رساله ملا علی قوشچی در ...

۱۲۲۸

[illegible]

۸

Persian MS.

Author: ʿAbdel ʿalî ben Muḥammed ben el-Ḥosein, Nizâm ed-dîn el-Bargendî (d. 930 A.H = 1524 A. D.)

Title: Risâle dar maʿrife-i taqwîm (Essay on the understanding of the calendar.)

Date: 1228 A. H. = 1813 A. D.

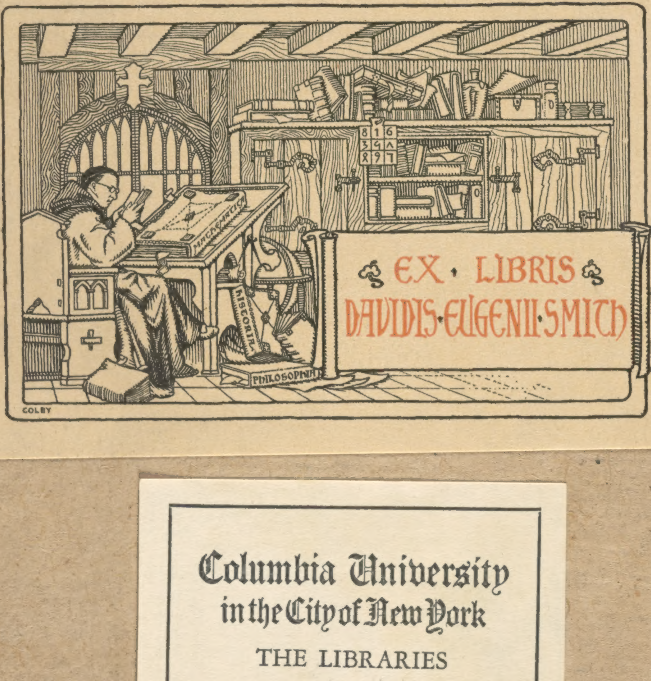
Persian manuscript.

Persian MS on mathematical astronomy

Risala Mollá Āli qusi

1228 Hegira

[illegible]



برات الوقف کرده

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بیقیاس مر حضرت علیا خداوند جل وعلا را که هر ذره
از ذرات موجودات در نفس ذات او دلیلی قاطع و هر فردی
از افراد کاینات بر وجوب وجود او برهانی ساطع و علامی که مسلمانان را
برسالت رسل و عبارت کتب هویدا آورد و طریق معرفت را
هویدا گردانید آنگاه هر یکی را بشرایع که ذرایع نیل درجات
نعیم است و وسایل نجات از جحیم است مکلف گردانیده و
خطاب افعلوا و لا تفعلوا بدیشان رسانید حکیمی که مرتبه
علما و فقها را بآیت اوتوا العلم درجات بلند گردانید مرتبه
ایشان را بادراک معانی کتاب حمید و فرقان مجید اعلی
گردانید خطاب فاعتبروا یا اولی الالباب بگوش هوش
ایشان رسانید تا باجتهاد خویش جواب حادثات
و فتاوای واقعات مسلمانان کفایت گردانید و هر یکی را راه هدایت

وصد هزاران درود تحیات وصلوة وتسلیمات بعدد
انفاس حیوانات وباجزاء جمادات بران صدر نشین
بارگاه نبوت ومعدن فتوت که جمله علوم الفاظ در
یاد او مستتر است وهمه فهوم از کلمات گوهر نثار او
صادر است اعنی سید الثقلین نبی الحرمین سید
المرسلین بر رسول رب العالمین محمد رسول الله صلعم
وعلی اله واصحابه العظام سلمات تسلیما کثیرا کثیرا الی الابد چون
معاینه کرده شد که طایفه از مردمان که طایفه از مردمان که در گاه
علوم مستقل نگشته واز بدایت بنهایت نرسیده بعض
مسایل یسیره را در قالب اشکال کرده که گاه ذهن بدان
نمیرسید وفی الحال در فهم نمی آید که از سایر تذکره گرفته اند
علما کبار فقها نامدار مغالطه میدهند ونظر در حدیث محمد مصطفی
صلعم که در مصابیح است نهی النبی علیه السلام عن الاغلوطات
نمیکنند دلیر وار در پرسیدن این چنین مسایل مسارعت
مینماید بنابران این ضعیف چندگاه با رزو خاطر درشت

که امثال این مسایل را جمع کند و بتفصیل در اول ارد و حل ان
بکند از سبب کثرت صوارف و انواع عوایق در مکتب ابکار
میرفت اکنون درینوقت بحکم الامور مرهونة باوقاتها
این مسایل شرعیت و نکات لطیفه را درین کتاب جمع کرده
و برای مجلس عالی ملک ملوک و سالک سلوک عالم عادل
فاضل باذل خورشید طلعت بکشیده رفعت رستم شجاعت
حاتم سخاوت صاحب السیف والقلم ناشر العلم والعلم قامع
الکفر والمشرکین قاهر العصاة والمتمردین ناصر الاسلام و
المسلمین نصرة الملوک والسلاطین اعنی ملک عبد الرحمن
ضوعف قدره که بفنون خصال دینداری و انواع شمایل
شهریاری مزین محلی است و بفضایل حمیده و شمایل پسندیده
گزیده بلغه الله تعالی الی ما تمناه وجعل اخیره خیرا
من اولاه این کتاب را هدیه ساخته و تحفه ان حضرت
گردانید تا مکان خمولت بیرون اید و بخبر شهرت انجامد
و این مسایل را بترتیب سوال جواب ثبت کرده شد

اردبیل

در ذیل هر مسئله روایتی از کتب مشهور فتاوی نوشته
تا هر کسی را ازان فایده رسد و هر یکی ازان بهره گیرد این
ضعیف را بدعا حسن عاقبت و نجات آخرت مدد نماید
و این کتاب یادگار ماند ۞ هر کسی نقدی گذارد بیادگار
نقد من این ماند اندر روزگار ۞ چون درین کتاب از
مسایل عجیبه و نکات غریبه مندرج است و نام او
عجب المسایل کرده اند والله الموفق للتمام والمیسر
للاختتام جل جلاله وعم نواله **کتاب الطهارت**
سوال سوال اگر ترا پرسند کدام چیز است خراب که بدان
وضو جایز است جواب برفست چون گداخته بسیار باشد
که تقاطر حاصل اید ان هنگام حکم اب دارد فی الفتاوی
الولوالجیه التوضی بالثلج ان کان ذائبا بحیث یتقاطر
عن یده یجوز لانه یکون غسلا وان لم یکن کذلک لا یجوز
لانه یکون مسحا سوال کدام چیز است که [illegible] وضو
دروی مکروه باشد جواب صورت است [illegible]

وضو کند و نماز بگذارد پس باز وضو کند اینچنین مکروه
تجدید وضو کرده باشد زیرا چه وضو برای نماز است
في شرح الاوراد في العوارف تجديد الوضو مستحب
بشرط ان يصلي بالوضو ما تيسر والا فمكروه سوال
مردی پاک وضو کرده پس ویرا روا نیست که بدان وضو
نماز گذارد تا آنکه تیمم بکند و ناقض وضو یافته نمیشود چگونه باشد
جواب این مردیست که باب مشکوک وضو کرده است و آن سور
بغل و حمار است في القدوري سور البغل والحمار مشكوك
توضا بهما و تيمم وايهما جاز سوال اگر مردی نماز میگذارد
در عین نماز پیش از قعده اخیره خنده قهقهه کرد وضو ناقض
نمیگردد او چگونه باشد جواب این مردی است که در عین
نماز خواب کرد و در خواب خنده قهقهه کرد اینچنین خنده
قهقهه ناقض وضو نباشد في الفتاوی سراجي اذا نام في صلوته
وضحك قهقهة لا ينقض وضو عليه جواب دیگر آنست
وضوء است که در ضمن غسل حاصل شده است وضویی که در ضمن

۱۳

غسل لازم باشد خنده قهقهه شکنند در نماز وضو نباشد
في شرح الاوراد منقولا عن الذخيرة كما ان القهقهة في الصلوة
ينقض طهارة الوضوء وينقض طهارة تيمم ايضا ولا ينقض
طهارة الاغتسال سوال خواب مضطجعا يعني پهلو
خفته كه ناقض نباشد كدام است جواب خواب رسول
صلعم بيك روايت في عروس المعاني در فتاوي خوارزم
آورده است كه شكننده وضو بود فاما در شرح آثار
السنة درباب قيام ليل اورده است كه خواب رسول صلى
الله اگر مضطجع بود يعني پهلو خفته باشد هم ناقض نبود
سوال از جراحت مردي خون روان گشت ليكن وضوء
او نميشكند و وي صاحب عذر هم نشده است چگونه باشد
جواب اين مردي جراحت را شپليده است پس خون
روان گشت اينچنين خون ناقض وضو نباشد في الهداية
اما اذا عض شيئا فيخرج بعضه دم لا ينقض لانه مخرج وليس
بخارج سوال كدام چيز است كه از ذبر بيرون ميايد

و ناقض وضو نباشد جواب حقنه است یعنی اگر کسی حقنه
کرد و او خفته است حقنه بیرون امد وضو اش نمیشکند
زیرا چه بعضی از بیرون نباشد فی فتاوی ابو الحجة اذا
دخل الحقنة ثم اخرجها لم یکن علیه الوضوء
سوال کدام کس است که محتلم شود و تری را نه بیند بروی
غسل واجب نشود جواب زن است اگر محتلم و هیچ
تری نه بیند بروی غسل واجب نشود فی فتاوی السراجی
المراة اذا احتلمت ولم تر بللا علیها الغسل سوال
مردی جنب شد چون میخواهد که نماز گذارد پیش از غسل و تیمم
رواست که نماز گذارد اگر چه غسل و تیمم نکرد است چگونه باشد
جواب مردی است که در حالة مجنونه محتلم شد چون بهوش امد
بروی غسل واجب نیست فیها ایضا المجنون اذا اجنب
ثم افاق قیل لا غسل علیه سوال شخصی بازن
خود جماع کرد بر زن غسل واجب است و بر مرد غسل واجب
نیست یا بر مرد واجب است بر زن واجب نیست چگونه باشد

٥

جواب درینصورت اول زن بالغ است و مرد بالغ نیست
درصورت دوم مرد بالغ است و زن بالغ نیست فیها
ایضا الغلام المراهق اذا وطی لایجب علیه الغسل
ولیکن یومر به تخلقا واحتیاطا ویجب علی
المراة الموطوءة ولو وطی البالغ صغیرة فالجواب
به علی العکس سوال مردیست عاقل بالغ با زن عاقله
بالغه جماع کرد اما انزال نشد برهیچ کدام غسل واجب نشود
یعنی التقاء ختانین شده است جواب این زن باکره بود
برین جماع بکارت زایل نشد پس درینصورت غسل برهیچ
کس واجب نشود فی الفتاوی قران خوانی فی الواقعات
الحسامیه اذا اتی امراته وهی عذراء لا غسل
علیهما بالاجماع سوال برچاهی واجب شده است
که بیست دلو اب از ان چاه بکشند بکشیدن یک دلو پاک میشود
چگونه باشد جواب این دلو بیست برزگ که در روی بیست
دلو اوسط گنجند فی فتاوی السراجیه اذا وجب نزح

عشرین دلواً انجاوبدلو عظیم یسع فیها عشرین
دلواً ونزح ورا حدۃ مرۃ اکتفی به سوال جاهی
که واجب شده بیست دلواب کی از وی بکشیند پس دلو اوسط
که معتاد اوست اوردند ده دلو کشیدند چاه پاک شد
چگونه باشد جواب این جاهیست که درو آب اندک باشد
مقدار دلو چه اگر چاه باشد که در واب اندک است موش مرده
افتاد بکشیدن ده دلو چاه خشک شد آن چاه پاک شود
پس چون اب دیگر در اید چیزی بکشند فی شرح الاوراد
منقولا عن الفتاوی الخاقانیه بیر وجب فیها نزح عشرین
فنزح عشرۃ ولم یبق الماء ثم عاد بعد ذلک لم ینزح
منه شیٔ سوال کدام دلو ورسن است که در چاه پاک کردن
اگر دردی اندازد پاک گردد وهمان دلو را در چاه دیگر اندازند
ان چاه پلید گردد جواب این دلو ورسن آن چاه است
که آنجاه پلید گشته بود پس چون حکم بطهارت وی کردند حکم
کردند بطهارت دلو ورسن لیکن این دلو ورسن در حق ان چاه

پاک باشد نه در حق جامه دیگر فی فتاوی قول قران خوانی فیه
الفتاوی المغنی واذا حکم بطهارت البیر المنجس حکم بطهارت
الدلو والرسا قیل هذا الحکم فی هذا البیر اما فی بیر اخری فلا
سوال کدام خون آدمیست که پلید نیست جواب آن خونی است
که از جراحت ظاهر گردد سایل نمیشود اینچنین خونی نجس نباشد
فی الکنز وبول ما یوکل لحمه نجس الا ما لم یکن حدثا
فی الوقایه کل ما لم یکن حدثا لم یکن نجسا سوال مردی جامه
پاک پوشید نماز ظهر گزارد و باز همان جامه پوشید نماز عصر گزارد
ونجاستی بدان جامه بود در نماز ظهر نظر افتاد نماز ظهر جایز
باشد و نماز عصر جایز نباشد چگونه باشد جواب این جامه آست
که در وی روغن نجس افتاده بود کمتر از درم پس نماز ظهر گزارد
چون وقت نماز عصر در آمد روغن بخسپیده زیادت از درم
گشته فی شرح الاوراد فی الینابیع لو اصاب ثوبه
دهن نجس مقدار درهما فصلی به الظهر ثم زاد حتی صار
الکثیر من قدر الدرهم فصلی به العصر فانه صلوة

ظهر جایز والعصر فاسد سوال اگر مردی مسلمان با وضو اب خورد
وباقی اب پلید باشد چگونه است جواب واین مردی است
که خمر خورده است وبعد فی الحال اب خورد سور او پلید باشد
فی فتاوی سراجیه اذا شرب الخمر ثم شرب الماء من ساعته
یتنجس سوال کدام چیز است که در جامه پاک است وچون در جامه
دیگر افتد پلید گردد جواب خون شهید پاک است ودر جامه شهید
ودر جامه دیگر پلید گردد فی فتاوی قبول فی فتاوی الظهیریه
المرغینانیه ودم الشهید ما دام علیه فهو طاهر فاذا بین منه
کان نجسا سوال چیزی پاک است وچون در روی اب پاک
افتد پلید گردد چگونه باشد جواب ان چیز زمین است
که در روی نجاست افتاده بود پس خشک شد تا اثر وی نماند
زمین پاک گشت نماز گذارد در روی جایز باشد اما چون آب
در روی افتد پلید میگردد فی الفرق نیسابوری ان الارض
اذا اصابتها نجاسة فیبست طهرت ثم لو اصابها
الماء بعد ذلک یعود نجسا کما کان سوال

فصل في التيمم مردي تيمم کرد و در نماز شروع کرد
در اثناء نماز ابي پاک دیده که قادر کبرفاد استعمال ان هست و اب
ان مقدار است که وضو بدان صحیح است و مصلي تیمم از حدث
کرده بود نه از جنابت و بدیدن این اب تیمم او نماز نمي شکند
اما چون فارغ از نماز شود واجب است که بدان اب
وضو کند نماز باز گرداند چگونه باشد جواب این اب
مشکوک فیه است یعني سور بغل حمار است في السراجیة
المتیمم اذا وجد في خلال صلوة سور الحمار فانه یمضي فاذا فرغ
اعاد سوال مردي آب نیافت تیمم کرد و بدان نماز کردن
روا نیست تا که تیمم دوباره بکند و هیچ ناقض تیمم یافته
نمیشود چگونه باشد جواب این مردیست که تیمم کرده است
براي مسح مصحف را یا دخول مسجد را بدین تیمم نماز گذاردن
روا نباشد تا بار دیگر تیمم بکند بنیت نماز في السراجیة
اذا تیمم لمس المصحف و دخول المسجد لا یصلي بذلک التیمم
سوال مردي آب نیافت تیمم کرد و نماز گذارد باز چون آب

اب یافت اعادت نماز بروی واجب گشت و تیمم کردن نماز
گذاردن اول بر و جایز بود چگونه باشد جواب این مردی است
که محبوس بود در بندیخانه چه اگر کسی در حبس باشد و اب نیابد
و خاک پاک نیابد تیمم کند نماز بگذارد پس از بندیخانه چون
بیرون اید نمازی که بدان حالت کرده بود باز گذارد یعنی اعادت
کند فیها ایضا المحبوس فی السجن اذا لم یجد ماء ولا ترابا
نظیفا فانه لا یتشبه بالمصلین وان وجد ترابا نظیفا
تیمم وصلی ثم اذا خرج اعاد الصلوة سوال سه نفر در سفر
اند یکی جنب دوم میت سیوم زن حایض که پاک شده از حیض
و آب انمقدار است که یکی را غسل بس کند درین صورت
چگونه باشد جواب اگر این اب از ملک کسی باشد همون احق
باشد و دیگر تیمم کنند اگر ملک کسی نیست جنب غسل کند
و حایض تیمم کند و میت را نیز تیمم دهد چه فرضیت غسل جنابت
بنص ثابت شده است قول الله وان کنتم جنبا فاطهروا و وارد
صالح است که امامت زن کند و غسل میت ثابت است

بحدیث پس دون او باشد و حایض صالح نیت برای امامت مرد را
پس مرد اولی باشد فتاوی سراجیه ثلثة نفر من السفر
احدهم جنب و الاخری امراة طهرة من حیضها و الا
خری میت و معهم من الماء و ما یکفی لغسل
احدهم ان کان الماء لاحدهم فهو احق به لانه
ملکه و ان کان الماء بینهم مباحا فالجنب
احق به لان غسله فریض و یصلح اماما
للمراة و یتیمم المیت لان غسله سنت سوال
چون در صورت مذکور آب میان هر سه نفر مشترک باشد
حکم حلیت آب کیست را روا باشد از جنب و حایض که بدان
آب غسل کند و ایشان میشاید که میت را غسل دهند
فیها ایضا و ان کان الماء لهم فلا ینبغی لواحد
منهم ان یغتسل لان المیت نصیبا فیه و ینبغی لهما
ان یصرف نصیبهما الی المیت و یتیمما سوال
پنج نفر متیمم در سفر بود ند آب ان مقدار یافتند که یکی را آب کند

تیمم نشکند جواب تیمم هر پنج نفر نشکند چه هر یکی قادر
بر استعمال آب گشت فی الفتاوی ابو اللیث الحسنة خمسة من
المتیممین اذا وجدوا من الماء مقدار ما یتوضأ احد
هم انتقض تیمم جمیعا سوال پنج نفر متیمم در سفر
بودند آب انمقدار یافتند که یکی را بسند کند تیمم هیچ نشکند
چگونه باشد جواب صورت آنست که مردی آب را هر پنج
نفر را هبه کرد تیمم نشکند چه این هبه مشاع است و هبه مشاع
و قول اعظم ابو حنیفه رضی الله جایز نیست پس آن آب در
ملک واهب باقی ماند تیمم هیچکس از پنج نفر نشکند اما بر قول
امام ابو یوسف و امام محمد رحمة الله اگر چه این هبه درست است
اما تیمم هیچکس نشکند زیرا چه آب مشترک میان پنج نفر است
و آب اندک است پس هیچ قادر بر استعمال آن نباشد مگر یکی را
چهار دیگر اذن کنند بر استعمال فیتیمما الکل ولو قال هذ
الماء لکم جمیعا لا ینتقض تیمم هذ سوال ده نفر
متیمم در سفر بودند آن آب ان مقدار یافتند که یکی را وضو بسند

کند واین مباح است ملک کسی نیست و تیمم پنج نفر بکند
و تیمم پنج نفر نکند چگونه باشد جواب این ده نفر پنج از
ایشان متیمم بوده اند از حدث و پنج نفر دیگر متیمم بود ند از جنابت
پس پنج نفر که متیمم از حدث بود ند تیمم ایشان بشکند چه هر
یکی قادر وضو گشت وان پنج دیگر تیمم نشکند زیرا که هیچ
یکی از ایشان قادر بر غسل نگشت فیها ایضا قوم متیممون منهم
من حدث ومنهم من جنابة وامامهم متوضی فجاء رجل
فقال هذا یکون من الماء لمن شاء منکم فسدت صلوة
المتیممین من حدث وصلوة المتیممین من جنابة جایز
لانهم لم یجدوا من الماء مقدار ما یکفی لهم فصول
مسافری پنج شبانروزی مسح بر موزه میکشد چگونه باشد
جواب این مسافریست که میترسد اگر موزه بکشد پایش که افسرده
گردد از سرما وبرا روا باشد که زیادت از مدت مسح مسح کند
فی الفتاوی سراجی المسافر اذا مضت مدت مسحه وهو یخاف
من نزع الخفین ذهاب رجله من البرد جاز له المسح ما دام

الخوف باقیا سوال مردی موزه پوشیده است وان موزه پاره
هم نیست ومدت مسح هم نگذشته است لیکن وی را مسح کردن
بران روا نیست چگونه باشد جواب این مردی است که در موزه وی
اب درآمده بیشتر پا شسته گشته است فیها ایضا اذا دخل
الماء خفه وصار اکثر الرجل مغسولا لا یجوز المسح علیه وهو اختیار شیخ
الاسلام علام العالم سوال کدام شخص است که مدت مسح وی
موقت بیک وقت است خواه مقیم باشد خواه مسافر زیادت
از یک وقت روا نیست که مسح کند جواب معذوران مسح
روا نیست چون وقت بیرون رود فیها ایضا صاحب
الجرح السایل ومن بمعناه ویمسح مادام الوقت باقیا
والا یمسح مدت المسح سوال شخصی متخفف وضو کرد
ومسح موزه نکرد و در راه رفت ونماز گذارد ان نماز
جایز است چگونه باشد جواب واین شخصی است که درگاه رفتن
وگاه تر اب بود ان اب در موزه او رسید فی الفتاوی
القبول قرار خوانی فی المحیط واذا لم یمسح ولکن مشی فی

المسح

الحشیش فابتل ظاهرهما ببلل الحشیش ان کان الحشیش
مبتلاً بالماء او بالمطر یجزی بالاجماع فصل
عورتی بچه زاد و خون از رحم او میرود و زن نفسا نمیگردد
چگونه باشد جواب این عورت است که دو بچه را در یک
شکم زاده است یک بچه اول بزاد چهل روز گذشت پس دوم
بچه بزاد نفاس از اول بچه محسوب بود و آن خود گذشت
فی الهدایة فان ولدت ولدین فی بطن واحد فنفا
سها من الولد الاول عند ابی حنیفة و ابی یوسف وان کان
بین الولدین اربعون یوما سوال زنی بچه آورد خون
روانست و وی نفسا نمیگردد و بچه دیگر نزاده بود چگونه
باشد جواب این زنی است که بچه وی از طرف ناف بیرون
آمد و خون از ناف میرود اینچنین عورتی نفسا نمیگردد
فی الفتاوی ابو الوحیة المراة اذا خرج ولدها میتا من قبل
سرتها بان ظهرت قرحت عند سرتها ثم انشقت
فخرج منها ولد میت ان حال الدم من قبل السرة لما یصر

لنفساء بل يكون مستحاضة لان النفاس اسم للدم يخرج من الرحم

عقيب الولد **كتاب الصلوة** مردي حر مكلف

با جمع شرايط واركان نماز كذارد مستقبل قبله نيز بود نماز وي جايز

نيست جكونه باشد **جواب** اين مردي نماز ميكذارد در كمان

خويش جنان ميدانست كه سوي غير قبله ميكذارد در واقع

مستقبل بود نماز جايز نباشد في الغردق نيشابوري

لو صلى الى جهة كانت عنده انها غير القبلة ثم تبين انها

قبلته لايجوز صلوته **سوال** جماعتي با امام نماز ميكذارد

و نماز امام تباه شد و نماز مقتديان تباه نشد جكونه باشد

جواب صورت اين انست كه مردي امامت ميكرد پس ويرا

حدث رسيد مسبوقي را كي يك ركعت يا دو ركعت نيافته بود

خليفه كرفت واين مسبوق باقي نماز با مقتديان كذارد

و بعد تشهد در قعده اخيره خنده قهقهه كرد نماز مقتديان

جايز باشد زيرا جه نماز ايشان تمام شد و نماز امام پس تباه باشد

زيرا جه وي در عين صلوة قهقهه كرد في الكنز وصح استخلاف

المسبوق

المسبوق فلو اتم صلوة الامام تفسد بالمنافي صلوته دون القوم سوال جماعتي با امام نماز میگذارد نماز امام با بعضی قوم جایز افتاد و نماز بعضی قوم فاسد گشت بی آنکه ایشان چیزی مفسد صلوة اید چگونه باشد جواب این بعضی اند که مسبوق اند و امام ایشان بعد تشهد در قعده اخیره خنده قهقهه کرد درین صورت نماز مقتدیان که مسبوق باشند بر قول امام اعظم رضی عنه فی منظومه في باب ابي حنيفه ويمنع المسبوق عن اتمامه ضحك الامام لدى اختتامه سوال مردي حر مكلف نماز چهار رکعت میگذارد و یرا میشاید که در هر رکعت قعود کند و تشهد خواند چگونه باشد جواب این مردي در مسجد در آید و امام دران مسجد جماعتی میگذارند امام را حدث رسید و این داخل را خلیفه گرفت و این مرد نمیداند که چند رکعت گذارده است و یرا میشاید که چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت قعود کند في الفتاوي الولوالجيه رجل دخل في المسجد والامام القوم في الصلوة الظهر فاحدث الامام

فقدم هذا الرجل فهو لا يعلم كم صلي امامه وينبغي ان يصلي اربع
ركعات ويقعد في كل ركعة احتياطا فيجوز صلوتهم بيقين
سوال کدام مصلی است که ویرا بانگ نماز گفتن و اقامت
گفتن سنت نیست و مستحب هم نیست خواه مسافر باشد
خواه مقیم جواب ان مصلی زن است که زن را بانگ نماز
اقامت گفتن مستحب نیست في الكنز وندب لهما لا
النساء سوال جماعتی اند که برایشان نماز عشا فرض نیست
چگونه باشد جواب این جماعت قومی اند که برایشان
در غمیا بند چه شهر است که بمجرد غروب طلوع میشود
فيها ايضا ومن لم يجد وقتهما لم تجبا سوال کدام
دعاست که درود در وی خواندن روا نیست جواب دعاء
قنوت است في الفتاوي قبول قراخواني وفي الواقعات
الحسامية ولا يصلي علي النبي من القنوت وهو اختيار
مشايخنا رحمهم الله سوال مردی حر مکلف نماز بسوی
غیر قبله میگذارد با وجود انکه میداند که قبله بدان سوی نیست

دعای زنی

ونمازش جایز چگونه باشد جواب این مردیست که در کشتی
نشسته بود و کشتی پاره گشت و بر تخته مانده میترسد که اگر رو
بسوی قبله خواهم اورد در آب خواهم افتاد وی را روا باشد بهر سو که
تواند فیها ایضا فی المحیط وشرح الحاوی وکذلک اذ کسرت
السفینة وبقی لوح خاف انه لو استقبلة القبلة یسقط
فی الماء انه یصلی حیث ما کان وجهته سوال قومی نماز جماعت
میگذارند و در راه میروند وایشان در کشتی نیستند چگونه
باشد جواب صورت الجنان باشد که چند نفر بالای مرکبی سوار
شوند ویکی از ایشان امامت کند جایز باشد اگر امام ومقتدیان
بر مرکب واحد باشند فیها ایضا فی الزیادات الخانیة فان
صلی علی الدابة بجماعة جازة صلوة الامام ومن کان معه علی
دابته سوال مردی صحیح نماز خفته باشارت میگذارد چگونه
باشد جواب این مردیست که میترسد اگر برخیزد وایستاده
برکوع وسجود نماز گذارد دشمن وی بروی مطلع شود وی را اگر
اینچنین کس را اگرچه تندرست است جایز باشد که نماز نشسته

يا خفته بگذارد با شارت فيها ايضاً في شرح الطحاوي وفي البدائع اذا
كان صحيحاً الا انه مختفي من عدوه او غيره فخاف اذا تحرك واستقبل
القبلة يوجه ان يشعر به العدو جاز له ان يصلي قاعداً قائماً بالايماء
او مضطجعاً حيث ما كان وجهه سؤال مردي را قبله مشتبه
شد وتحري او بجاي افتاد پس دو نفر عدل خبر ميكنند كه قبله
بجاي ديگر است وان مرد را روا نيست كه قول ايشان قبول
كند بلكه بتحري خويش رود چگونه باشد جواب اين دو نفر
عدل نيز مسافر اند واگر مسافر خبر كند اين را واجب نباشد
كه قبول كند فيها ايضا في الخلاصة ولو اشتبهت القبلة في المفازة
فوقع اجتهاده الى جهة فاخبره عدلان ان القبلة الى
جهة اخرى فان كانا مسافرين لا يعمل الى قولهما سؤال
مردي حيّ مكلف در نمازي شروع كرد غير فريضه و نه در گمان
فريضه پس آن را فساد كرد قضاء آن نماز بر وي لازم نمي آيد
آن كدام نماز است جواب نماز عيد است كه اگر نماز عيد را
كسي شروع كند و افساد كند قضا لازم واجب نباشد فيها ايضاً

[illegible]

في السراجية اذا شرع في صلوة العيد ثم افسد لاقضاء عليه
سوال كدام نماز است كه در وقت استماع خطبه كزاردن
جايز است جواب نماز قضا اگر كسي را نماز فجر فوت شده باشد
در وقت خطبه ياد آيد قضا كند اگرچه استماع خطبه فوت شود
في الفتاوي الولوجية رجل تذكر يوم الجمعة انه لم يصل الفجر
والامام في الخطبة يقوم ويصلي الفجر ولا يستمع الخطبة لقوله
صلعم من نام عن صلوة او نسيها فليصله اذا ذكرها سوال
مردي حر مكلف چند سال نماز با جماعت با طهارت واركان
در وقت ادا كرد پس بعد چند سال اعادت جمع صلوة كه كزارده بود
لازم مي آيد چگونه باشد جواب اين مرديست كه نميدانست
فرضيت صلوة خمس را اما با وجود آنكه ميكزارد بعد چند سال
دانست كه پنج نماز فرضست بروي اعادت ان واجب ايد
ولو ان رجل لا يعرف ان صلوة الخمس فريضة الا انه يؤديها
في وقتها فيجب عليه ان يعيد سوال كدام سنت است
جز سنت بامداد كه قضا كند جواب تراويح است بر قول

بعضی مشایخ که وی را قضا کند تا آنکه ماه رمضان باقیست قول قرار
خوانی فی المحیط اذا فات تراویح عن وقتها هل یقضی اختلف
المشایخ رحمهم الله فیه قال بعضهم ما لم یمضی رمضان وقال
بعضهم لا یقضی اصلا وهو الاصح سؤال مردی حر مکلف
نماز شام را که سه رکعت است بده قعده با تشهد میگزارد وان
صحیح است چگونه باشد جواب صورت این چنان باشد
که مردی امام را دریافت در نماز مغرب بود رکعت دوم باوی
در قعده اول نشست و تشهد خواند پس امام یکرکعت گزارد قعده دوم
کرد با امام بر تشهد خواند امام را سجده سهو بود دوی سجده سهو
بجا آورد باوی در قعده سیوم شد بر تشهد خواند و امام را یاد کرد
بروی سجده تلاوتست سجده تلاوت بجا آورد باوی در قعده چهارم
نشست و تشهد خواند پس سجده سهو کرد از برای آنکه سجده
تلاوت در غیر محل کرد پس پنجم قعده با امام شد تشهد خواند پس امام
سلام داد و این مرد برخاست برای گزاردن دو رکعت که با امام نیافته
یک رکعت گزارد ششم قعده کرد که قعده او همین بود پس رکعت دیگر

گزارد ... قعده اخیره کرد و تشهد خواند و یرا درین دو رکعت
دیگر که واجبی شده بود برای سجده سهو کرد هشتم بار قعده کرد
تشهد خواند پس یاد آورد که بروی سجده تلاوت است
سجده کرد نهم بار قعده کرد و تشهد خواند پس باز سجده سهو تلاوة
غیر محل بجا آورد ده بار قعده شد تشهد خواند سلام داد پس معلوم شد
که درین سه رکعت ده قعده با تشهد بر وجه صحت گزارده باشد

فی الفروق نیسابوری اذا سئلت عن رجل صلی للمغرب
وقرأ فیها التشهد عشر مرات قال کیف یکون صورته
قل اذا درک الامام بعد ما رفع راسه من الرکوع فی الرکعة الثانیة
او تشهد الاولی معه ثم صلی مع الامام رکعة اخری وتشهد الثانیة
معه وقد کان علی الامام سهو فسجد الامام للسهو فسجد معه
وتشهد الثالثة ثم ذکر الامام علیه سجدة التلاوة فسجد
وتشهد مع الرابعة ثم سجدة للسهو وتشهد الخامسة ثم قام
الی قضاء ما سبق وصلی رکعة وتشهد سادسة ثم صلی
رکعة وتشهد السابعة ثم سهی فیما قضی وسجد للسهو

وتشهد الثامنة ثم ذكر ان عليه سجدة التلاوة فيما قرا
فسجده وتشهد التاسعة ثم للشهود وتشهد العاشرة
سوال شخصي است حر مكلف اية سجده را تلاوت كرد
وشخص ديگر مكلف شنيد بر قاري واجب نيست كه سجده كند
و بر سامع واجب است ويا بر سامع واجب نيست چگونه باشد
جواب در صورت اول قاري عورت حايض است وسامع
مردي طاهر در صورت دوم قاري مردي طاهر وسامع عورت
حايض في الفتاوي قبول قرا خواني في الصيفي الحايض
لو اية السجدة فسمعها غيرها تجب على السامع لانها
اهل القراة وان لم تكن اهل الوجوب عليها لكنها نهيت
عنها فيها ايضا الحايض اذا سمعت اية السجدة لا سجدة
عليها سوال مقتدي بر جامه امام نظر كرد نمازش باطل گشت
ونماز امام جايز است چگونه باشد جواب اين مقتدي در جامه
امام نجاستي ديد اندك انمقدار درم كه فر است كه بدان فساد صلوة
است پس امام را فاسد الصلوة اعتقاد كرد هر كه امام خود را

فاسد الصلوة

فاصدا [illegible] کند نمازش جایز نبود فی الولو الجة النقدی
اذا رای البول علی ثوب الامام اول من قدر الدراهم وهو
یری ان لا یجوز الصلوة معه والامام یری به ذلک جایزا
فالمقتدی یعید الصلوة لانه لم یر الامام فی الصلوة فلم یراد
اقتدا جایز سوال کدام صورت است که در عین نماز وضو
بشکند ونمازش نشکند جواب صورت این است که مردی نماز
میگزارد ازوی حدث یعنی شکننده وضو بی قصد ازوی در
وجود امد اینجا وضو بشکند اما نمازش نشکند وضو بکند هم بدان
نماز بنا کند فی الهدایة ومن سبقه الحدث فی الصلوة
انصرف فان کان اماما استخلف وتوضا وبنی سوال مردی
حر مکلف در حالت نماز ده گام پا پیش رفت بی عذری نماز
وی صحیح است چگونه باشد جواب صورتست که ویرا
در حالت نماز گمان افتاد که ویرا حدث رسید بدان گمان ده
گام زد ووی از مسجد بیرون نه امد نمازش تباه نشود
فیها ومن ظن انه احدث فخرج من المسجد ثم علم انه لم یحدث

استقبل الصلوة وان لم يكن خرج يصلي مابقي سوال. مردي نماز
فرض نشسته میکذارد و وی صحیح مقیم است باعدم خوفی
وان نماز جایز است چگونه باشد جواب این مردیست
که بکشتی سوار شده است في المنظومة في باب ابيحنيفه وراكب
الفلك يصلي قاعدا ان من غير عذر لا يكون فاسدا سوال
مردي حر مكلف چند نماز كذارد در روز شنبه واين نماز ها
فاسد است پس چون روز يكشنبه شد نماز ها روز شنبه جايز گشت
چگونه باشد ار جواب اين نماز ها ست كه باتذكره فايته
كذارده است چون شش نماز بكذرد جمله جايز بيفتد في الهداية
ثم العصر تفسد فسادا موقوفا حتى لو صلي ستة صلوة ولم يعيد
الظهر انقلب الكل جايز وهذا عند ابيحنيفة رحمه الله سوال
مردي نماز فريضه را با جمع شرايط وار كان در خانه خود ادا كرد
پس از خانه بدر آمد بمجرد بيرون آمدن باطل شد چگونه باشد
جواب اين مرديست كه روز جمع نماز ظهر را در خانه ادا كرده است
پس براي جمعه سعي كرد بمجرد سعي نماز ظهر باطل كرد في المنظومه

فی باب ابی حنیفه رح ویبطل الظهر المودی ان سعی الجمعة ادرک
اولا فاسمعا **سوال** مردی نماز فریضه کذارد پس نماز دیکر
کذارد نماز اولی باطل کشت وان ظهر وجمعه نیت چکونه باشد
جواب این مردیست که فجر را مثلا فوت کرد پس ظهر را
با تذکر فایته ادا کرد پس فجر را ادا کرد متصل ان نماز ظهر که کزارده
بود باطل کشت اما اکر فجر ادا نکردی تا شش نماز کل جایز افتاد
در روایت من الهدایة قد تقدم **سوال** کدام نماز است که با
تذکره فایته بکذارد وان نماز فاسد نشود موقوف یا باطل
نباشد **جواب** نماز جمعه است بر قوم امام محمد رحمه الله اگر خوف
فوت جمع باشد اما بر قول اما اعظم وابو یوسف رحمة الله همچنین
نمازی نیست و در جمعه نیز اول فجر فایت بکذارد اکرچه خوف
جمع باشد فی المنظومه فی باب ابی حنیفه رحمة الله علیه لا یقطع الجمعة
ذاکر الفجر فی الحال و خوف فوتها الا الظهر **سوال** مردی حر مکلف
نماز فریضه را پیش دخول وقت ان فریضه اید اعادت نیز
واجب نباید این کدام نماز است **جواب** این نماز عصر است

که در عرفات حاجی عصر و ظهر را هر دو در وقت ظهر ادا میکند
و اعادت ان در وقت ادا عصر لازم نیاید فی القدوری فاذا
زالت الشمس من یوم عرفات صلی الامام بالناس الظهر
والعصر فی وقت الظهر سوال مردی حر مکلف دو نماز را
در یک وقت میگذارد ان هر دو روا است چگونه باشد جواب
این هر دو نماز ظهر و عصر است در عرفات و مغرب و عشا است
در مزدلفه که ان مشعر حرام خوانند والروایت قدم تقدم سوال
مردی حر مکلف مسلمان است و بروی نماز فریضه نیست
چگونه باشد جواب این مردیست که از دار حرب مسلمان
شده و شرایع بروی نرسیده است کذا فی بعض الکتب
مسئله دو نفر مسافر در راه میروند
یکی نماز را قصر میکند یعنی دو گانی دوم را لازم است که تمام
کند یعنی چهار گانی بگذارد هر دو مسلم بالغ اند و نیت اقامت
ندارند بمقیمی اقتدا نکرده جواب صورت الجنانی باشد که یکی
نصرانی و یک صبی هر دو مسافر شدند دو روز سفر کردند

پس نصرانی مسلمان شد وصبی بالغ شد نماز را تمام کند چه در
وقت سفر بالغ نبوده است پس نیت سفر ازوی صحیح نیفتاد
پس احکام سفر بروی لازم نیاید في الفروق نیسابوری ولو
ان النصرانی والصبی خرجا الی السفر فسافر ایومین فاسلم
النصرانی وبلغ الصبی قال یقصر النصرانی الصلوه ویتم الصبی
والفرق بینهما وذلک لان نیت النصرانی للسفر کانت صحیح
یلزمته احکام السفر ونیت الصبی ما کانت صحیحة فلا یلزم
احکام السفر سوال مسافری درعین نماز خویش نیت اقامت
میکند درشهری از شهرهای مسلمانان اتمام نماز بروی لازم نمیآید
بلک همان دوکانی بگزارد چگونه باشد جواب این مصلی لاحق
است درعین نماز خواب رفته یا حدث بر ورسیده بعد ان
تمام ازخواب فارغ شد این مقتدی باقی نماز میگذارد درعین
این نماز نیت اقامت کرد نماز را تمام نکند في الفتاوی الولوالجیة
مسافر نوی الاقامة فی خلال الصلوة اتم منفردا کان او مقتدیا
مدرکا کان او مسبوقا لان حکم السفر یبطل بالنیة ولو کان

لاحقا ادرک اولا الصلوة فاحدث وتوضا ... ثم
انتبه بعد ما فرغ الامام ثم نوي الاقامة لا يتم لانه يتبع الامام
فيما اداه بدليل ان سهوه لا يغير ولا يلزمه القراة فصار كانه ثم
خلف الامام حين فرغ الامام سوال مردي متعلف حر مسافرت
ونيت اقامت ندارد و در موضعي در آمده است كه وطن
اصلي وي نيست و او مقيم ميشود چگونه ميباشد جواب
اين مردي وام دار غني است با وجود غنا در خاطر جزم كرده
كه وام بگذارم و وام خواه او بگرفت در بيدي خانه كرد
اينچنين مردي بي انكه نيت اقامت كند مقيم باشد في ها
ايضا مسافر دخل مصرا واخذه غريمه وحبسه ان كان معسرا صلي
صلوة المسافرين لانه لم يعزم علي اقامة ولا يحل للطالب
حبسه وان كان موسرا لمعتقد ان لا يقضي دينه ابدا صلي
صلوة المقيمين لانه يحل للطالب حبسه فاذا عزم ان لا
يعطيه حقه ابدا فكانه نوي الاقامة ابدا سوال جماعتي
از مسافران نيت اقامت ميكنند مقيم نميگردد چگونه باشد

جواب

جواب این جماعتی غزات است که در دار حرب در آمدند پیش از فتح نیت اقامت میکنند مقیم نگردد فی فتاوی قبول و اخوانی فی فتاوی الخلاصة الغزاة اذا دخلوا دار الحرب ونووا الاقامة ثم یصح نیتهم ذلک سوال مردی مکلف ظهر گذارد در حاله اقامت عصر گذارد در حاله سفر پس معلوم کرد که ان ظهر عصر را بغیر وضو کرده است واجب ست ظهر را دو گانی ادا کند و عصر را چهار کانی چگونه باشد جواب ای مردی آنست ظهر در حاله اقامت کرد بعده پیش از خروج وقت ظهر سفر کرد عصر در حاله سفر دوگانی ادا کرد بعده پیش از خروج وقت عصر در موضع که نیت اقامت کردند انجا صحیح است نیت اقامت کرد پس یاد آمد که ظهر و عصر بی وضو کرده بود درین صورت ظهر دو کانی و عصر چهار کانی کند زیرا که خطاب در وقت آخر است وی مسافر بود نماز مسافرانه لازم شود و در عصر آخر وقت وی مقیم بود نماز مقیمانه لازم شود فی فتاوی الولوالجیة رجل صلی الظهر فی منزله ثم سافر قبل خروج الوقت فلما دخل

وقت العصر صلى العصر ثم ترک السفر قبل غروب الشمس تبين
انه صلى الظهر والعصر غير وضوء فانه يصلي الظهر ركعتين والعصر
اربعا سوال مردي در سفر فوت شد بر زن مرد دیگر را واجب است
نماز چهار ساله چگونه باشد جواب آن مردی باشد که ام ولدی را
خواسته باشد این ام ولد بی دانستی نماز گذارده باشد و مولی این ام
هم در سفر باشد فوت شده بود بل اتفاق ام ولد را خبر نبود
وكذا في عروس المعاني بلا تفاوت فصل
مردی حر مکلف صحیح مقیم در شهر است و در آن شهر شرائط صحت
جمع موجود است و وی را واجب نیست که در جمع حاضر شود چگونه باشد
جواب این مردی است که از دیه شهر آمده است و در نذر جمعه نیت
ندارد که روز جمعه در شهر باشد و وی را واجب نیست که در جمع حاضر
شود في فتاوي اولو الحجة القروي اذا دخل المصر يوم
الجمعة لزمته الجمعة لانه صار كواحد من اهل المصر في هذا اليوم
وان نوي ان يخرج من المصر يومه ذلک قبل دخول وقت
الصلوة او بعد دخول وقت الصلوة فلا جمعة عليه لكن

مع هذا الوجه يصلي بجميع الناس فهو حسو را سوال روز جمعه امام را
حدث رسید پیش از شروع در نماز مردی را که طاهر و متوضی
با جمیع شرایط صحت نماز است پیش فرستاد و امامت وی
روا نیست چگونه باشد جواب این مرد لیست که در وقت
خطبه حاضر نبوده است چه اگر مردی در خطبه حاضر نبود امامت
امامت وی در جمیع جایز نباشد فی الغروق العروق الامام
یوم الجمعة اذا سبقه الحدث قبل شروع في الصلوة
اقام رجلا فیصلی بالناس اذا کان المامور من شهد الخطبة
جاز امامته وان کان ممن لم یشهد الخطبة لا یجوز امامته طرطی

کتاب الزکوة

مردی دویست درم شرعی در
ملک خود دارد دو سال بر وی گذشت و دین کسی بر ذمه او است
اما زکوة آن مال بر وی واجب نمی آید چگونه باشد جواب
این مرد لیست که آن دویست درم را بیکی و دیعت داد وی را
نمی شناخت بعد گذشتن سال وی آن مال را بمالک تسلیم
کرد بر مالک زکوة آن لازم نیاید فی غروق الفروق رجل

اودع عند رجل مایتي درهم فغصبه لا یعرفه اصلا ثم دفع الیه
بعد سنین فلیس علیه زکوة مامضی سوال شخصی حر
مکلف دویست درم دارد چند برده نیز در ملک وی دست
که ایشان برای تجارت نیستند صدقه فطر بر مولی از جهت
ان بردکان لازم نشاید چگونه باشد جواب این بردکانی اند
که از وی گریخته اند یا جای اسیر شده از جهت اینچنین بردکان
زکوة بر مولی واجب نباید فی فتاوی قبول قراخوانی فی
الینابیع اما لو کان العبید ابقا وماسورا او مغصوبا والغاصب
یحلف لا یجب علیه صدقة الفطر سوال مردی را واجب است
که از جهت اولادکبار که بالغ شده است صدقه فطر بدهد چگونه
باشد جواب این اولادی اند که مجنونان بالغ شده اند ولایت
پدر از ایشان ساقط نگشته پس صدقه فطر از جهت ایشان
بر پدر واجب اید فی الفتاوی الوالجیة الصبي اذا بلغ معتوها
او مجنونا لا یسقط صدقة الفطر عن الاب لان البلوغ
لم یوثر فی قطع ولایت الاب فیبقي حکم الصبي فی

حقه سؤال کدام بنده است که صدقه فطر از جهت او بر مولی
واجب نشود وان بنده تجارت نیست وکرخته هم نیست
جواب این بنده ایست که مشترک میان دو کس بر هیچ کدامی
واجب نباید فیها ایضاً ولوکان رجلان بینهما عبد لا یجب
علیهما صدقة الفطر کتاب الصوم مردی حر
مکلف غیر مسافر و مریض که روزه ماه رمضان خوردن ویرا روا است
چگونه باشد جواب این مردی غازی است که ویرا بتحقیق
معلوم شده است که در ماه رمضان جنگ با اعدا خواهد کرد ویرا معلوم شده
که اگر روزه بدارد تن او ضعیف گردد قوت جهاد نماند
ویرا رواست که روزه بخورد اگرچه مقیم باشد در ایام دیگر
قضا کند فی فتاوی قول قراخانی فی الواقعات الحسامیه
الغازی اذا کان بازار العدو و هو یعلم یقینا بانه یقاتل
العدو فی شهر رمضان و هو یخاف الضعف علی نفسه فله
ان یاکل قبل الحرب سوا کان مقیماً او مسافراً سؤال
مردی عاقل بالغ صحیح مقیم در نهار رمضان متعمدا افطار کرد

بروی قضا لازم اید اما بروی کفارت لازم نیاید چگونه باشد

جواب این مردیست که نیت روزه نکرده بود چون چاشتی در نهار
رمضان طعامی خورد و قبل او را نیت نبوده است بر وی کفارت
ان روزه لازم نیاید چه کفارت مبنی بر هتک دو حرمت است
حرمت شهر حرمت صوم درین صورت هتک حرمت شهر
میاید اما هتک حرمت صوم نمی اید پس کفارت واجب نشود
کذا فی بعض الوصول سوال مردی حر مکلف صحیح مقیم
در نهار رمضان باوجود نیت روزه افطار کرد و بر وی کفارت
روزه لازم نیاید چگونه باشد جواب این مردیست که ماه
رمضان تنها دیده است و امام گواهی او قبول نکرد بر وی
لازم شود که روزه بدارد اما چون روزه افطار کند کفارت
لازم نیاید فی الهدایة و من رای هلال رمضان وحده صام
وان لم یقبل الامام شهادته لقوله علیه السلام صومه لرؤیته
و قد رای ظاهرا وان افطر فعلیه قضاء دون الکفارة سوال
زنی عاقل بالغ و طاهر روزه ماه رمضان عمدا خورد بر وی کفارت

لازم

لازم نمیاید چگونه باشد جواب این عورتیست که چون
در نهار رمضان عمدا خورده بعد ان همدران روز حایض گشت
بروی کفارت نیاید و همچنین اگر مردی عمدا روزه افطار کرد
پس مریض گشت کفارت وی نیز واجب نیاید فی الفتاوی
او لو لحجة ولو افطرن عمدا ثم حاضت او مرضت فی یومها
لم تکفر وکذلک الرجل سوال مرد حر مکلف صحیح مقیم در نهار
رمضان با زنی حره مکلفه عمدا جماع کرد و هیچ کس میان ایشان
فراموشی از روزه نداشت و بر مرد کفارت واجب نیاید
و بر زن کفارت واجب نیاید و یا بر زن واجب اید بر مرد نیاید
چگونه باشد جواب درین صورت مرد زن را اکراه کرده است
برای جماع اینجا بر قول الجماع کفارت بر زن واجب نشود
و در صورت دوم زن مرد را اکراه کرد برای مرد کفارت
واجب اید علی اصح الروایتین فیها ایضا المراة اذا اکرهت
زوجها فی شهر رمضان علی الجماع فجامعها مکرها قال بعضهم
یجب علیهما القضاء والکفارة لانه اذا جاء الانتشار

فال الاکراه وقد نص محمد رح الله فی الاصل انه لا کفارة علیه.
علیه وهذا اصح لانه هذا افطار بعذر وبه یفتی والزوج اذا
کرهها علی الجماع لا کفارت علیها بالاجماع سوال مردی
حر مکلف که صحیح مقیم است با زن بی اکراه کسی عمدا جماع کرد
کفارت بروی لازم نباید چگونه باشد جواب این مردی زن بست
که پیش از طلوع صبح صادق جماع اغاز کرده بود بعد از طلوع
صبح همچنین جماع میکرد با وجود علم بطلوع صبح بر اینچنین مرد
کسی کفارت واجب نشود مگر انکه الت را بعد از طلوع
صبح بیرون ارد باز با زن جماع میشود فیها ایضا اذا جامع
بالنهار ناسیا فتذکر ودام علی ذلک فعلیه القضاء ولا کفارت
لانه تمکن الشبهة فی هذا الوطی او جامع باللیل فطلع
الفجر ودام علی ذلک فعلیه القضاء ولا کفارت لانه
تمکنت الشبهة فی هذا الوطی لانه الجماع واحد وقد تمکنت
الشبهة فی السبب الاول وجواب دیگر انست که بعد از ان
جماع آنمرد دران روز مریض گشت اینچنین کس را نیز کفارت

لازم نیا

لازم نباید فی الفتاوی قول قراخوانی فی الینابیع لو جامع امرأته
فی النهار رمضان متعمدا ثم مرض ذلک الیوم مرضا یبیح له
الافطار سقطت عن الکفارة عندنا **سوال** مردی عاقل
وبالغ صحیح مقیم روزه ماه رمضان را عمدا افطار کرد بعد ان مرضی
پیدا نیاید چگونه باشد **جواب** این مردی است که اول به
نسیان افطار کرد پس گمان برد که روزه شکست عمدا بخورد
بروی کفارت لازم نیاید فیها ایضا ولو اکل او جامع ناسیا
فظن ان ذلک فطره فاکل بعد ذلک عامدا لا یلزمه کفارت
سوال مردی حر مکلف در روزه نفل شروع کرد پس افطار
کرد قضا لازم نیاید چگونه باشد **جواب** این مردی است که در
ایام منهیه یعنی عیدین وایام تشریق روزه شروع کرد پس انا
فساد کرد قضا لازم نیاید واین شروع ملزم نباشد فی الکنز
لا قضاء ان شرع فیها ثم افطر فی الایام المنهیة وهی العیدان
وایام تشریق کذا فی حواشیه **سوال** درایجه در آسمان
هیچ غبار نیست جماعتی عظیم مواز نه پنجاه کس یا زیادت

ازان مسلمانان گواهی دادند که این ماه شوال دیده اند گواهی
مقبول نیست چگونه باشد جواب این جماعت که از یک
محلت اند چه اگر جماعت یک محلت بدهند مقبول نباشد اگر چه
بسیار باشند تا آنکه از محلت دیگر مختلفها گواهی ندهند مقبول
نباشند ممنوع شود فی الفتاوی قول قراخانی فی زاد
الفقهای وتکلموا فی تقدیر هذه الجماعت والصحیح ان یکون
من اطراف شتی فانهم اذا جاؤ من ناحیت واحدة یتوهم
تواطؤهم علی الکذب ولا کذلک اذا جاؤ من نواحی
فصل مردی نذر کرد که دو روزه بیارد که یکی از اول ماه باشد دوم از آخر همان ماه درین صورت
کدام دو روزه واجب شود جواب روزه پانزدهم از ماه
و شانزدهم ازان ماه زیرا که روز پانزدهم از اول ماه است
و شانزدهم از آخر ماه و نصف است فی الفتاوی ادلة الحجیة
رجل قال لله علی ان اصوم یومین متتابعین من اول شهر
وآخره کان علیه ان یصوم الخامس عشر والسادس عشر

سوال مردی حر مکلف نذر کرد که روزه دارد که آخر روزی
که ماه رجب باشد و اول روزی از آنماه رجب باشد کدام
دو روزه واجب میباید جواب روزه پانزدهم که آخر
روزی است از نصف اول روز شانزدهم نیز روزه دارد
که اول روز روزه است از نصف آخر فی الفروق نیشابوری
لوان رجال قال لله علی ان اصوم اول یوم آخر الشهر
وآخر یوم من اول الشهر یجب علیه صوم یومین وهی الخامس
عشر والسادس عشر والفرق بینهما وذلک لان للشهر
اولا وآخر فنصف الاول له حکم الاول ونصف الآخر
له حکم الآخریة فاذا کان کذلک فکان اول من آخر
شهر هو السادس عشر وآخر من اول الشهر هو الخامس عشر
فیجب علیه الصوم هذین الیومین سوال مردی نذر کرد
که یکماه معتکف شود پس چون دو روز دیگر شد ممن نذر آوردی
ساقط گشت چگونه باشد جواب این مردیست که بعد
نذر مرتد گشت والعیاذ بالله پس روز دوم ایمان آورد

ان نظر ازوی ساقط شود فی الفتاوی الوالوالجیة ولو اوجب
اعتکاف شهر ثم ارتد والعیاذ بالله عن الاسلام لم یلزمه
شیء لان ما وجب بایجاب الله تعالی یسقط عنه بالردة
فیما وجب بنذره کان اولا کتاب الحج

مردی عاقل بالغ در خانه کعبه رسید با جمیع شرایط ارکان حج
برآورد ... حیندگاه بروی فرض شد که باز در خانه کعبه رود
حج بگذارد وحج اول از فرض واقع نمیشود چگونه باشد جواب
این مرد است بنده کی باذن مولی حج بگذارده بود حج بنده
از فرض واقع نشود اگر چه مولی اذن دهد پس از حیندگاه آزاد
گشت استطاعت حج دارد بروی اعادت حج واجب شود
فی فتاوی قبول قراخانی فتاوی الظهیریة المرغینانیة العبد
اذا حج حجة الاسلام ثم اعتقه مولاه یلزمه الاعادة
سوال زنی طاهره برای حج احرام بست پیش از ادای مناسک
حلال میگردد وی آنکه وی حایضه شود یا جنابت احرام از وی
در وجود آید چگونه باشد جواب این زن کنیزک است احرام بست

کە ویرا بحج اذن کردە است دراثناء احرام کنیزک را بردست دیکری بفروخت وان مشتری کنیزک را از احرام بیرون اورد

فی الفروق نیشابوری الامة اذا احرمته باذن مولاها ثم باعها المالک کان للمشتری ان یحللها **سوال** مردی افاقی کە اطراف عالم است یعنی ساکن مکە داخل میقات نیست در مکە در آمد بلا احرام و بزە کار نیکردد جکونە باشد

جواب این مردی است کە در حل یعنی در زمین کە میان میقات و حرم است بسبب حاجتی رفتە است پس رای او بران افتاد کە در مکە برود روا است زیرا کە در مکە بی احرام در آید فی الکنز فلو دخل الکوفی البستان لحاجتە لە دخول مکة بلا احرام

سوال شخصی حج لازم واقع شود جکونە باشد **جواب** کە این مردیست کە حج فریضە نکذاردە بود پس در مکە در امد ویرا حج یا عمرە از سبب دخول مکە لازم شد پس حج فریضە با جملە ارکان شرایط بجا آورد این حج بسند کنند از جهت حج اسلام و حجی کە بدخول مکە لازم شدە است فی الکنز کوفی دخل

بلا احرام طاجته یجب علیه عمرة و حجته خلافا للشافعي رحمة الله
فان رجع الی المیقات واهل بحجته الاسلام جاز عن حجته الاسلام
وعا الزمه بدخول مکته **کتاب النکاح** مردي خواهر
برادر نسبي انکاه میکند بنکاح شرعي صحیح جکونه باشد **جواب**
صورت اين جنان باشد که زید مثلا دو زن دارد یکي فاطمه
وازوي یک پسر مسمي عمر دوم عایشه ازوي نیز یک پسر شد
مسمي زید پر فاطمه دختر است از شوهر دیگر جز زید مسماة
زینب بدین روا باشد مر عمر راکه ان دختر فاطمه مسماة زینب
نکاح کند و زینب مذکوره زید را خواهر نسبي است
چه یک پدر اند في الکنز وتحل اخت اخیه رضاعا ونسبا
في الحسامیه مثل الاخ لاب اذا کانت له اخت من
ام حلالا لاخیه من ابیه لن یتزوجها **سوال** مردي حر
مکلف زني رانکاح کرد پس بعد جند گاه حکم کرده شد که
نکاح مذکور باطل است جکونه باشد **جواب** این زني بود
صغیره که پدر او بدان مرد بزني داده بود دیکمان انکه او صالح

الت

است شراب نمیخورد پس معلوم گشت که اموزد مدمن
خمر است و زن وخیلخانه او حالی شند درینصورت نکاح مذکور
باطل باشد في الفتاوي قبول قراخواني في الواقعات الحسامیه
رجل زوج ابنته الصغیرة من رجل کان الزوج یسکران یشرب
المسکر فوجده الاب مدمنا علیه وکبرة الصغیرة وقال
لا ارضی بالنکاح ان لم یکن یعرف اذا البنت یشرب المسکر
وکان عامة اهل بیته الصلاح فالنکاح باطل لان الاب
زوجها علی ظنه کفو سوال مردی زنی را نکاح کرد بنکاح
صحیح شرعی پس مر او را وطی کردن روا نیست و آن زن حایض
هم نیست چگونه باشد جواب این عورت است حبلی از
زنا و حبلی زنا را درست نیست که وطی کند اما نکاح درست است
تا وضع حمل کند في الکنز تزوج حبلی من زنی جاز النکاح ولا یطاها
حتی تضع حملها سوال مردی جانب آب نظر کرد و نظر او در آب
افتاد زن او از وی بی طلاق جدا گشت چگونه باشد جواب
که خشوعه او یا دختر در کناره آب نشسته بود برهنه و این مردی نظر

شهوت در آب بفرج اینها کرد حرمت مصاهرة ثابت شد
پس زن او حرام گردد في الفتاوی الخلاصه المراة اذا کان قاعدة
علی راس مار فنظر الی فرجها في الماء يثبت حرمت المصاهرة
سوال مردي زني را بشهوت دست گرفت یا نظر در داخل
فرج او کرد حرمت مصاهرة ثابت نمیشود چگونه باشد
جواب این مردي ایست که بعد مس و انزال نظر کرد در این چنین
صورت حرمت ثابت نشود المس بشهوة اذا اتصل به
الانزال قبل الجماع لا یوجب حرمة المصاهرة لکونه سببا
للوطي و بعد ما تصل به الانزال لا یبقی سببا للوطي سوال
مردي حر مکلف زنی را نکاح کرد با جمیع شرایط صحت نکاح
از کفو و غیر ان نکاح صحیح شرعي بعد چند گاه ان را باطل نکاح
میکرد انند بی انکه مرد طلاق گوید و نی انکه از کس ارتداد ظاهر
شود چگونه باشد جواب این زنی در وقت نکاح صغیره بود
ادرا عموي یا برادر و غیر ولي که از جد پدر بعد نکاح کرده
داده بودند بعده این زن بالغه شد و یرا روا باشد که بستی

قاضي

قاضي رود این نکاح باطل کرداند في الکنز ولهما خیار الفسخ
بالبلوغ في غیر الاب والجد بشرط القضا سوال مردي را حلال ست
که دختر زینب را نکاح کند چگونه باشد جواب این مردی است
که زینب را بنکاح شرعی صحیح بزنی کرده ست پیش از دخول
طلاق داد دختر او حلال است این مرد را که بزنی کند ومادر او
حلال نباشد في الهدایه رجل تزوج امراة ثم طلقها قبل الدخول
لاتحل له ان تزوج امها وتحل له ابنتها سوال بنده بي
اذن مولي یک زن را نکاح کرد پس مولی را خبر این نکاح رسانید
مولی هر سه نکاح بیک بارگي اجازت کرد و بنده هیچ یکی زن
دخول نکرده ست کدام زن در نکاح او در آید و بنده را زیادت
از دو زن روا نیست جواب نکاح زن سیوم جایز باشد
ونکاح اولی و دوم جایز نباشد چه اقدام بنده بر نکاح زن
سیوم رد ست نکاح اول موقوف بود زیرا که زیادت از
دو زن خواستن بنده را روا نیست سوال اگر مردي حر مکلف
یک زن خواست بي اذن ان زن همچنین دوم همچنین سیوم

تا ده زن را بی اذن ایشان نکاح کرد پس خبر این نکاح بدیشان
برسید هر دو زن یکبارگی اجازت کردند نکاح چند زن جایز
باشد کدامند جواب نکاح دو زن جایز باشد یکی نهم یکی دهم
زیراکه چون بعد چهار زن پنجم زن را بزنی کرد نکاح چهار اولینه
که موقوف بود رد کرد زیراکه مردم را زیادت از چهار
زن روا نیست و چون بعد چهار دیگر نهم را بزنی کرد نکاح
ان چهار نیز باطل شد پس نهم و دهم باجازت موقوف ماند با
اجازت جایز گردد فی الفتاوی الواجبة عبد تزوج امراة
ثم امراة ثم امراة فبلغ المولی فاجاز الکل ان لم یدخل بهن جاز
نکاح الثالث لان الاقدام علی النکاح الثالثة رد النکاح الثانیة
والاولی وکذالک العشر لو تزوج عشر نسوة بغیر اذن
فبلغهن الخبر فاجزن جمیعا جاز النکاح التاسعة والعاشرة
موقوفا علی اجازتها سوال مردی عاقل بالغ زنی عاقله
بالغه را نکاح کرد صحیح شرعی بعد نکاح دخول نیز کرد بر ان مرد
مهر لازم نیاید و زن بخشیده نیست چگونه باشد جواب

این مرد بنده کسی است وان زن کنیزک دیست تا اگر مردی
نکاح کنیزک خود را به بنده خود کرد بی تسمیه مهری اصح انست
که نکاح ثابت باشد و مهر لازم نیاید ومن الاصل وبعضی گفته اند
که لازم شود پس ساقط شود فیها ایضا ولو زوج امته عبده
بغیر مهر جاز ولا مهر علیه واختلف المشایخ رحمهم الله فیه منهم
من قال یجب المهر ثم یسقط ومنهم من لا یجب الاصل وهذا
الاصح سوال مردی زنی را نکاح کرد بنکاح صحیح شرعی ومهری مسمی
کرد شرعا بروی دو مهر لازم می آید چگونه باشد جواب
این مردی است که بران زن زنا میکرد در اثنا زنا اورا
نکاح کرد بروی دو مهر لازم اید یکی مهر مثل از عقر زنا دوم مهر
مسمی کرده است فیها ایضا رجل زنا بامراة فتزوجها
وهو علی نظنها فعلیه مهران مثل بالزنا لانه سقط الحد
حین تزوجها قبل تمام الزنا ومهر اخر وهو المسمی بالنکاح
هذا اکثر من الخلوة سوال مردی غلام خود را کنیزکی که ملک اوست
نکاح کرد او نکاح میکرد چگونه باشد جواب این غلام ماذون

منعقد

که بروی دین مردمان است از مال تجارت کنیزک خرید پس

مولی ان کنیزک را بدان غلام تملیک میکند میبهد این نکاح نباشد فی

الفتاوی قراخوانی و فی الفتاوی الا بانته اشتراها و علیه دین

فزوجها المولی منه لم یجز لمکان الدین سوال مردی مادر خود را

بیکی بزنی داد که مادر او بکر است چگونه باشد جواب

زنی باشد که بمیرد و دو دختر نابالغه و پسر صغیره گذارد پس

ان دختر بالغه را پستان او شیر ظاهر شد و این برادر صغیره را

شیر دهد ازین صورت مادر رضاعی باشد و ان صغیره را

چون این صغیره بالغ شود ان خواهر که مادر رضاعی او است

بیکی بزنی دهد کذا فی عروس المعانی بلا تفاوت سوال

زنی در یک روز سه مهر از سه شوهر بستاند از اول تمام از دوم

نصف و از سیوم هم تمام چگونه باشد جواب این زنی را

که شوهر او را مطلقه گرداند و این زن حامله باشد در حال وضع

حمل شود تمام مهر بستاند پس شوهر دوم خواهد ان شوهر دوم

هم غیر خلوة مطلقه گرداند نیمی مهر بستاند شوهر سیوم خواست

ادران

همدران روز ازو نیز بستانند تم مهر کند فی عروس المعانی

مسئله بچه شیر عورت بخورد دان عورت شوهر دارد ان شوهر بدان زن خود دخول نیز کرده است بچه مذکور حرام بدان شوهران عورت نمیگردد چگونه باشد

جواب این عورت است که هیچ فرزند از شوهر نزاده است و شیر ازان شوهر بر بن زن فرد دنیامده است پس هر بچه که شیر ایچنین زن بخورد ان بچه بدان شوهر حرام نگردد فی فتاوی قبول قراخانی الظهیریة المرعینا بنت رجل تزوج امراة ولم تلد منه قط ثم نزلها اللبن فارضعت صبیا کان الدخل من المراة دون زوجها **سوال** زنی صغیره را شیر داد از شوهر جدا گشت یعنی بغیر از طلاق چگونه باشد **جواب** این صغیره نیز منکوحه شوهر اوست چه اگر مردی دو زن را بزنی کرد یکی صغیره دوم کبیره صغیره را شیر دهد هر دو از شوهر جدا کردند فی الکنز ولو ارضعت صغرتها حرمتا **سوال** زنی صغیره را شیر داد از شوهر خود جدا گشت بر هوی حرام گشت چگونه باشد

جواب این زن ام ولد مردیست که ویرا بمملوکی صغیره تزویج کرده است پس آن ام ولد این صغیره را که شوهر اوست شیر دادن شوهر بر وی حرام گشت وام ولد بر مولی نیز حرام گشت زیرا که آن بچه پسر مولی گشت و زن او و زن پسر پس ام ولد بر مولی حرام گردد فی الفتاوی قبول قراخانی فی الایضاح ولو زوج رجل بام ولده مملوک هو صغیره فارضعت بلبن السید حرمت علی زوجها و علی مولاها لان مملوک صار ابنا للمولی فحرمت علیه لانها موطوءة ابیه وحرمت علی المولی لانها امرأة ابنه من الرضاع سوال زنی بچه اجنبی را شیر داد شوهر او از وی جدا گشت چگونه باشد جواب ای صورت این چنین آید که مردی ام ولد خود را بصغیری حر نکاح کرد داد پس این ام ولد را آزاد کرد بعد ازادی چون این ام ولد را شرعا خیار ثابت شد نفس خود اختیار کرد از صغیر که شوهر اوست جدا گشت بعد این زن شوهر دیگر را نکاح کرد و از وی بچه زاد و شیر بر وی فرود آمد برین شیر بچه را که اول شوهر او بود شیر داد از شوهر جدا گشت

پنج

بدلیلی که در فصل او کفتم فی الفتاوی الولوالجیة رجل له ام ولد
فزوجها من صبي ثم اعتقها فخیرت فاختارت نفسها
ثم تزوجت بزوج آخر وولدت فجاءت الی الصبي فارضعته
بانت من زوجها لانها صارت امراة ابنه من الرضاع لان
الصغیر صار ابنا لهذا الزوج فلو بقي النکاح لصار الزوج متزوجا
بامراة ابنه من الرضاع وهذا لا یجوز مصا **فصل**
مردی حر مکلف زن خود را طلاق داد نیمی مهر بر زن لازم آید
که شوهر را بدهد و این طلاق خلع نیست چگونه باشد **جواب**
این زن بعد نکاح تمام مهر از شوهر قبض کرد پس شوهر پیش از
دخول طلاق رجعي داد مهر بر آن زن رجوع کند فی الهدایة
فان تزوجها علی الف فقبضها ووهبها له ثم طلقها
قبل دخول یرجع علیها **سؤال** مردی دیگری را گفت وسوگند
بسه طلاق خورد که حاجت روا کرداند پس وی گفت که حاجت
من آنست که زن خود را سه طلاق دهی درین صورت حکم چیست
جواب این مرد تواند که وی را طلاق ندارد و گوید که تو دروغ

میگوید ترا این حاجت نیست زیرا که از خود باطن واحتمال صدق
وکذب دارد فی الفتاوی قبول قراخانی فی الواقعات حسامیه
میت رجل قال اخی لی علیک حاجتا فاقضها لی فقال
نعم وحلف بالطلاق والعتاق ان یقضیها له فقال حاجتی
ان تطلق فله ان لا یصدق فیه لانه یحتمل الصدق والکذب
وله ان لا یصدقه سوال مردی سوگند راند وبر بن عبارت
زن خود را گفت که یک امروز ترا طلاق میگویم ترا سه طلاق است
وان روز گذشت و ویرا هیچ طلاق نیفتاد چگونه باشد جواب
مرد بعد از سوگند تعین طلاق کرد گفت که ترا سه طلاق بشرط آنکه
اگر مرا هزار دینار بدهی پس زن این شرط را قبول نکرد ویرا هیچ
طلاق نیفتاد وسوگند بر آید فیها ایضا فی الواقعات الحسامیه
رجل قال یوم آخر تخ ان لم اطلقک الیوم ثلثا فانت طلق
ثلاثا واراد الحیات ان لا تطلق المراة وقال لها انت طلق
ثلثا علی کذا وعلی الف درهم فلهم یقبل المراة فمضی الیوم لا یقع
علیها الثلث فی قیاس الروایات الظاهرة لانه بتحقیق

وشرط الحنث وهو عدم التطليق لانه اتي بالتعليق غير التطلق
دردي عن ابيحنيفه رح انها لا تطلق وعليه الفتوي سوال
مردي زن خود را گفت اگر تو باكسي حرام كني ترا طلاق پس
ان خود زن را در حال طهارت او ان حيض وطي كرد طلاق
نيفتاد وي را طلاق افتد چگونه باشد جواب اين مرد بعد
سوگند مذكور اين زن را يك طلاق باين گفت پس او را در
مدت او وطي كرد يك طلاق ديگر بيفتاد زيرا كه اين وطي حرام است
فيها ايضا في الواقعات الحساميه رجل قال المراة بالفارسية
اگر تو باكسي حرام كني فانت طلق ثلثا ثم طلقها واحدة
باينة ثم جامعها في عدتها علي قياس قول ابيحنيفه رحمه الله
يقع عليها الطلاق سوال مردي سوگند راند كه هر خوبي را
ميخواهي او را طلاق كن طلاق افتاد چگونه باشد جواب
اين تعليق را بقاضي مرافعت كرد وقاضي اين تعليق را باطل كرده باشد
پس هر زن را كه بخواهد طلاق افتاد زيرا كه قضاي قاضي در فصل
مجتهد فيه جايز نيست في فتاوي قسبول قران خاني دالو الجة

القاضي اذا فرض شغوي بطلان اين معني بالطلاق جايز سوال
مردي زن خود را گفت اگر تو امروز مهر بخشيدي ترا سه طلاق اين
زن را بايد داد خود گفت بدرش گفت اگر تو امروز مهر را بخشيدي
مادر ترا سه طلاق پس روز گذشت وهيچ يكي از اين ان طلاق بيفتاد
مهر در گردن او باقي بيفتاد چگونه باشد جواب اين زن از
شوهر خود بمقابله مهر خويش چنان وقطعه جامه پيش از آنكه گذشتني
ان روز قبض كرد پس چون ان روز گذشتن جامه مذكور را
شوهر باز دارد مهر چنانكه بود باز امد وكي را طلاق نيفتاد از
همين هر دو حنث گردد زيرا كه در وقت وجود شرط مهر در
گردن نبود تا به بخشيد كذا في العروس المعاني سوال
مردي زن خود را تعلق بدخول دادكه وي را طلاق نيفتاد
پيش از ان طلاق نگفت چگونه باشد جواب يعني اين
همين فور ست يعني زن خواست كه في الحال در خانه در ايد مرد
از ان در آمدن منع كرد تعليق كردن حول حالي اور طلاق
پس ان زماني صبر كرد پس در امد طلاق نيفتاد في شرح

الی فی ان قامت امراة تخرج فقال زوجها ان خرجت فانت
طلاق این یفتح علی الفور ان خرجت هذا الخروج من توکلت
مساعدهم خرجت الحیث **سوال** مردی طلاق زن خود را معلق
گردانید بدخول دار پس ان زن دخول کرد همین فور نبود
و نیز او را بعد تعلیق طلاق نگفت و ویرا طلاق نمی افتاد
چگونه باشد **جواب** این مرد بعد تعلیق مذکور مرتد گشت
و این زن را نکاح کرد بعد ان زن در خانه در اید طلاق واقع نشود
فی المنظومة فی باب ابی حنیفه رحمه زوج مرتد بدار حرب یلحق
قد لغا طلاقها المعلق **سوال** مردی سوگند خورد که از کسب
زید چیزی نخورد پس از مال عمر چیزی خورد حانث گردد چگونه
باشد **جواب** عمر وارث زید است زید بعد آن سوگند یافت
کسب او بعمر رسید که وارث اوست و ان مرد از کسب خورد
حانث گردد زیرا که از کسب زید است فی فتاوی قول قراخانی
فی الفتاوی ظهیری لو حلف لا یاکل من کسب فلان فمات المحلوف
علیه فورث الحالف فاکله حنث لا ساکب المیت بخلاف قول

من مال فلان **سوال** مردی سوگند خورد که از طعام زید نخورد
طعام ملک او نیست بخورد و حلف وارث زید نیست و زید آن
طعام او را بخشیده است و بزید طعام خوردن حانث میگردد
چگونه باشد **جواب** زید بایع طعام است و حلف از طعام او
بخرید پس آن طعام را خورد حانث گردی فیها ایضا فی الخزانة
الفقیر رجل حلف لا یاکل من طعام فلان والمحلوف علیه بایع
الطعام فاشتری الحالف فاکل حنث **سوال** مردی سوگند خورد
که امروز پنج نماز بگذارم و زن خود را جماع کنم امروز غسل بکنم
و همچنان پنج نماز بجماعت گذارد و زن را جماع کرد و دران
روز غسل نکرد چگونه باشد **جواب** این مردیست نماز فجر و ظهر
و عصر بجماعت میگذارد و عصر پیش از غروب آفتاب با زن
خود جماع کرد بعد غروب آفتاب غسل کرد نماز مغرب عشا را
به جماعت گذارد حانث نشود زیرا که جماع و غسل هر دو در دو
روز نیفتاد فیها ایضا فی الواقعات الحسامیة رجل حلف
لیصلی الیوم خمس صلوة بجماعت فیها امراة ولا یغتسل فیه

فصلی

فصلي الفجر والعطر والظهر بجماعت وجامع ثم تغتسل بعد
المغرب ثم صلى المغرب والعشاء بجماعة لا يحنث لان
المسئلة ثم يفتح نهاراً **سوال** مردي حر مكلف سوگند خورد که اگر خانه
عمرو درآيم زن او را سه طلاق پس در یکی از خانه ایشان درآید
بنده او آزاد گشت و زن او را طلاق افتاد فيها ايضاً
في الذخيرة اذا قال الرجلان دخلت دار فلان فعبيدي
احرار وان دخلت دار زيد فامرأتي طالق فدخل دار هي
ملك زيد وهما في يد عبد الله باجارة عتق العبيد وطلقت
امرأة **سوال** حر مكلف در بنای بالکر بیرون آمد سوگند
خورد که از راه باز نگردم پس باز گشت حانث نشود چگونه
باشد **جواب** این مردیست که چیزی از روی فراموشی
بیفتاد پس باز گشت برای استادن آن چیز درین صورت
حانث نگردد چه در عرف این دار رجوع نگویند فيها
ايضاً رجل خرج مع الوالي فحلف بالطلاق ان لا يرجع الا
باذنه وربط منه شيء فرجع لذلك لا تطلق لان هذا الرجوع

لا يراد به اليمين عرف سوال مردي حر مكلف سوگند دماند
هر بنده را او ملک شود ان بنده ازاد شود پس بنده خريد
بشراء صحيح شرعي ازاد نميگردد اين يمين را بقضاي قاضي
باطل نگردانيده است چگونه باشد جواب اين بنده است
که بشرط خيار خريده است پس انرا ملک نگشت تا ازاد گردد
في الهداية منها عتق اذا كان المشتري حلف ان ملكت
عبدا فهو حر بخلاف ما اذا قال ان اشتريت حتى يعتق
عبد الكل مسئله مردي بزني که من در
ملک ولسيت الارقيته ولا متعه ونه دروي شبهه ملک است
بلي اكراهي زنا كرد بروي حد واجب نيايد جواب اين زن كنيزک زيد است
كه ان مرد او را به غصب كرد اورد پس بروي وطي كرد ان كنيزک مرد
ملک ان مرد را تضمين كرد از وي قيمت كن كنيزک را استد حد
زنا از وي ساقط گردد في العتاوى قبول قراخاني واذا
غصب جاريه وزني بها ثم ماتت وضمنت قيمتها فلا حد
يمينه عندهم جميعا سوال مردي با زني حره زنا كرد كه سبب

ملک دارد و نه در شبهه ملک و بروی حد واجب نیاید
چگونه باشد جواب این مرد پادشاه است که بالای او هیچ
پادشاهی نباشد که اگر جرمی او کند که آن موجب حد است حد
برون لازم نیاید که اقامت نکنند و کل شیء صنع الامام الذی لیس
فوقه امام فلا حد علیه سوال چیست که اول بنده بود آ
پس بعده عتق اقرار بزنا مکند که در حد عبدیت کرده بود
درین صورت او پنجاه تازیانه زنند جواب واذ قال عبد
بعد ما عتق زنیت وانا عبد لزمه حد العبید الا انه اقر بزنا
حالت العبدیه فوجب العبد فصل
مردی کالای خرید بیع صحیح شرعی و این کالا در ملک مشتری را
باشد کالا از ملک بایع بیرون اید در ملک مشتری در نیاید
دخیار المشتری لا یمنع خروج المبیع عن ملک البایع الا انه
لا یملکه المشتری عند ابی حنیفه رحمه سوال مردی بازاری در آمد
که دران بازار بعضی عالمان بعض جاهلان فروخته میشدند این
مردرا افضل آنست که جاهل را خرید کنند نه عالم را چگونه باشد

جواب مردی است که در دار حرب درآمده است واینجا مسلمانان

اسیر شده بودند بعضی از ایشان علما بودند بعضی از ایشان جهال

کفار همه را در بازار کرده میفروختند این مرد چون آنجا رسید بردی

مال بسیار نیست که هر دو طایفه را بخرد افضل آنست که جهال را

خرید کند در شهر اسلام آرد زیرا انچه از ایشان خوف قاینده او بیشتر است

امسال اگر مال بسیار باشد هر دو طایفه را خرید کند رجل دخل

دار الحرب وعنده مال یمکنه شراء الاسیر واحد فشراء الاسیر

الجاهل افضل من شراء العامل سوال مردی کنیزک را بخرید بشراء

صحیح شرعی وثمن ان ادا کرد پس ایشر الذکر واما ان کنیزک

بر مشتری مذکور حلال نمیشود که ویرا وطی کند واین کنیزک

ذی رحم محرم وی نیست چگونه باشد جواب این مردیست که ان

کنیزک را پیش از خریدن نکاح کرده بود پس ویرا بسه طلاق مطلقه

گردانید پس ویرا خرید بدیر خریدن بر مشتری حلال نگردد سوال

جواب ولو اشتراها الزوج لا یحل له وطیها الا بعد اصابت الزوج

الثانی مطلقة الثلث لا یحل لزوجها الاول الا بنکاح ولا

ملک

بملک یمین حتی تزوجها زوج آخر ویدخل الثانی سوال
مردی زن خودرا بخرید که کنیزک عسری بود بشرا صحیح شرعی
میان ایشان نکاح قایم میماند چگونه باشد جواب
این مرد ویرا بشرط خیار خرید نموده است درینصورت نکاح
فاسد نشود زیراچه بمجرد شراء ان کنیزک در ملک او در نیامده
فی الهدایه ومن اشتری امراته علی انه بالخیار ایام لم یفسد
النکاح لانه یملکها بالساله من الخیار سوال مردی غلام را
بشرا صحیح شرعی بخرید قاضی مشتری را جبر کند بر فروختن
اگرچه نفقه ان غلام کسوت میرساند ویرا بجبر نمیازارد مشتری
مدیون کسی نیز نیست چگونه باشد جواب مردیست ذمی بان
غلام مسلمان است چه اگر ذمی غلام مسلمان را بجبر خریدن صحیح باشد
اما قاضی را شاید که ویرا جبر کند تا انکه غلام را بفروشد فی فتاوی
قبول قراخانی فی النکاح ولو اشتری الذمی عبدا مسلما جاز
واجبر لحلی بیعه وقال الشافعی ولایجوز البیع وعلی هذا اذا
اشتری مصحفا سوال مردی کنیزک بشرط خیار خرید

ودر خانه خود او ردلیس ویرا وطی کرد بر بایع رد کردن تواند یا نه

جواب این کنیزکیست که در خانه مشتری است وان شنیده است چه اگر کسی زن خود را بشرط خیار خرید پس وی را وطی کرد وی پاکیزه نباشد خیارش باطل و وی را ولایت رد بر بایع باشد چه وطی واقع شده است بحکم النکاح فی الهدایه ومن اشترى امراته على انه بالخيار ثلثة ايام فسد النكاح لانه ثم يملكها المسالة من الخيار وان وطيها له ان يردها لان الوطى بحكم النكاح الا اذا كانت بكرا لان الوطى ينقضها سوال مردی مادر خود را با جدایش از ذی رحم محرم بخرید بشرا صحیح شرعی وثمن ان از مال ملک خود ادا کرد ان مادر پدر بردی آزاد نمیشوند چگونه باشد جواب این مرد ایشان را بشرط خیار خریده است پس تا ان زمان که مشتری را خیار است در ملک او ایشان در نیامده است بر وی آزاد کردند واین بر قول امام اعظم است رحمه الله فی الهدایه ولهذه المسئلة اخوات تبتنى على وقوع الملك للمشترى بشرط الخيار وعدمه منها عتق المشترى على مشتری اذا كان

قربان في مدة الخيار **سوال** مردي كالاي بخريد بشرار صحيح شرعي پس چند روز كذشت ان بيع فاسد كشت
لي انكه كسي در مبيع استحقاق ان بيع فاسد كشت ظاهر شود
چكونه باشد **جواب** اين كالاي بفلوس كه رايجه بود خريد فلوس مذكور بباير نداده بود كه فلوس كاسده كشت بيع فاسد شود
في السراجيه اشتري بدراهم نقد البلد ولم يقبض حتي تغيرت فان كانت له تروج في السوق فسد البيع **سوال**
چه چيز است كه چند كاه ثمن است كر متعين بتعين نميشود چند مسئله است يعني كالاي و متعين بتعين ميشود **جواب**
فلوس است اكر رايج باشد حكم ثمن دارد واكر كاسده است حكم كالاي دارد في فتاوي قبول قراخاني في الايضاح والكاغد في
ثمن ما دامت تروج اثمانا لا يتعين ما با بتعيني **سوال** مردي
كالاي را بدست ديكر بثمن بده درم فروخت پس چون ميخواهد
كه اقالت كنند بثمن از لازم ده درم اقالت كردند واين جايز
نيست چكونه باشد **جواب** ان كالاي صابون است كه در وقت

بیع تربود بوزن یکمن بود بده درم فروخت بعد چند روز
خشک شد نیم من ماند روا است که ان نیم من را ضم بده درم
اقالت کنند زیرا که ان مبیع جزی فوت نشده است فیها
ایضا فی فتاوی استخلاص رجل اشتری جابو نار طبا ثم
تفاسخا البیع فیه وقد جف ونقص وزنه لا یجب علی المشتری
شیٔ فی الفتاوی الظهیریة المدعا بحسانیة سلة الالانه ذکر
تقایل ان البیع مکان تفاسخا وقال لا یجب علی المشتری
شیٔ من الثمن لا لاجل النقصان لانما فات شی من البیع
سوال کدام چیز است که دروی خیار رویت نیست جواب
دراهم ودنانیر است اگر کسی دراهم ودنانیر را بخرد ویرا خیار
رویت نیست فیها ایضا فی الاصباح ومثله فی الدراهم ودنانیر
خیار رویت سوال مردی کنیزکی را بخرید پس در خانه وی حیض گشت
این حیض داخل استبرا نمیشود چگونه باشد جواب این کنیزک را
بشرط خیار خریده است و در مدت خیار اگر حایض میشود ان
حیض داخل استبرا نمیشود محسوب زیرا که در ملک او حیض نبود

في الهداية ومنها ان صيفي المشتراة في المدة لا يجبر ابه من الا
ستتبل عنده سوال مردي را وكيل كرد تا بمت بنجاه تنكه
يكبنده بخرد وكيل مذكور در بازار رفت بنده بنجاه تنكه خريد
از جهت موكل ان بنده ازان وكيل بود نه قرابت او واين شرا
بر موكل جايز نيست جكونه باشد جواب اين بنده ا ست
كه ازان موكل بوده است پس موكل از فروخته است اگر وكيل
همين بنده از سبب موكل بخرد جايز نباشد في فتاوى قول
قراخاني وكذا اذا باع عبدا ثم امر انسانا ان يشتريه فاشترى
ذلك العبد لا يجوز سوال كدام صورت است كه ربو در وي
حرام نيست صورت ان جنانست كه مسلمان در دار حرب درآمد
اينجا ربو استد ان حرام نباشد في الكنز ولا ربو بين السيد وعبده
وبين المسلم والحربي ثمة جواب مردي يك من گندم كيلي است
هرجه كيلي است باشد بوزن فروختني روا است زيرا كه احتمال دارد
كذا في عروس المعاني في القدوري كل شي نص رسول الله
صلى الله عليه وسلم على تحريم التفاضل فيه كيلا فهو كيلي وان ترك

الناس معاملة منه سوال صورت مزابنه آنست که میوه را باشد
بر سر درخت ان بفروشند بمیوه مثل او بتقدیر یعنی اندازه
کنند که دران درخت مثل یکمن میوه است بیکمن مقطوع میفروشند
واین بیع مزابنه بیعی فاسدست في الهداية وبيع المزابنة
وهو بيع التمر على رؤس النخل بتمر مجذوذ مثل كيله خرصا
سوال بیع محاقله که بیع فاسدست که گویند جواب محاقله که بیع
فاسد آنست که گندمی که در خوشه میباشد باندازه او نیز روا نیست
لاحتمال التفاضل فيها ايضا والمحاقلة بيع الحنطة في سنبلها
بحنطة مثل كيلها خرصا سوال بیع عریت که جایز کدام است
جواب بیع عریت انست که صاحب عریت مر فقیری را میوه
تصدق کند وان میوه هم بر درخت باشد پس بگوید که بدله ان ثمر
که بر درخت است ثمر لی دیگر مقطوع بر سبوز اندان بستان
وان بدین بفروش پس وی همچنان کند این بیع عریت گویند
فيها ايضا ملنا العرية العطية تلقته وتاويله ان يبيع
وهو بيع مجازا لانه لا يملكه فيكون بر امتداد سوال مردی حير

لفلوز

مکلف کالای بست دیگی بفروخت بیع صحیح شرعی و بایع تا آن
زمان که مبیع تسلیم نکرده است میتواند که ثمن ازان
مشتری بستاند بلک قاضی نیز مشتری را از جهت ثمن
حبس میکنند اما اگر بایع پیش از قبض ثمن مبیع را تسلیم
بمشتری مذکور میکند بمجرد تسلیم ثمن ساقط گردد طلب نتواند
کرد چگونه باشد جواب درین صورت بایع مولی است
زیرا چه اگر مولی بر دست بنده ماذون خود مدیون باشد کالای
بیع کند جایز باشد و پیش از تسلیم مبیع تواند که ثمن ازوی
بستاند و از قاضی حبس کناند اما بعد تسلیم مبیع نتواند
زیرا چه مولی بر بنده مستحق دین نباشد فی فتاوی قبول قرا
خانی مولی اذا باع من عبده الماذون المدیون شیا صح
و عسی الا استیفاء الثمن یبطل حق المولی فی الثمن لانه لا
یجوز ان یثبت للمولی علی عبده دین کذا ذکر حماز اده
سوال سوال مردی حر مکلف کنیزکی را بشراء صحیح شرعی
خرید پس آن کنیزک را وطی کرد بر وجه حل و ازان کنیزک بچه زاد

وان کنیزک ام ولد نمیگردد چگونه باشد جواب این کنیزک
پیش از شراء نکاح وی بود پس وی را بشرط خیار بخرید پس با
وطی کرد بحکم نکاح وازوی در مدت خیار زاد ام ولد نگردد
زیرا چه این کنیزک در ملک بایع در نماندهست في الهداية في
باب شرط الخيار ومنها اذا ولدت المشتري في المدة
بالنكاح لا يصير ام ولده وعنده خلافا لها واگر زید خانه از جهت
عمر از دست بکر خرید بشراء صحیح شرعي وخود زید شفیع
ان خانه است بعده چندگاه دعوی شفع حکم میکند شفعه
چگونه باشد جواب درین صورت عمر مذکور بر حق زید است
وچون پدر از جهت پسر صغیر خود بستاند وخود شفیع ان خانه است
پس اگر بخواهد که از جهت شفعه خانه مذکور را بستاند وتواند
في فتاوي قراخاني في الفتاوى الظهيرية رجل اشتري دار
الابنه الصغير وهو الاب شفيعها فاراد ان ياخذها بالشفعه
كان له ذلك لان الاب اذا اشتري مال ابنه يجوز فكذا
هذا ومتي اخذ كيف ياخذ يقول اشتريت واخذت

باملفقه

الفتاوی

مردی کفیل یکی باشد **باب المتفرقات** یا شفعه
باذن مدیون به کفیل مذکور بدله دین مدیون آن مالی که ملک کفیل
مذکور است داین مذکور را ادا کرد کفیل نمیتواند که از مدیون
مال مذکور بستاند چگونه باشد **جواب** این کفیل مردیست
که در وقت کفالت بنده مدیون مذکور بود پس بعد عتق
مال الکفالة مذکور بدایت ادا کرد بر مولی رجوع نتواند کرد اگر چه
بعد عتق گذارده است فی الفتاوی قبول قراخانی فی
الذخیرة فان ادی العبد دین المولی بعد العتق وقد کان
کفل باذنه لا یرجع بذلک علی المولی لان الکفالة حال وقوعها
لذمته غیر موجبة الرجوع علی المولی فلا یصیر موجبة بالآخرة
سوال مردی حر مکلف بر دیگری حر مکلف از جهت حقی
دعوی کرد قاضی از مدعی مذکور گواه طلبیده آن مرد گواه را
حاضر آورد بر روی مدعا علیه گواهی دادند پس قاضی گواهی
گواهان رد کرد در روز دوم همان گواهان در قضیه مذکور گواهی
میدهند قاضی گواهی ایشان قبول میکند بران حکم میکند

چگونه باشد جواب این گواهان بنده مدعی مذکور بودند
روز دوم ایشان را آزاد کرد و برای گواهی آوردش آن یاران
در قضیه مذکور گواهی دادند مقبول باشد فیها ایضا فی الفتاوی
الصغری اذا شهد العبد المولاه نفوذها ثم بعدما اعتق جاز
لان الرد ولم یکن شهادته سوال در چند صورت
تناقض دعوی منافی نباشد جواب درین صورت تناقض
منافی دعواست اول حریت یعنی اگر مردی اقرار بنده کی
یکجا کرد پس دعوی حریت میکند این تناقض منافی قبول
دعوی نباشد دوم طلاق یعنی اگر عورتی یعنی خود را از شوهر
بهزار درم خلع کناند پس دعوی میکند که شوهر مذکور ویرا پیش
طلاق بکردانید پیش از خلع این تناقض نیز منافی دعوی نباشد
سیوم نسبت است یعنی اقرار کرد که زاده فلان نسبت باز
دعوی میکند که زاده باشد ولیست مقبول باشد فی الکنز
والبغار قبض منع دعوا الملک الا فی حریت والطلاق والنسبت
سوال شخصی بنده وی گرخته یکی بنده او را از میوه سفر

کرفته اورد بروی جعل واجب نیست که پدر هرچکونه باشد
جواب این بنده پدر خود را کرفته یا بنده زن خود را کرفته
درین صورت جعل واجب نباید الرجل اذا وجد عبد
الابیه الا الغا فجاء به الی مسیرة سفر اجل له سوا کان
فی عیاله او لم یکن وکذلک المدة اذا وجدت عبد زوجها
او الزوج وجد عبد امراته سؤال مردی حر مکلف بنده
زید کرفت که کریخته بود از مدت سفر بیاورد مالک را تسلیم
کرد او را جعل نیست و مالک اجنبی است چکونه باشد جواب
مردی پادشاه مسلمان است که بنده یکی را کرفته است برو تسلیم
کرد یا قاضی را جعل نباید فی فتاوی قبول قراخانی فی الواقعات
الحسامیة السلطان اذا عبد الغا ورد علی مولاه ومن مسیرة
ثلثة ایام لا جعل له لانه فعل ما هو واجب علیه وهو عند لیة
القاضی اذا اخذ عبد الیتیم وجاء به فعل فلا جعل له سؤال
مردی را بنده کریخت واین بنده را تسلیم بمالک نکرده وجعل
او را میاید چکونه باشد جواب صورت آن است که مرد

بنده مذکور گرفت بیاورد میسره سفر کرفت او رد بس ویرا
ملک کرد بعد ان بنده کریخت و این مرد بنده را تسلیم بمالک نکرد
مالک را لازم اید که جعل بدهد زیرا چه اعتاق بمنزله قبض است
فیها ایضا فی الوالجیة رجل اخذ عبدا ابقا مع مسیرة سفر فمات به
ثلثة ایام او اکثر لیرده علی صاحبه فاعتقه صاحبه ثم هرب
لغلطة عتق کان الجعل لان الاعتاق قبض سوال بنده یکی
ماذون بود روز دوم محجور کشت بی انکه مولی او حجر کرد
چکونه باشد جواب این بنده روز دوم کریخته بنده ماذون چون
بکریزد محجور کردد فیها ایضا الوالجیة العبد الماذون اذا ابق
یصیر المحجور را سوال مردی حر مکلف بر یکی دعوی کرد که
هزار درم بر وی است دعوی صحیح شرعی قاضی بعد سماع شهادت
شاهدان که اهلیت شهادت دادند که برفق دعوی کواهی
دادند حکم بر مدعی علیه مذکور نمیکند و نمیباید که کند چکونه
باشد جواب این مدعی مسلمان است که در دار حرب درامده
بود پس حربی را هزار درم قرض داده پس حربی نیز در شهر

مسلمانان بامان درآمده انگاه ان مسلمانان دعوی میکنند
درینصورت قاضی حکم بکند بر حربی تقاضی دین همچنین بر عکس
این یعنی اگر مدعی حربی باشد که مسلمان را دین داده است
در دار حرب پس اینجا دعوی میکنند قاضی حکم بکند مراد از مسلمانان
فیها ایضا من شرح الطحاوی ومن دخل من المسلمین دار
الحرب بامان فادان به حربی الف درهم ثم خرج المسلم
وخرج الحربی مستامنا فان القاضی لا یقضی علیه بقضاء الدین
ولو کان المسلم هو الذی اذاله الحربی کذلک الجواب
ان القاضی لا یقضی بالدین سوال مردی بنده خود را گفت
یا حر یعنی از ادمیکرد چگونه باشد جواب این بنده است
که نام وی حر داشته اند درین صورت بنده ازاد نگردد
فی الواقعات الحسامیه المولی لو قال لعبده یا حر بعد ما سماه
حرا لا یعتق لانه دعاء یعنی اسمه سوال کدام کس است
که ولایت تصرف در مال صغیر دارد یا ولایت ان ندارد که ویرا
نکاح کند بکسی جواب وصی است فی عروق الغروق

الوصی ولایت التصرف فی المال ولیس ولایت الانکاح سؤال
مردی نیمی از خانه خویش هبه کرد و او را ان نیمی خانه هبه نکرد
این هبه جایز نیست چگونه باشد جواب در صورت اول
بعد هبه نصف او را پیش قبض آن نصف نصف دوم را نیز
بخشید و جمله خانه را بدو تسلیم کرد هبه نصف اول نیز خانه باشد
اما در صورت دوم نیمی مشاعا تسلیم کرد پس نیمی دیگر بخشید جایز
نباشد سؤال فی فروق العروق ایضا رجل وهب نصف داره
من رجل مشاعا ولم تسلیم الیه ثم وهب منه النصف الباقی
وسلم الدار الیه جملته جازت الهبته ولو وهب نصف الدار
وسلم مشاعا ثم وهب نصف الباقی الیه لا یجوز سؤال زید
و عمر یکان گوسپند برای اضحیه را آوردند پیش از انکه
ذبح کنند یکی ازان گوسپندان برای بیت المال را لازم آید
و یکی ازان هر دو قیمت کردند نستیدند چگونه باشد جواب
زید عمر گوسپند در رمه نهادند پس ایشان را مشتبه شد در یک
گوسپند رد بدل دعوی کردند و در گوسپند دیگر هیچ کس ازاشان

نزاعی کند دربیصورت ان کوسپند دران نزاع است

بیت المال را باشد وانچه دروی نزاع است ایشان هر دورا باشد

فی فتاوی قبول قراخانی من الروحة رجل ان رجل

شاتیهما مربطا ثم [illegible] علی کل واحد منهما شاة

وترک شاة لایدعیها احد یستحق لا یدعا نها بیت المال سوال

ستور اهلی که وحشی شده است وی را تیر زدند یا نیزه زدند

و ذبح نکردند پس وی بمرد خوردن ان حلال است چگونه باشد

جواب ستوری که در چاه افتاد دستگیر نیست که بکشند

و ذبح کنند میترسند که در حال در چاه خواهد مرد روا باشد که اورا

بنیت ذبح با التسمیه تیر زنند و جراحت کنند و گوشت او

حلال باشد فی فتاوی قبول قراخانی فی السراجی الحیوان اذا

وقعت فی بیر لا یمکن اخراجها وخیف علیه الموت تحل

بذکوة الاضطرار فیها الی وجاجته تعلقت سجده لا

یصل الیها حاجبها فخاف علیها الموت فرماها فانها توکل

سوال اگر سگی اگر به کوسپند جهید وازان بچه شد خوردن ان

حلال باشد یا نه جواب این بچه را ببرند اگر بانک کند مثل بانک
سک بخورند اگر بانک مثل کوسپند بخورند سوال اگر هردو مثل
سک و کوسپند بانک کند چه کند الخ جواب اب ابیش او
بداید اگر بزبان خورد سک باشد اگر بدهان خورد کوسپند
باشد سوال اگر بزبان و دهان هر دو بخورد چکند جواب کاه را
وکوشت را بیش او بنهد اگر کاه خورد کوسپند باشد و اگر کوشت
خورد سک باشد سوال اگر هر دو خورد چه کند جواب
ان هنکام اورا ذبح کند اگر روده بیرون آید سک باشد
اگر شکنبه بیرون اید کوسپند باشد بخورد فیها ایضا فی
الواقعات الی میتة شاة ولدت ولد الصورة الکلب
واللام مشکل کیف یفعل بفرب الولد ان صاح مثل
الکلب لا یوکل وان صاح مثل الشاة یوکل وان صاح مثلها
لوضع الا رقبله ان شرب باللسان لا یوکل لانه کلب
وان شرب بالمغر یوکل لانه شاة وان شرب بهما
جمیعا یوضع التبن واللحم قبله ان اکل التبن یوکل لانه

شاة وان اكل اللحم لايوكل لانه كلب وان اكل اللحم والتبن
جميعا ينبغي ان يحز نح الامعا لايوكل لانه كلب وان خرج
الكرش يوكل لانه شاة سوال مردي حر مكلف مرغي را بسمل
كرد وعمدا التسميه نكفت وان مرغ حلال است چگونه باشد
جواب اين مرد گنگ است قادر بر تسميه نيست چه اگر گنگي
چيزي ذبح كند وتسميه نگويد حلال است في فتاوي قراخاني
في المحيط وذبيحة الاخرس حلال لانه عاجز عذرا من التسمية
بحكم الاخرس حلالاً لانه عاجز افتغير بالعجز بحكم اللسان
فصل مردي حر مكلف عمدا مردي ديگر
حر مكلف را بكشت وبر وي قصاص واجب نميايد
چگونه باشد جواب اين قاتل پدر است مقتول پسر خون پدر مر
پسر را بكشد قصاص نشايد في الهداية ولا يقتل الرجل
بابنه لقوله لا يقتل الوالد لولده سوال مردي حر مكلف
يكي را كه اجنبي است عمدا بكشت پس قاضي چون حكم بقصاص
او كرد قصاص از وي ساقط گشت ني انكه اور المقتول

ویرا عفو کنند چگونه باشد **جواب** درین صورت بعد حکم
پیش از رفع این حکم بسوی ولی مقتول قاتل دیوانه گشت
قصاص از وی ساقط شود چون جنون مطلق باشد فی
فتاوی قبول قراخانی فی الفتاوی الخلاصة اذا قضی القاضی
بالقصاص علی القاتل فقبل ان یرفع الی ولی القتیل جن
القاتل لا قصاص علیه استحسانا **سوال** جز معانی کشته
ردة وقتل بعذور نا محص که مردم مباح الدم گردد چگونه باشد
جواب چون مردی یکی را با زن خود به بیند که میخواهد
باکراه زنا کند این زن را روا ست که آن مرد را بکشد
واگر بداند فیها الضا فی الینابیع اذا رای الانسان رجلا
مع امراة او منه یرید ان یزنی بها علی کره منها ابیح که قتله
ولو رآه یزنی امراة او ابنات رحم محرم منه وقد طاوعته
فی الجماع فله ان یقتل الرجل والمراة جمیعا

فصل مردی حر مکلف را روا ست
که جانب عورتی حر مکلف اجنبی نظر کند اگرچه مستهی شود

چگونه باشد جواب این مردیست که میخواهد تا آن زن را
نکاح کند نظر کردن او را سوی آن زن که نکاح کند مباح باشد
اگرچه او را بدان شهوتی اید فی فتاوی قول قراخانی فی الینابیع
ویباح له النظر اذا اراد ان تزوجها وان خاف ان یشتهی
لقوله صلی الله علیه وسلم لو نظرت الیها لکان احری ان یدوم
بینکما اوصف مردی وفات یافت
وارث گذاشت پدر و یکپسر مادر پدر را باشد پسر را چگونه باشد
جواب این پسر محروم است بسببی از اسباب حرمات
وان چهار است یکی کفر دوم بندگی سیوم قتل مورث
وچهارم اختلاف وفی الفرایض اسبهانی میت محرم الارث
اختلاف الملة والدار ایم وقتل ورق حلة سوال شخصی
پدر خود را عمدا بکشت وازوی میراث میرد چگونه باشد جواب
این پسر صغیر است یا مجنون است وچون صغیر یا مجنون مورث
خود را بکشد از میراث محروم نگردد زیرا چه این نه موجب
کفاره است همچنین محرم ارث نباشد فی الفرایض العثمانی واما القتل

الذي لا يتعلق به وجوب القصاص ولا الكفارة فنكون ان

الصبي او المجنون اذا قتل مورثه الى آخره حتى قال لا يمنع الارث

سوال پسری حر مکلف پدر خود را عمداً بکشت و از وی میراث

میبرد چگونه باشد جواب پسر در لشکر عادل است و پدر در لشکر

باغیان در ینصورت اگر پسر مر پدر را عمداً کشت از میراث او

محروم نگردد فیها ایضاً کذلک العادل اذا قتل الباغ و هو مورثه لم

یمنع الارث وفی هذه المواضع کلها انه لا یجب القصاص و

الکفارة سوال مردی حر مکلف مورث خود را بکشت

و بکشتن او بقاتل قصاص واجب نیاید و کفارت هم واجب نیاید

اما از ارث محروم نگردد چگونه باشد جواب این مرد پدر است

که پسر خود را کشته است بپدر قصاص واجب نباشد اما از میراث

بنه محروم گردد زیرا چه قصاص اینجا واجب می‌آید لیکن ساقط

شود بشبهه ابوه فیها ایضا اما الاب اذا قتل خطا و یمنع الارث

و هذا الاب کل لان الکفارة یجب بقتله اما اذا قتله عمداً یوجب

حرمت المیراث ولا یجب القصاص والکفارة و هذا مشکل علیه

فيل الذي ذكرنا الا ان نقول وجب القصاص هذه لكن
سقط لشبهة الابوة سوال كدام صورت ست
كه مادر را سدس ست اگرچه فرزند نباشد و دو نفر از خواهران
و مادران نباشد جواب اين است زيد وفات يافت
ورثه گذاشت شوهر مادر پدر را شوهر را نصف و مادر
ثلث ما بقي و ما بقي مر پدر را اقل مخرجي كه از وي نصف ثلث
و ما بقي جز دار كم از شش نباشد نصف شوهر را و آن
سه سهم است و ثلث ما بقي مر مادر را است و آن يك سهم است
و ما بقي آن كه مر پدر راست آن دو سهم است پس يك سهم مادر را
رسيد اعتبار اينكه ثلث ما بقي است لامحاله سدس كل
متروكه ست في الفرائض العمانية الا في فرضي زوج و الاب
او زوجة و الاب فللام فيها بين الفريضين ثلث
ما بقي بعد نصيب الزوج و الزوجة و ذلك في الثلثان
لا في السدسيات سوال درانچه زن حامله ميگويد
كه من دختر اگر آرم من ميراث برم و آن دختر ميراث نبرد

واگر پسر ارم نمی میراث میبرم و آن پسر میراث بود چگونه باشد

جواب صورت آن چنین اید که زید وفات یافت وارث گذاشت یک دختر حبلی و شوی مادر و پدر یک دختر پسر پسر که همچون زن پسر پسری ان پسر و مادری هر دو عصبه شوند میت را از ترکه چیزی باقی نیست بعد اخذ اصحاب فرایض زیرا که مسئله عول شد تا سیزده واگر این حامله دختر اورد ان هنگام دختر را النصف و مر دان دختر پسر را که حامله بوده است سدس تکملة للثلثین پس ضرورت عول شد مسئله تا پانزده پس معلوم شد که با دختر میراث برد با پسر نبرد

سوال در انچه وفات یافت وارث گذاشت برادر مادر پدری و یک برادر از ان جمله مال این برادر ان میبرد و برادر مادر پدری هیچ نمیبرد چگونه باشد جواب صورت اینچنین اید که مردی زنی کرد پسر این پسر را از ان پسر آمد اول این وفات یافت پس پدر وفات یافت وارث گذاشت یک پسر پسر که همچو مادر مادری زن ویست و یک برادر مادری

اکنون پسر او اولیتر باشد بمیراث از برادر **سوال** درآنچه
مردی وفات یافت وارث گذاشت یک پسر خاله و یک عم
مادر پدری پسر خاله میراث میبرد و عم نمیبرد چگونه باشد **جواب**
صورت این چنان باشد که مردی زنی را بنکاح صحیح بخواست
وان زن یک پسر آورد اکنون این هر دو پسر خاله زاده باشند
و برادران پدری باشند پس هرکدام ازین ها بمیرد دیگری
برادران پدری ماند و یک عم مادر پدری اکنون برادری که از
خاله زاده هست او لیتر باشد بمیراث از عم **سوال** درآنچه
مردی وفات یافت وارث گذاشت یک خاله و یک عم
پدری گذاشت جمله مال خاله میراث برد چگونه باشد **جواب**
صورت این چنان باشد که مردی یک برادر پدری دارد و پسر
خود را مادر زن خود را بزنی داد وازان زن او را پسر آمد
وان پدر نیز پسر آورد یوسف نام پسر این پسران پسر
برادر پدری است که همون خال وی است پس این یوسف
بمرد و همچنین پسر برادر پدری گذاشت عم پدری پس پدری

انگاه ان زن را طلاق داد بعد گذشتن عدت خواهر آن زن
بزنی کرد از وی نیز یک پسر آورد ۱۲ صح

اولیتر باشند بمیراث اگرچه خال باشد از عم سوال زن را اگرچه زنا
و شوهر را ثلث مال از میراث برند در یک مسئله چگونه باشد
جواب صورت این چنین اید که میت وارث گذاشته است
مادر و پدر یک دختر پسر و یک پسر که همون شوهر دختر پسر است
اصل مسئله از شش سهم مادر را یک سهم است و پدر را یک
سهم و این هر دو سهم ثلث مال باشد ان زن و شوهر او
برند ثلثان مال ماند حیات ان دختر پسر و پسر
للذکر مثل حظ الانثیین و این هر دو شوی برند سوال
درانچه زنی شوهر او ثلث و ربع مال گرفت از یک مسئله چگونه
باشد جواب صورت این چنین اید که میت وارث
گذاشت دو پسر عم یکی از ایشان برادر مادری وی است
و این که برادر مادری یکیست مر خواهر پدری میت را بزنی
کرده است الجواب صحیح مسئلی از شش نهم مر خواهر پدری را
نصف مر خواهر برادر مادری را ثلث هر یکی از ایشان سدس
باقی ماند هر دو پسر عم را هر یکی از ایشان نصف سدس اینکه

حاصل شد مر یک زن و ر شوی برا ربع ترکه شد **سؤال**
در انچه مردی پدر روی هر دو میراث میت بردند مناصفه
چگونه باشد **جواب** صورت اینچنین باشد زنی وفات یافت
ورثه گذاشت شوهر که همون پسر عم ویست اصل مسئله
از دو سهم شوی را یک سهم عم را که پدر شوی میت است
یک سهم **سؤال** در انچه مردی و یک دختر مال میت بردند
مناصفه چگونه باشد **جواب** صورت این چنین اید که مرد دختر
عم مادر پدری یا دختر عم پدری خود را بزنی کرد و از وی یک
دختر اورد بعد از ان این مرد عم مر زن خود را طلاق باین
داد بعد از گذشتن مدت این زن وفات یافت وارث
گذاشت یک دختر و یک پسر عم که همون پدر این دختر است
اکنون اصل مسئله از دو سهم دختر را یک سهم مر پسر عم را
یک سهم **سؤال** در انچه مردی و دو دختر او میراث میبرند
مال میت ثلث چگونه میباشد **جواب** صورت این چنین

ایدکه مردی دختر عم خود را بزنی کرد وازوی دو دختر آورد
دیرا طلاق گفت باین وان هم وفات یافت همین دو دختر
وارث گذاشت پسر عم که پدر دختر انست مر ایشان را ثلث
مال دهد بفرضیت باقی مال مر پسر عم را دهد بوصیت سوال
صورة ایچنین است مردی دختر خود را بپسر برادر خود بزنی
داد در میان ایشان پسری امد پیش این پسر برادر بمرد پس ان
مردم هم وفات یافت وارث گذاشت یک دختر و یک پسر
پسر برادر که همان پسر دختر است مر دختر را نصف باقی
نصف باقی مر پسر ان زن را بوصیت سوال در انچه مردی
وفات یافت و بیست چهار زن وارث گذاشت که در میان
وارث او هیچ مردی نیست بیست چهار دینار گذاشت
هر زنی را یک دینار رسد چگونه باشد جواب صورت
ایچنین است که مردی وفات یافت وارث گذاشت سه زن
چهار جده صحیح و شانزده دختر یک خواهر مادر پدری سوال
در انچه مردی وفات یافت وارثه گذاشت هفده نفر و هفده

هر یکی یک دینار برد چگونه باشد **جواب** صورت این
چنین است مردی دختر خود را بپسر برادر خود بزنی داد و در
میان ایشان پسری آورد پیش این پسر برادر بمرد پس آن مرد
هم وفات یافت که میت سه زن گذاشت و دو جده صحیح
و چهار خواهر مادری و هشت خواهر پدری اصل است
مسئله از دوازده سهم و عول شود تا هفده خصم هر یکی را
از ایشان یک سهم و آن یک دینار **سوال** مردی وفات
یافت وارث گذاشت سه دختر یکی از ایشان او ثلثه
مال پسر در روی ثلث مال پسر و سیوم هیچ میراث
نبرد چگونه باشد **جواب** صورت این چنین که برادر زن این
زن را بزنی کرد به مرتبه کسی بود هر سه دختر بودند پس
یکی از ایشان پدر را بخرید از وی آزاد گشت و یکی از آن
دختر پدر خود را کشت درین صورت قاتله میراث برد
و دو دختر ثلثان ترکه بردند هر یکی را ثلث و ثلث باقی
میماند آن ثلث مر آن دختر را باشد که پدر را خریده است

سوال در انجه برادر ما در پدری اند و مال ایشان [illegible]
دینارست میراث میبرد یکی زن از آن مال پدر جهت
نصف هژده چگونه باشد جواب صورت اینچنین آید
که آن چهار برادران این زن را کردند یکی بعد ان دیگری بمرد
اکنون بدست هر یکی از برادران چند دینار باشد از هژده
باید دانست که بدست برادر اول هشت دینار و بدست
برادر دوم شش دینار و بدست برادر سیوم سه دینار بدست
برادر چهارم یک دینار پس آنگاه که اول بمرد زن از وی
میراث برد دو دینار او باقی ماند مر برادران را شش دینار
هر یکی از ایشان را دو دینار پس برادر دوم این زن را بزنی
کرد بمرد در دست او هشت دینار است از وی نیز دو
دینار میراث برد پس مر آن زن را چهار دینار جمع شدند
و باقی مر دو برادران را هر یکی را سه دینار میراث برد پس برادر
سیوم مر آن زن را بزنی کرد بعد از انقضاء عدت بمرد
بدست او هشت دینار است دو دینار آنست که از براد

وان میراث برده است وسه دینار از برادر دوم میراث
برده است وسه دینار در اصل از آن خود داشت
پس زنان از وی جمع شد شش دینار باقی مر برادر چهارم
ان زنان ... کرد و ببرد بدست وی دوازده دینار است آن زنان بز سبانی
دو دینار از برادر اول میراث شده است وسه دینار
از برادر دوم و شش دینار از برادر سیوم میراث برداشت
یکی دینار در اصل خود را داشت پس از آن از وی میراث
برده سه دینار وان نیم مال ایشان است میراث برد
بنزد جهت و الله اعلم بالصواب تمام الله تعالی الکریم شد

لا تضامیم انا بیوم ...
نرود ... از آن ...

... از ذوق صدر ... ان

یا کمون الرمان ازو ازو

علم قال النبی ...
... زمان ... در

چون کرامت ... مصطفی است
... شان و وفا

چون سلامی بچشم خود دیده است
نرگس این شغل کرد از جانست

[illegible]

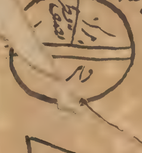
در بازار

فعلها لعن ... وقد دود
از مطعون لعین شیطان
ما ادراک دیوانی ... ارذوق
از شفاعت نبی ...

ملکوت رضا ...
... صحبت ... عالم

[illegible]

باغیر مستوی آن بود که میان هر دو نقطه که بران فرض توان کرد اگر خطی مستقیم وصل
کنند آن خط ازان سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و غیر مستوی آنست که چنین نبود و
چون خطی منحنی بسطحی مستوی محیط شود چنانکه در سطح نقطهٔ فرض توان کرد که اگر خطهای مستقیم
ازان نقطه با آن خط کشند همه برابر باشند آن سطح را دائره خوانند و آن
خط را المحیط و خط مستدیر نیز گویند و نقطه را مرکز و هر یک ازان خطهای
مستقیم را نصف قطر و هر خط مستقیم که دایره را بدو پاره کند
آنرا وتر خوانند و پاره که از محیط جدا کنند آنرا قوس خوانند
واگر بمرکز گذرد آنرا قطر خوانند و ازین شکل تصور آنچه گفتیم آسان شود



و هر سطح که یک خط یا زیاده باو محیط شود آنرا شکل سطح خوانند پس
اگر سه خط باو محیط شود او را مثلث خوانند باین شکل و اگر



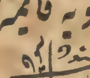
چهار ... ه اضلاع خوانند برین شکل و



... ه اضلاع خوانند برین قیاس و
... اشـ ...

سطح بر دو نوع است ... که بالذات
از سطح باشد یا با لغیر ... با گوییم مراد
... میان ... سطح باشد
که بیرون نیفتد اگر در ان میان ... بیرون افتاده
... سطح نبود ... قدر از
... میان ... دایره ... گوییم
... بیرون ... افتد و
... بیرون ...
... گوییم خواه ... خواه ...
مختلف خواه ... و ...
و الا ... اختلاف ... اعتبار ...
... نوع ... که ... نصف ...
جامع ... باشد ...

هر خط که از آن نقطه بمحیط آن جسم بر استقامت بکشند همه برابر
باشند آن شکل را کره خوانند و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز گویند
و آن نقطه را مرکز و آن خطها را انصاف اقطار و چون سطح مستوی
کره را بدو پاره کند دایره حادث شود پس اگر آن سطح بر مرکز کره
گذشته باشد آن دایره را عظیمه گویند و الا صغیره و زاویه کنج را گویند
و آن دو قسم است مسطح و مجسم مسطح آن بود که از احاطه دو خط
بسطح پیدا شود همچون سه کنج مثلث و چهار کنج و ذو اربعة اضلاع و
پنج کنج ذو خمسة اضلاع پس اگر این دو خط بر وجهی باشند که بعد از
هر دو زوایا متساویه حادث شود آنرا زاویه قایمه خوانند و هر
یک از آن خطها را عمود بر آن دیگر چنانچه درین شکل است و اگر



زوایا مختلفه حادث شود
ترا حاده گویند چنانکه

برابر باشد آن دو نقطه را دو قطب آن دایره گویند [illegible] و آنکه
تعلق بطبیعت دارد جسم اگر از یک ماده باشد از اجسام مختلفة الطبایع آنرا مرکب
خوانند و الا بسیط گویند و آن منقسم شود بفلکی و عنصری فلکی افلاک باشد
با آنچه در وست و اینها را اجرام اثیری و عالم علوی خوانند و عنصری عناصر
چهارگانه باشد که آن آتش و هوا و آب و خاک است و اینها را با آنچه در ضمن اینهاست
عالم سفلی و عالم کون و فساد خوانند و مرکب منقسم شود بتام و غیر تام مرکب تام
آن بود که حفظ صورت خود کند مدت معتدبه همچو معدنیات و نباتات و حیوانات
و غیر تام آن بود که نه اینچنین باشد همچون ابر و میغ و مانند آن و حرکت منقسم شود
به بسیط و آنرا متشابه نیز گویند و مختلفه بسیط آن بود که هر نقطه که بآن حرکت
متحرک باشد گرد مرکز آن فلک در ازمنه متساویه زوایای متساویه احداث و بعبارتی
دیگر از محیط آن فلک در ازمنه متساویه قسی متساویه قطع کند و مختلفه آنکه نه اینچنین
و باز منقسم شود بمفرده و مرکبه و مفرده آن بود که از یک فلک حادث شود و مرکبه

آن بود از زیاده از یک فلک حادث شود

و هر حرکت مفرده بسیطه است و هر مختلفه مرکبه است اما هر بسیط مفرده نیست و هم
مرکبه مختلفه نیست

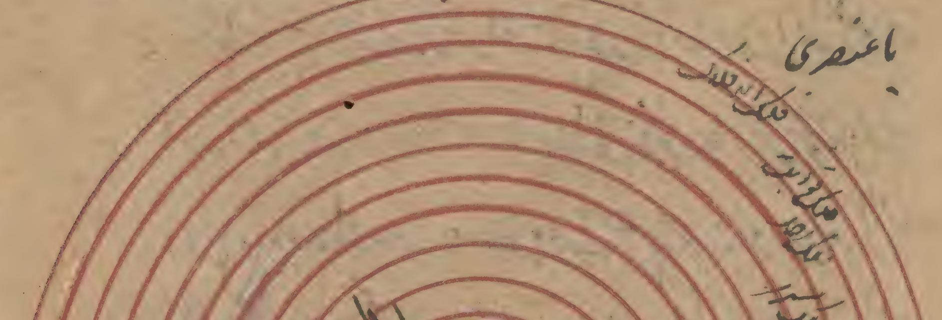
مقاله اول

در بیان اجرام علویه آن شش باب است

و بیان در بیان عدد افلاک کلی و کیفیت ترتیب آن بدانکه
عالم همه یک کره است مرکزش مرکز زمین و افلاک ۹ اند و یکدیگر در آمده مانند
توبهای پیاز چنانکه سطح مقعر هر یکی مماس سطح محدب فلک کم در جوف
اوست از آن نه فلک کلی فلک الافلاک است که محیط است بجمیع و فلک اعظم
و فلک اطلس نیز گویند دوم فلک البروج است که جمیع ثوابت درو اند
و سیوم فلک زحل است و چهارم فلک مشتری و پنجم فلک مریخ و ششم فلک
آفتاب و هفتم فلک زهره و هشتم فلک عطارد و نهم فلک قمر و در مشهور
ابتدای شمار افلاک از فلک قمر کنند پس فلک الافلاک را فلک نهم گویند
و به فلک قمر منتهی میشود فلکیات و در جوف او عناصر چهار رکن اند
اول کره آتش چنانچه سطح محدب او مماس سطح مقعر فلک قمر است
~~دوم کره هوا چنانچه سطح محدب او مماس سطح مقعر فلک قمر است~~ دوم
کره هوا چنانچه سطح محدب او مماس سطح مقعر کره آتش است سیوم
کره آب چهارم کره خاک و هر دو نیز یک کره [illegible] چه
آب بزمین احاطه تام نکرده است بلکه قریب ربعی از کره زمین ظاهر

است

است چنانکه یک سطح مستدیر یعنی سطح مقعر هوا باین هر دو دایره محیط شده است
و بلندیهای و پستیهای که بر روی زمین است او را از کره حسیه بدر نمی برد
بجهت آنکه به نسبت بزمین قدر محسوسی ندارد و صورت افلاک و عناصر
بدین گونه است و هر دایره بجای سطحیست و میان دو دایره جای فلکی
یا عنصری



در بیان دوایره مشهوره از عظام و صغار و قوسهای مشهوره محیط بر دایره

را بسیصد و ~~بیست~~ و شصت قسم متساوی قسمت کنند و قطر هر دایره
~~هر دایره~~ را بصد و بیست و هر قسمی را درجه گویند و باز هر درجه را
بشصت قسم متساوی بخش کنند و هر یک را دقیقه گویند و باز هر دقیقه
بشصت قسم قسمت کنند و هر یکی را ثانیه گویند و همچنین ثانیه
را بثالث و ثالث را برابعه تا آنقدر که حاجت افتد قسمت
کنند و هر که کمتر از نود درجه باشد باقی تا نود اورا تمام آن قوس گویند
و از دوایر عظام مشهوره منطقه فلک اعظم است و آنرا معدل النهار
نیز گویند و دو قطب او را دو قطب عالم گویند یکی را که در
جهت بنات النعش است قطب شمالی و دیگر قطب را جنوبی و منطقه
فلک ثوابت است و منطقة البروج و فلک البروج نیز گویند و
او تقاطع کند با معدل النهار بر دو نقطه که آن دو نقطه را دو نقطه
اعتدال و دو دایره ماره باقطاب اربعه است و آن عظیمه باشد
که بچهار قطب این دو منطقه بگذرد و اقصر قوسی که ازین دایره
در میان این دو منطقه یا درمیان دو قطب افتد آنرا

میل کلی

میل کلی گویند و دایره میل است وان عظیمه باشد که بجزوی از فلک
البروج بامرکز کوکبی و بدو قطب معدل النهار گذرد و قوسی ازین
دایره که میان جزو فلک البروج و معدل النهار افتد از جانب عقرب
اقرب میل اول ان جزو گویند و قوسی ازین دایره که میان مرکز کوکب
و معدل النهار افتد از جانب اقرب بعد آن کوکب گویند و دایره عرض
است وان عظیمه باشد که بجزوی از فلک بامرکز کوکبی و بدو قطب فلک
البروج گذرد و قوسی ازین دایره که میان جزو فلک البروج و معدل النهار
افتد از جانب اقرب انرا میل ثانی ان جزو گویند وانچه میان مرکز کوکب
و منطقه البروج افتد انرا عرض ان کوکب گویند و دایره افقست
وان عظیمه بود که یک قطب او سمت راس باشد و دیگر قطب او
سمت قدم و مراد بسمت راس نقطه ایست از فلک که خطی که از
مرکز عالم بر استقامت قامت شخص گذرد و بان نقطه منتهی شود
و مقابل ان سمت قدم بود واین دایره فلک را بدو نیمه کند یکی ظاهر
و مرئی وان نیمه بود که در جانب بود سمت راس بود و دیگری خفی و [illegible]

مرئی و ان نیمه بود که جانب سمت قدم بود و باین دایره طلوع و غروب
کواکب معلوم شود و تنصیف معدل النهار کند بر دو نقطه یکی را نقطه مشرق
و مشرق اعتدال گویند و دیگری را نقطه مغرب و مغرب اعتدال گویند و خطی که
واصل شود میان این دو نقطه ان خط را خط مشرق و مغرب گویند و منطقه
البروج را تنصیف کنند بدو نقطه یکی را طالع و دیگر را غارب و سابع گویند
و قوسی ازین دایره که میان جزوی از فلک البروج یا مرکز کوکب
و میان نقطه مشرق افتد از جانب اقرب انرا سعت مشرق گویند
و انچه ازین دایره میان جزوی از فلک البروج یا مرکز کوکب
و نقطه مغرب افتد انرا سعت مغرب گویند و دایره نصف النهار
است و ان دایره عظیمه است که بر دو قطب افق و دو قطب معدل النهار
گذرد و افق را تنصیف کنند بدو نقطه جنوب و خط واصل میان [illegible]
این دو نقطه را خط نصف النهار گویند و دو قطب او دو نقطه مشرق
و مغرب باشد و منطقه البروج را تنصیف کنند بدو نقطه یکی را که
که فوق الارض است عاشر و وتد السماء گویند و دیگر را رابع و وتد

الارض

الارض گویند و نیز تنصیف کند هر یکی وا از نصف ظاهر و نصف خفی از معدل
النهار و قوسی ازین دایره که میان قطب معدل و دایره افق یا میان قطب
افق و دایره معدل افتند از جانب اقرب انرا عرض بلد گویند و دایره
مشرق و مغرب است و دایره اول سموت نیز گویند وان عظیمه بود
که بر نقطه سمت راس و قدم و دو نقطه مشرق و مغرب لی او قطب این
دو نقطه شمال و جنوب است و یا دایره نصف النهار هر دو نقطه سمت
راس متقاطع میکند و دایره وسط السما نیز است وان عظیمه بود
که بر دو قطب فلک البروج و بر دو قطب افق گذرد و دو قطب او دو نقطه طالع
و غارب باشد و او تنصیف کند از نصف ظاهر و خفی از فلک البروج را
و قوسی ازین دایره که میان افق و قطب فلک البروج یا میان فلک
البروج و قطب افق افتند از جانب اقرب انرا عرض اقلیم رویت
گویند و دایره ارتفاع است وان عظیمه بود که بر دو قطب افق گذرد
و نقطه مفروضه از فلک را افق را قطع کند بر دو نقطه که ان دو نقطه سمت
گویند و بدین سبب این دایره را دایره سمتیه نیز گویند و خط داخلی

میان این دو نقطه را خط سمت گویند و قوسی که ازین دایره میان نقطه
مفروضه و افق افتد از جانب اقرب انرا ارتفاع ان نقطه گویند
اگر نقطه فوق الارض باشد و انحطاط گویند اگر ان نقطه تحت الارض باشد
و قوسی از افق که میان این دایره و اول سموت افتد از جانب اقرب
انرا قوس سمت ان نقطه مفروضه گویند و سمت ارتفاع ان نقطه
نیز گویند اگر ان نقطه فوق الارض باشد و سمت انحطاط ان نقطه گویند
اگر ان نقطه تحت الارض باشد از دوایر صغار مشهوره مدارات
میبولست و مدارات یومی نیز گویند و ان صغاری بود موازی معدل که
مرتسم شود از حرکت نقطهای مفروضه مانند مراکز کواکب و غیران بحرکت
معدل و هریکی مدار نقطه گویند که از حرکت او مرتسم شده باشد و از مدارات
مراکز کواکب انچه فوق الارض باشد انرا قوس النهار ان کوکب
گویند و انچه تحت الارض باشد انرا قوس اللیل او گویند و انچه میان
افق و دایره میلی که بنقطه مشرق و نقطه مغرب گذرد واقع شود انرا
تعدیل النهار ان کوکب گویند و تفاضل میان هریک از افق و قوس النهار

و قوس اللیل

قوس اللیل کوکب و میان نصف دور تقدیر ضعف تعدیل النهار بود
وانچه میان مراکز کوکب و افق واقع شود انرا اوایر گویند و مدارات عرو
ضنت وان صغاری بود موازی فلک البروج که مرتسم شود از حرکت
نقطهای مفروضه بحرکت فلک ثامن و مقنطرات است وان صغاری
بود موازی افق اگر بر فوق افق باشد مقنطرات ارتفاع گویند واگر
تحت الافق باشد مقنطرات انحطاط گویند واز مقنطرات یک مقنطره
که مماس سطح ارض است انرا افق حسی گویند وافق مذکور را افق
حقیقی و باقی قسی مشهوره را مانند طول بلد و تقویم کواکب وامثال آن هر یک
در محلی که تقریب اقتضا کند بیان کرده خواهد شد باب نهم در بیان
هیئات و حرکت فلک نهم و هشتم یعنی فلک الافلاک و فلک البروج
و کیفیت قسمت فلک بر بروج و ذکر شمه از احوال ثوابت هر یک
ازین دو فلک را محیط شده است و سطح متوازی که مرکز ایشان
مرکز عالم است و دور فلک نهم در قریب شبانروزی دوره تمام کند و
حرکت او از مشرق بمغرب باشد و فلک هشتم در هفتاد سال

یکدرجه قطع کند چنانچه بیست و پنجهزار و دویست سال دوره تمام کند و
حرکت او از مشرق بمغرب باشد و منطقه او چنانچه سبق ذکر یافته
با معدل النهار تقاطع کنند بر دو نقطه یکی از ان دو که چون کوکب از
وی بگذرد در جانب شمال شود انرا اعتدال ربیعی گویند وان دیگر
را اعتدال خریفی و غایت بعد این دو دایره یعنی میل کلی را بارصاد
مختلف یافته اند و بحسب رصد ثابت کج (؟) درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه
است و دو نقطه را از فلک البروج که انجا غایت بعد است دو نقطه انقلاب
خوانند یکی را که در جانب شمال بود نقطه انقلاب صیفی خوانند وان دیگر را
که در جانب جنوب بود نقطه انقلاب شتوی پس منطقه البروج بان چهار نقطه
دو نقطه اعتدال و دو نقطه انقلاب بچهار ربع منقسم شود و مدت حرکت افتاب
در هر ربعی فصلی باشد از فصول چهارگانه مشهوره و هر یکی از دو ربع مثلا
صیفی ازین (؟) از بروج (؟) چهارگانه دو نقطه توهم کرده اند که ان ربع بانها (؟) دو نقطه
بسه قسم برابر منقسم شود بشش ربع دایره عرض که گذرانیده اند یکی از (؟)
بدو نقطه اعتدال و چهار دیگر بچهار نقطه متوهم و لا محاله فلک البروج و ساير

افلاک

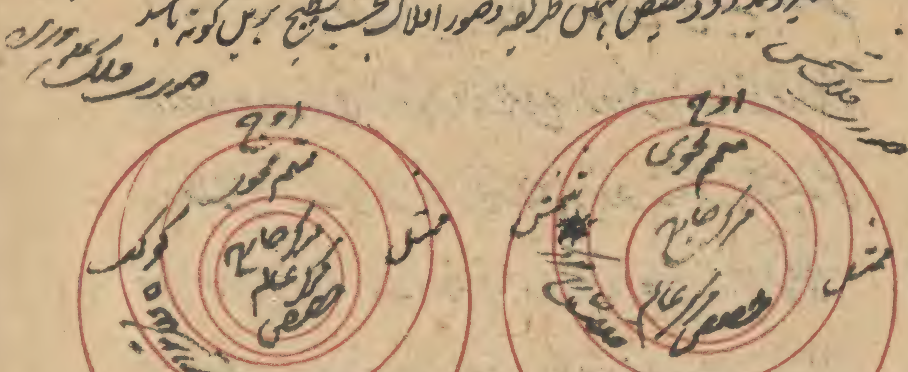
افلاک کلی البروج موسومه این سطح دایره و سطح دایره ماره باقطاب اربعه
بدوازده قسم برابر منقسم شود و هر یک ازین دوازده قسم را برجی گویند
و طول هر برجی سی درجه باشد و عرض صد و هشتاد درجه و سه ازین بروج
دان حمل و ثور و جوزا است ربیعی بود یعنی مدت ملکت آفتاب درین سه
برج فصل ربیعی باشد و سه دیگر دان سرطان و اسد و سنبله است صیفی
و سه دیگر که آن میزان و عقرب و قوس است خریفی و سه باقی که آن جدی
و دلو و حوت است شتوی و چون کوکبی از حمل بثور و از ثور بجوزا و برین ترتیب
حرکت کند گویند بر توالی بروج حرکت کرده و اگر بخلاف این ترتیب حرکت
کند بر خلاف توالی حرکت کرده و چون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند
حرکت غربی همه بر توالی باشد و باید دانست که کواکب ثابته از کثرت بحدی
اند که احصار آن ممکن نیست اما علمای این فن از الجمله یکهزار و بیست و دو
ستاره را رصد کرده اند و مواقع آنها را از فلک البروج تعیین کرده اند
و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت توهم کرده اند چنانچه
بعضی ازین کواکب بر نفس آن صور واقع می شوند یعنی بر خطوطهای که

این صور از آن خطوط متوهم می شوند یا در میان آن خطوط وانها را کواکب داخل
صور گویند و چون خواهند که ازین کواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورتست
یا بر دست راست اوست یا بر پای چپ اوست و برین قیاس و بعضی بیرون
این صور واقع شوند وانها را کواکب خارج صور گویند و چون ازین کواکب خواهند که
خبر دهند گویند کوکبی که در قرب پای چپ فلان صورتست یا بقرب ذنب فلان
صورتست و برین قیاس و ازین صور چهل و هشتگانه بیست و یکی در جانب شمالست
از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و نامهای بروج
دوازده گانه ازین صور گرفته اند باب [illegible] در هیات افلاک کواکب هفتگانه
که سیاره خوانند آفتاب را دو فلک است هر دو متوازی السطحین یکی را
ممثل که مرکزش مرکز عالم بود و منطقه‌اش در سطح منطقة البروج و دیگر را خارج
مرکز گویند و در داخل ثخن این ممثل بود و مرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لکن منطقه‌اش
در سطح منطقة البروج بود و سطح محدب او مماس محدب ممثل بود بر نقطه مشترک
و آنرا اوج گویند و مقعرش نیز مماس مقعر ممثل بود بر نقطه مشترک و آنرا حضیض
گویند و لامحاله از ممثل بعد از افراز خارج مرکز دو کره مختلف الثخن باقی ماند یکی

محیط

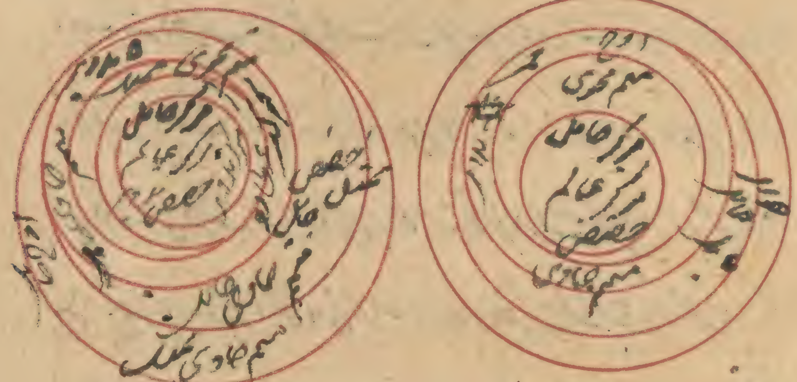
محیط خارج مرکز و دیگری محاط خارج مرکز و رقت حاوی از جانب اوج بود و
غلظش از جانب حضیض و رقت و غلظ محوی بر عکس و این دو کره را دو متمم گویند
و شمس جرمی بود کری مصمت مرکوز در ثخن فلک خارج مرکز چنانکه سطح او مماس گردد
سطح خارج مرکز شود بر دو نقطه و هیأت افلاک کواکب علوی یعنی زحل و مشتری
و مریخ و فلک زهره بعینها مثل هیأت فلک شمس است و هیچ تفاوت نیست الا در دو چیز
یکی آنکه هر یک از این چهار افلاک مرکوز در ثخن فلک خارج مرکز او چنانچه آفتاب در ثخن
فلک خارج مرکز خود بی تفاوتی و آنرا فلک تدویر گویند و هر یکی از این کواکب چهارگانه مرکوز
در تدویر چنانچه سطح تدویر و کواکب یک نقطه مماس شده اند و دیگر آنکه منطقه خارج مرکز
این کواکب نه در سطح منطقة البروج است بلکه منطقه بروج قطع میکند بر دو نقطه متقاطر
یعنی که در دو طرف قطری از اقطار فلک البروج اند و دیگر این دو نقطه بعد از هم جوزهر اند
اند و فلک خارج مرکز را در غیر آفتاب فلک حامل گویند و هیأت فلک قمر بعینه مثل
هیأت افلاک چهارگانه است و تفاوتی نیست الا در دو چیز یکی آنکه در قمر فلکی که
حامل در ثخن اوست منطقه این فلک نه در سطح منطقة البروج است بلکه مایل
از سطح او و با حامل در یک سطح اند و با این جهت این فلک را فلک مایل گویند و دوم
آنکه قمر را فلک دیگر بود متوازی السطحین محیط بفلکی که حامل در ثخن اوست

و مرکزش مرکز عالم بود و منطقه اش در سطح منطقة البروج و آنرا فلک جوزهر
گویند و هیات فلک عطارد از هیات افلاک چهارگانه بدو چیز تفاوت دارد
یکی آنکه در عطارد فلکی که حامل در ثخن اوست و آنرا مدیر گویند مرکزش مرکز عالم
نیست و منطقه اش در سطح منطقة البروج است بلکه با حامله در یک سطح اند دوم
آنکه عطارد را افلاک دیگر است که مدیر در ثخن اوست بهمان طریق که حامل در ثخن
مدیر یعنی محدب مماس محدب بر نقطه مشترک همچنین مقعر مماس مقعر و مرکزش
مرکز عالم است و منطقه اش در سطح منطقة البروج است و این فلک را ممثل عطارد
گویند لا محاله عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک میان مدیر و حامل و آنرا اوج
مدیر گویند و دو حضیض بهمین طریقه و صور افلاک بحسب تسطیح برین گونه باشد



صورت فلک قمر

صورت فلک عطارد



باب پنجم در حرکات افلاک کواکب سیاره و حرکات این افلاک بعضی از
مغرب بمشرق است و بعضی برعکس اما آنچه از مغرب بمشرق است و بعضی برعکس از آنجمله
حرکات افلاک ممثله است و آن مساوی حرکت ثوابت بود و مانند حرکت جمیع اوجات
حرکت الاوج قمر و اوج حامل عطارد و حرکت مرکز شمس است و آن هر شبانه روزی
پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه باشد و حرکات افلاک حامل است و آن مر زهره را
مساوی حرکت خارج مرکز شمس است و عطارد را ضعف آن و زحل را هر شبانه روزی
دو دقیقه و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه و هشت و هفت
ثانیه و قمر را بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه و پنجاه و سه ثانیه باشد و
آنچه از مشرق بمغرب است از آنجمله حرکت مدیر عطارد است و آن مثل حرکت

خارج مرکز شمس است و حرکت جوزهر قمر است وهر شبانروزی سه دقیقه و یازده
ثانیه باشد و حرکت مایل قمر است وآن هر شبانروزی سه دقیقه و یازده درجه و
نه دقیقه و هفت ثانیه باشد واما تداویر چون شامل ارض نیستند لاجرم اگر اعالی
النهار بر توالی حرکت کند اسافل بر خلاف توالی حرکت کند چنانچه در متحیره است
یعنی پنج کواکب غیر قمر واگر اعالی بر خلاف توالی حرکت کند چنانکه در متحیره است
واولی است که اعلی را اعتبار کند و حرکت تدویر قمر را در حرکات شرقیه شمرده اند
وباقی را در حرکات غربی و حرکت تدویر وانرا حرکت خاصیه نیز گویند و قمر را
شبانروزی سیزده درجه و سه دقیقه و پنجاه و چهار ثانیه است وهر یک از کواکب
علویه را القدر فضل حرکت خارج مرکز به حرکه حامل او باشد و عطارد را سه درجه
و شش دقیقه و بیست و چهار ثانیه باشد **باب ششم** در بیان احوالی که
عارض میشود سیارات را وآن چهار فصلست **فصل اول** در آنچه کوکب را
در طول عارض شود طول کوکب و تقویم کوکب نیز گویند قوسی بود از منطقة البروج
میان اول حمل و موضع کوکب در طول بر توالی و مراد بموضع کوکب در طول طرف
خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کواکب گذرد و بفلک اعلی منتهی شود اگر کوکب را

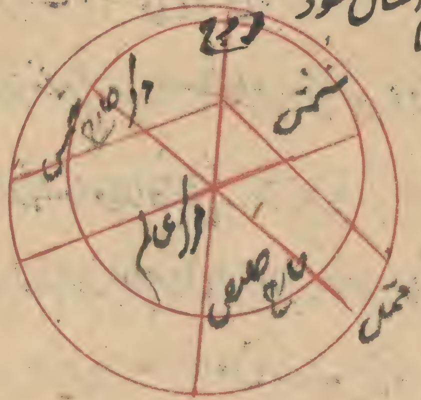
عرض نه بود والا نقطه تقاطع دایره عرضی بود که بطرف خط هر کوکب گذرد و با منطقه
البروج یعنی اقرب تقاطعین بطرف خط و انحطاط را خط تقویمی گویند و حرکت
کوکب را بان حرکت این قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی گویند
و چون هر یکی از سیارات را افلاک متعدد است و حرکات همه متشابه گرد مرکز
عالم فی الاجرام حرکت تقویمی سیارات مختلف باشند مثلا شمس را دو فلک است
یکی ممثل و حرکت او متشابه است گرد مرکز خودش که آن مرکز عالم است و یکی
خارج مرکز و حرکت او گرد مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است
و قمر را چهار فلک است یکی جوزهر دوم مایل و حرکت هر دو متشابه حول مرکز
عالم است و سیوم حامل و حرکت او نیز گرد مرکز عالم متشابه است اگر چه
قیاس اقتضا میکند که حرکت او گرد مرکز خودش متشابه باشد اما رصد و حساب
معلوم کرده اند که حرکت او نیز گرد مرکز عالم متشابه است و این یکی از مشکلات
این فن است چهارم آنکه فلک تدویر است و حرکت او حول مرکز عالم متشابه
نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است و هر یک از علوی و زهره را سه فلک

است یکی ممثل و حرکت او حول مرکز خویش که مرکز عالم است متشابه است و دوم
فلک حامل و حرکت او نه متشابه حول مرکز خویش است و نه متشابه حول مرکز عالم
بلکه حول نقطه متشابه است که از مرکز حامل در جانب اوج بمقدار بعد مرکز حامل
از مرکز عالم دور است بر همان سمت یعنی بر خط مار بمرکزین و این نیز یکی از
مشکلات این فن است سیوم فلک تدویر و نیز فلک تدویر است و حرکت او
نیز حول مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خویش متشابه است و عطارد
را چهار فلک است یکی ممثل و حرکت او متشابه است گرد مرکز خویش
که مرکز عالم است و دوم مدیر و حرکت او متشابه است گرد مرکز خویش و
نه گرد مرکز عالم و نه گرد مرکز مدیر بلکه گرد نقطه متشابه است که در منتصف
ما بین مرکز عالم و مدیر است و بعد آن نقطه از مرکز مدیر مساوی مرکز حامل است
از مرکز مدیر و این یک دیگر از مشکلات این فن است و در تحریر این نقطه
را که حرکت حامل گرد او متشابه است مرکز معدل المسیر گویند چهارم
فلک تدویر و حرکت او متشابه است گرد مرکز خویش نه گرد مرکز عالم

دون

وچون سیارات را حرکت تقویمی نسبت بمرکز عالم مختلف بود اهل این
فن برای ضبط تقاویم ایشان اوساط و تعدیلات اثبات
کرده اند و وسط در غیر قمر قوسی بود از ممثل که محصور باشد میان نقطه محاذی
اول حمل و طرف خط وسطی بر توالی و قمر از منطقه وسطی در قمر خطی بود
که از مرکز عالم بمرکز تدویر قمر گذرد و بمنطقه مایل منتهی شود و در شمس خطی بود
از مرکز عالم بیرون آید موازی خطی که از مرکز خارج بمرکز شمس گذرد و در
متحیره خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید موازی خطی که از مرکز معدل المسیر
بمرکز تدویر گذرد و حرکتی که خط وسطی بآن حرکت این قوس وسط را قطع
کند حرکت وسط خوانند و این در شمس و متحیره و آن سوای عطارد بمقدار مجموع
حرکت ممثل و حرکت خارج مرکز است و در قمر بمقدار فضل حرکت حامل
است بر توالی بر مجموع حرکت جوزهر و مایل بر خلاف توالی و در عطارد
بمقدار فضل مجموع حرکت ممثل و حامل است بر توالی بر حرکت مدیر بر
خلاف توالی و اما تعدیلات شمس حرکت تعدیل نه بود و آن قوسی بود از
ممثل میان طرف خط وسطی و میان طرف خط تقویمی و مادام که شمس

در نصف هابط بود یعنی از اوج بحضیض رود تعدیل را از وسط نقصان
باید کرد تا تقویم حاصل شود مادام که در نصف صاعد بود یعنی در نصف
مقابل تعدیل را بر وسط باید افزود تا تقویم حاصل شود و از این شکل
تصور انچه گفتیم اسان شود

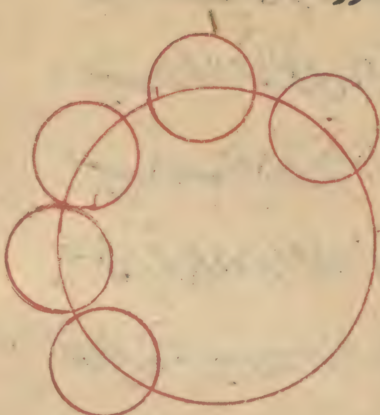


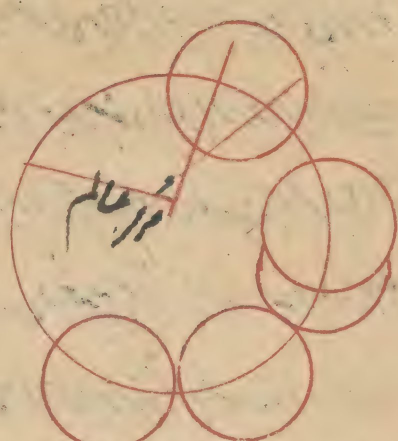
و در متحیره نیز ممثل این حاجت افتند چه حرکات حوامل ایشان نیز بر
حول مرکز عالم متشابه نیست پس قوسی از ممثل که محصور باشد میان
خط وسطی و خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد و انرا تعدیل ثالث خوانند مادام
که مرکز تدویر در نصف هابط بود یعنی از اوج بحضیض رود از وسط نقصان
باید کرد مادام که مرکز تدویر در نصف صاعد بود یعنی از حضیض باوج رود بر وسط
باید افزود تا مرکز و در قمر باین تعدیل حاجت نباشد چه حرکت حامل او حول

از

مرکز عالم منشا جهتست و باز قمر و متحیره را تعدیلی دیگر است که موجب
آن تدویر بود و بیانش آنست که موقع خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد در ما
بین خط مرکز معدل کوکب در قمر بمجرد معرفت حرکت وسط او معلوم شود و در
متحیره بوسیله تعدیلی که سبق ذکر یافت معلوم میشود و اگر همین خط مرکز کوکب
نیز گذشتی در استخراج تقویم و تعدیل دیگر حاجت نبودی چه همین خط بعینه خط
تقویمی میشد اما این انحطاط مرکز کوکب نمیگردد مگر در دو حال یکی آنکه کوکب در
ذروه مرئی باشد و دوم آنکه در حضیض مرئی باشد و مراد بذروه و حضیض
مرئی و کوکب چون بحرکت تدویر حرکت میکند از ذروه و حضیض مرئی نیز مایل
میکند و لا محاله خط تقویمی با خط مرکز معدل بزاویه محیط میشود و این زاویه
بسبب قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز عالم مختلف میشود لاجرم مرکز تدویر را در اوج
حامل فرض کرده اند و مقدار آن زاویه را بسبب بودن کوکب در هر جزوی از
تدویر استخراج کرده آنرا تعدیل اول و تعدیل مفرد نامیده اند و باز از دیاد
آن زاویه را بسبب نزدیک شدن مرکز تدویر بمرکز عالم بحسب هر جزوی از
اجزاء حامل استخراج کردند و آنرا تعدیل دوم نامیده اند و آنرا با تعدیل

اول حاصل جمع میکنند و این مجموع را تعدیل معدل می نامند و قمر مادام
که نصف هابط بود از تدویر یعنی از ذروه بحضیض رود تعدیل معدل را از وسط
نقصان میکنند و مادام که در نصف دیگر بود بر وسط می افزایند تا تقویم
حاصل شود اعلا تدویر قمر بخلاف توالی حرکت میکند و اسفل بتوالی و در
متحیره مادام که کوکب در نصف هابط بود از تدویر تعدیل معدل را بر مرکز معدل
می افزایند و مادام که در نصف صاعد از مرکز معدل نقصان میکنند تا تقویم
حاصل شود چه اعلا تداویر متحیره بتوالی حرکت میکنند و اسفل بخلاف
توالی و از این دو شکل تصویر انچه گفتیم اسان شود





دوار بعضی

در بعضی مرکز تدویر متحیره را در بعد اوسط از مایل فرض کنند و معنی بعد اوسط درین
فصل بیان خواهم کرد و درین حال زاویه که میان دو خط مذکور یعنی خط التقویمی و
خط مرکز معدل واقع شود بحسب بودن کوکب در یک جزو از اجزاء تدویر
استخراج کنند و انرا تعدیل اول و تعدیل مفرده خوانند و هر یک از زیاده
شدن و کم شدن زاویه مذکور است قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز عالم
بحسب هر جزوی از اجزا حاصل استخراج کنند و آنرا تعدیل ثانی
گویند و با تعدیل اول جمع کنند و انرا تعدیل معدل خوانند و طریق مذکور
تقویم استخراج کنند و این طریق مشهورتر است لیکن ما در زیج جدید طریق
اول اختیار کرده ایم بنا بر نکته که در عمل ظاهر میشود و بباید که هر گاه که حرکت
مرکز کره گرد نقطه متشابه باشد البته قطری از اقطار ان کره همیشه محاذی ان
نقطه خواهد بود و چون حرکت مرکز هر یک از تداویر متحیره گرد مرکز معدل المسیر
متشابهست لازم قطری از اقطار هر یک همیشه محاذی مرکز معدل المسیر است
و چون حرکت مرکز تدویر قمر گرد مرکز عالم متشابه است بایستی که قطری
از اقطار او همیشه محاذی مرکز عالم بود اما بر صد و حساب معلوم کرده اند

که محاذی محاذاة قطر او نسبت بنقطه است که او از مرکز عالم در جانب حضیض
مثل بعد مرکز حامل است از مرکز عالم و این نقطه را نقطه محاذاة گویند
و دو طرف آن خط را که در منجره محاذی مرکز معدل المسیر است و در قمر
محاذی نقطه محاذاة آنکه دورتر است ذروه وسطی گویند و آنکه نزدیکتر
است حضیض وسطی و از این حکم لازم آید که چون مرکز تدویر در اوج یا حضیض
باشد ذروه وسطی با ذروه مرئی و همچنین حضیض وسطی با حضیض مرئی
متحد باشند و در غیر این دو حال از هم متفرق شوند و بدین سبب از برای
معرفت خاصه مرئی یعنی قوسی از منطقه تدویر که تعدیل اول و دوم کوکب
او معلوم میکنند محتاج تعدیلی دیگر میشود و آن چنانست که خاصه
وسطی و آن قوسی را گویند از منطقه تدویر که محصور باشد میان ذروه
وسطی و مرکز کوکب بر توالی حرکت تدویر در هر وقتی که خواهند معلوم است
زیرا که حرکات تداویر چنانکه سبق ذکر یافت معلوم است پس
ما بین الذروتین را مادام که مرکز تدویر در نصف هابط است بر
خاصه وسطی می افزایند و در نصف دیگر می کاهند تا خاصه مرئی

معلوم

معلوم میشود و این ما بین البعدین را تعدیل ثالث گویند و در منحره ما بین البعدین
بقدر ما بین خط وسطی و خط مرکز معدل است و از این جهت تعدیلات در منحره
زیاده از سه نباشد چنانچه در قمر و اهل این فن هر یک از افلاک خارجة المراکز
عطارد و زهره را بچهار قسم کرده اند دو علوی با هم برابر و دو سفلی با هم برابر و این
اقسام را نطاقات می نامند بعضی از ایشان در قسمت اختلاف العادلة
اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف مسیر الشمس مبدأ نطاق
اول و سیوم بحسب هر دو رای در خارج مرکز اوج و
حضیض مرئی و مبدأ نطاق دوم و چهارم نزد معتبران ابعاد
و بعد اوسط باشد بحسب مسافت و آن دو نقطه تقاطع است با
دایره مرکز عالم اما در تدویر مرکز او از مرکز عالم اما در خارج
مرکز بقدر نصف قطر خارج مرکز و نزد معتبران مسیر دو بعد اوسط باشد
بحسب مسیر و آن در خارج مرکز دو طرف خطی که از مرکز عالم عمود
شود بر خط مار باوج و حضیض و در تدویر دو نقطه تماس محیط
اوست با دو خطی که از مرکز عالم بسوی او آیند و نطاق اول آن

بود که چون کوکب از اوج یا دروه درگذرد دور باشد و باقی بر توالی
حرکت و کوکب در نطاق اول و ثانی هابط بود و در دو نطاق دیگر
منخفض و از این دو شکل الصوره الجیم الکنجم اسان شود



وانچه عارض میشود کواکب متحیره را در طول رجعت و استقامت
و اقامت

و آن قامت است بیانش و نسبت که چون کوکب در اعلی تدویر باشد
حرکت او بتوالی سریع نماید چه کوکب درین حال بمجموع هر دو حرکت حامل و
تدویر حرکت کند و چون باسفل تدویر انتقال کند و پیشتر یاد کرده ایم
که حرکت اسفل تدویر متحیره بخلاف توالیست پس حرکت کوکب بتوالی بر
حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود
حرکت تدویر بخلاف توالی اسرع شود و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی
تر نماید اما چون هنوز حرکت مرکز کوکب بتوالیست کوکب را مستقیم گویند
تا بحدی که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت حامل بتوالی مقاومت کند
چند روز چنان نماید که بکلی ایستاده است و درینحال کوکب را مقیم گویند و بعد
ازین حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده اید از حرکت حامل بر توالی حرکت
کند و درینحال کوکب را راجع گویند و بعد ازین هر چند بحضیض نزدیکتر شود
حرکت او در رجعت سریعتر شود تا بوقتی که کوکب بحضیض رسد و آنجا غایت
سرعت او باشد در رجعت و چون از حضیض گذرد در رجعت بطوئی
پیدا کند و تا رود بطی تر شود تا آنگاه که مقیم شود و بعد از آن مستقیم شود

تا در رو دو در استقامت سیر بطیء شود تا باز آید بذروه رسد و
حالت اولی عود کند و از آنچه گفتیم معلوم شد که کوکب در یک
دوره تدویر ده بار مقیم میشود یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت
و این موضع را از تدویر مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت و پیش
از استقامت و این موضع را مقام ثانی گویند و ما این فصل را بذکر
ابعاد ما بین المراکز و مقادیر اقطار تداویر ختم کنیم پس گوییم بعد مرکز
خارج مرکز شمس از مرکز عالم باجزائی که نصف قطر خارج مرکز شصت درجه
باشد دو درجه و یک دقیقه و بیست و نه ثانیه است و بعد مرکز حامل قمر از مرکز
عالم باجزائی که نصف قطر مایل شصت درجه باشد ده درجه و شصت و سه
دقیقه است [illegible] مرکز و بهمین اجزا نصف قطر تدویر قمر پنج درجه
و دوازده دقیقه و بیست و بعد مرکز حامل از مرکز عالم مر زحل را سه درجه
و سی و نه دقیقه است و مشتری را دو درجه و چهل و هشت
دقیقه است و مریخ را شش درجه و چهارده دقیقه و زهره
را یک درجه و دو دقیقه اما عطارد بعد مرکز حامل او از مرکز عالم بر یک قرار

از

نیست بیانش انست که بعد مرکز حامل او از مرکز مدیر سه درجه است
و همچنین بعد مرکز مدیر از مرکز معدل المسیر و بعد مرکز معدل المسیر از مرکز عالم هر یک
سه درجه اند لیکن مدیر مرکز حامل را گرد مرکز خود حرکت میدهند بر مداری که آنرا مدار
مرکز حامل خوانند پس لازم می آید که مرکز حامل در دوره یکبار بر مرکز معدل المسیر منطبق
شود و درین حال بعد او از مرکز عالم سه درجه باشند شود و یکبار مقاطر شود و
درینحال بعد او از مرکز عالم نه درجه شود و در سایر احوال میان سه درجه و نه
درجه باشد و جمیع این مقادیر که بیان کردیم باجزائی است که نصف قطر
حامل بآن اجزا شصت درجه باشد و بهمین اجزا نصف قطر تدویر مرزحل را
را شش درجه و پنجاه یک دقیقه است و مشتری را یازده درجه و چهل و هفت دقیقه
است و زهره را چهل و سه درجه و ده دقیقه است و مریخ را سی و نه درجه
و چهل و سی و سه دقیقه است و عطارد را بیست و دو درجه و سی دقیقه است
و جمیع این مقادیر که مذکور شد بحسب رصد ها است بعضی موافق است با رصاد
سابق و بعضی مخالف فصل در احوالی که کواکب را عارض شود در عرض
شمس را هیچ عرض نبود زیرا که منطقه ممثل او و خارج مرکز او چنانکه سبق

دکر یافت هر دو در سطح منطقة البروج اند و باقی کواکب از منطقة البروج گاهی
بشمال میل کنند و گاهی بجنوب جهت آنکه مناطق حوامل ایشان مقاطع
فلک البروج است هر دو نقطه و آن دو نقطه را جوزهرین گویند و در علویه و
قمر یکی را که چون مرکز تدویر کواکب ازو بگذرد شمالی شود و از منطقة البروج
راس گویند و آن دیگر را ذنب و در سفلیین تعریف راس و ذنب
بوجه مذکور نتوان کرد و بنابر آن نکته که درین زودی معلوم خواهد شد پس
گوییم راس زهره عقده بود که چون ازو بگذرد باوج متوجه شود و راس عطارد
عقده بود که چون ازو بگذرد بحضیض متوجه شود و ذنب هر یک مقابل راس
بود و دوایری که بر سطح فلک اعلی حادث شود از توهم قطع مناطق حوامل
هر عالم را افلاک مایله گویند و غایت این میل در قمر را پنج درجه است و
زحل را دو درجه و نیم و مشتری را یک درجه و نیم و مریخ را یک درجه و ثلث و زهره
را سدس درجه و عطارد را سه ربع درجه الیت و این میل در علویه
و قمر ثابت و در سفلیین ثابت نیست بلکه فلک مایل منطبق میشود و
بر سطح منطقة البروج در وقتی که مرکز تدویر سفلیین بیکی از دو نقطه

جوز

جوزهر میرسد و چون مرکز تدویر از جوزهر میگذرد و میل میکند نصف
فلک مایل ان نصفی که مرکز تدویر در وست اما زهره را بجانب شمال و اما عطارد
را بجانب جنوب و این میل متزاید میشود تا انگاه که مرکز تدویر بمنتصف ما بین
العقدتین رسد و انجا غایت میل باشد و بعد ازان میل متناقص میشود
تا انگاه که فلک مایل باز منطبق شود بر منطقه البروج و مرکز تدویر بجوزهر دیگر
رسد بعد ازان حالت اول عود میکند و از انچه گفتیم لازم می اید که مرکز تدویر
زهره همیشه شمالی باشد از فلک البروج و مرکز تدویر عطارد همیشه جنوبی و قمر
را در این منعکس است زیرا که مناطق مایل و حامل و تداویر همیشه در [illegible]
سطح اند و منحره را عرضی دیگر است و ان چنان است که قطرها را بر زده
و حصص اینها در سطح مایل نیست اما در علویه هر وقتی که مرکز تدویر در
یکی از دو نقطه راس و ذنب باشد و چون مرکز تدویر از راس بگذرد ذروه
میل بجنوب کند از سطح مایل و حضیض میل شمالی کند از سطح مایل و این
متزاید میشود تا انگاه که مرکز تدویر بمنتصف ما بین العقدتین رسد بعد ازان
متناقص میشود تا وقتی که مرکز تدویر بذنب رسد و در بحال قطر تدویر باز

در سطح مایل درآید و چون مرکز تدویر از ذنب گذرد درجه میل میکند

بشمال و حصص میل میکنند بجنوب و همچنین متزاید میشود تا آنگاه که مرکز تدویر

باز منتصف مابین العقدتین رسد بعد ازان متناقص میشود تا آنگاه که مرکز تدویر

باز براس رسد و قطر تدویر باز در سطح مایل درآید و بعد ازان حالت اول عود

میکند و ازانچه گفتیم لازم می آید که درجه علیه از مایل در جانب منطقة البروج باشد

و حصص در خلاف آن جانب و اما در سفلیین مگر وقتیکه که مرکز تدویر در منتصف

مابین العقدتین باشد و آنجا اوج و حصص سفلیین است و چون مرکز تدویر

از اوج گذرد درجه میل کند اما زهره را بشمال الا ما عطارد را بجنوب و

میل حصص بخلاف این دو بود و این میل متزاید میشود تا آنگاه که

مرکز تدویر بعقده رسد و آنجا غایت میل قطر باز درجه و حصص بود بعد ازان

میل متناقص میشود تا وقتیکه مرکز تدویر بحضیض رسد و قطر تدویر منطبق

میشود بر سطح مایل و بعد ازان باز درجه میل کند اما زهره را بجنوب و اما

عطارد را بشمال و متزاید میشود تا بعقده دیگر بغایت رسد باز متناقص

میشود تا آنگاه که مرکز تدویر باوج رسد و حالت اولی عود کند و این عرض را

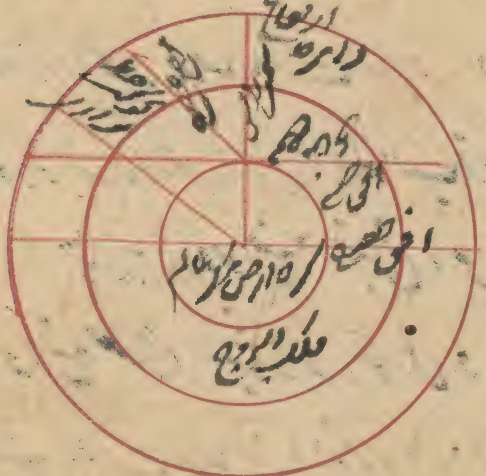
میل

میل ذروه و حضیض گویند و غایت این میل مر زحل را شش درجه
است و مشتری را دو درجه و چهل و شش دقیقه و مریخ را دو درجه و هفت
دقیقه و زهره را دو درجه و نیم و عطارد را شش درجه و ربعی و علویه را جز انچه
ذکر کردیم عرضی دیگر نبود اما سفلیین را عرض دیگر است و ان چنان است
که قطر مار بمعدلین از سطحین این دو که متقاطع قطر مار بذروه و حضیض است
بر قوام در سطح فلک مایل نبود مگر وقتی که مرکز تدویر سفلیین در یکی از
دو نقطه راس و ذنب باشد و چون مرکز تدویر سفلیین از راس بگذرد
ذروه طرف متاخر در طلوع ازین قطر و انرا طرف مسائی گویند از سطح مایل
بشمال میل کند و طرف متقدم و انرا طرف صباحی گویند بجنوب و این
میل متزاید میشود تا انگاه که مرکز تدویر بمنتصف ما بین العقدتین رسد و
انجا اوج زهره بود و حضیض عطارد بعد از ان میل متناقص شود تا انگاه
که مرکز تدویر به ذنب رسد و قطر مار بمعدلین در سطح مایل در اید و چون
مرکز تدویر از ذنب بگذرد طرف مسائی بجنوب میل کند و طرف صباحی
بشمال و متزاید میشود تا انگاه که در منتصف ما بین العقدتین بجانب جنوب

رسد و بعد از ان متناقص میشود تا مرکز تدویر باز براس رسد و قطر
در سطح مایل در اید و بعد از ان حالت اولی عود کند و این عرض در اب و
انحراف و التوا گویند و غایت این در زهره سه درجه و نیم عطارد را هفت
درجه است و ما این فصل را بذکر مواضع اوجات و جوزهرات که بحرکات ثوابت
متحرک اند ختم کنیم پس گوییم در تاریخ اول محرم سال هشتصد و چهل و
یک از هجرت نبی صلعم بود که تاریخ جدید را بران وضع کردیم اوج شمس
در دو درجه و بیست و شش دقیقه سرطان واقع است و اوج زحل در
شانزده درجه و پنجاه و شش دقیقه قوس و اوج مشتری در بیست
و نه درجه و سی دقیقه سنبله و اوج مریخ و اوج زهره در بیست و دو درجه
بیست و پنج دقیقه جوزا و اوج عطارد یعنی اوج تدویر او در چهار
درجه و بیست و بیست دقیقه عقرب است اما جوزهرات راس زحل
متقدم است بر اوج او بصد و پنجاه درجه و ذنب او متا
خر است در توالی حرکت از اوج او بسی درجه و راس
مشتری متقدم است بر اوج او بهشتاد و دو درجه و ذنبش

اما

مریخ متقدم است بر اوج او به نود وچهار درجه و راس زهره متقدم
است بر اوج به نود درجه و راس عطارد متاخر است از اوج او به نود
درجه و این همه که ذکر کردم بحسب رصد ما است **فصل سوم** در بیان احوالی
که عارض میشود کواکب را در طول و عرض با هم کواکب قریب بارض
خصوصا مر قمر را گاه چنان میشود که مواضع حقیقی این کواکب
مخالف مواضع مرئی میشود در طول و هم در
عرض بیانش آنست که خط خارج از مرکز عالم بمرکز کوکب
تقاطع میکند با خطی که از موضع ناظر بمرکز کوکب تقاطع میکند
با خطی که از موضع ناظر بمرکز کوکب رفته است و این تقاطع را زاویه
اختلاف منظر میگویند و صورتش اینست و از ارتفاع مرئی کوکب
بقدر این زاویه از ارتفاع حقیقی کمتر میشود و این وقتیست که کوکب
در سمت راس نباشد هر دو خط



هر دو خط

بر یکدیگر منطبق می شود و هر چند کوکب از سمت راس دورتر بافق
حسی نزدیکتر باشد اختلاف منظر بیشتر باشد و غایتش وقتی بود
که کوکب بافق حسی بود و چون دایره عرض گذرانیم یکی موضع حقیقی کوکب
وان طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذشته منتهی شده باشد
بسطح فلک اعلی و دیگری موضع مرئی کوکب وان طرف خطی بود
که از مرکز عالم بموازاه خطی که از موضع ناظر بمرکز کوکب گذرد و بیرون

آمده منتهی شده باشد بسطح فلک اعلی گاه باشد که دو دایره عرض بر یکدیگر
منطبق شوند و آن وقتی بود که کوکب بر دایره وسط السما رویت باشد و در این حال
کواکب را اختلاف در طول نبود و موضع مرئی کوکب در طول بعینه موضع کوکب
بود در طول و آنچه از دایره عرض میان موضع حقیقی و موضع مرئی باشد در
آن حال بعینه اختلاف منظر است این را اختلاف عرض گویند و گاه
باشد که این هر دو دایره متقاطع شوند و فلک البروج را هر یک بر نقطه دیگر
قطع کنند و در این حال موضع مرئی کوکب در طول غیر موضع حقیقی کوکب بود در
طول و قوسی از منطقة البروج که میان دو عرضه باشد این را اختلاف گویند و عرض
مرئی گاه باشد که مساوی عرض حقیقی بود و در این حال کوکب را اختلاف عرض نبود و
وگاه باشد که زیاده از عرض حقیقی بود و گاه باشد که کمتر از عرض حقیقی بود و هر یک
از زیادتی و کمی را اختلاف عرض گویند و گاه چنان اتفاق افتد که
کوکب بر منطقة البروج باشد و منطقة البروج سمت الرأس گذشته باشد

و در همچنان کوکب را اختلاف عرض بود و اختلاف منظر بعینه اختلاف

طول باشد **فصل چهارم** در بیان احوالی که عارض میشود کواکب را از

اوضاعی که نسبت بایکدیگر دارند از جمله احوالیست که قمر را بقیاس

بشمس عارض میشود و آن چنانست که قمر جسمی کثیف صیقل دار مقابله

آفتاب کسب نور میکند و چون کره‌یست از آفتاب خردتر همیشه

قریب بیک نیمه او مواجه شمس است مضی بود و قریب بیک نیمه او مظلم

و در اجتماع نیمه مظلم او بطرف ما بود و قریب از ضوء او هیچ پیدا نبود

و اینحال را محاق گویند و چون از اجتماع گذرد دوازده درجه تقریبا

از آفتاب دور شود قدری از نصف مضی نمایان شود و آنرا

هلال گویند و تا میرود قدری بمقداری از نصف مضی زیاده میشود

تا چون بمقابله آفتاب رسد نصف مضی تمام مواجه ما شود و آنرا

بدر گویند و چون از مقابله گذرد قدری از نصف مضی ناپیدا میشود و تا

میرود بمقدار جزئی از نصف کم میشود تا چون باز باجتماع رسد از نصف

مضی هیچ نماند و نصف مظلم تمام مواجه ما شود و محاق شود بعد از آن

حالت اول عود کند و این صورة تصویر آن اوضاع اسان شود

واگر اجتماع در حوالی یکی از دو عقده راس یا ذنب واقع شود واگر اجتماع

قمر میان بصر و آفتاب حایل شود و روی آفتاب را بپوشد و انحال

را کسوف و گرفتگی آفتاب را گویند و گاه

تمامه بپوشد چنانکه از آفتاب هیچ نماند و این را کسوف

کلی گویند و گاه پاره او را بپوشد و این را کسوف جزئی گویند

و تیرگی که بر روی آفتاب نماید آن رنگ

و اول گرفتگی از جانب

غربی

غربی آفتاب

بعد الحوادار

همین جانب

ابتدا از خلاف



باشد واگر استقبال در حوالی یکی از دو عقده واقع شود زمین میان ماه
وافتاب حایل شود مانع ایدازو صول ضوء افتاب بماه پس ماه برنگ اصلی خود
ماند واینحال را خسوف وگرفتگی ماه گویند وخسوف نیز گاه کلی باشد و
گاه جزوی وخسوف وانجلا هر دو جانب شرقی پیدا شوند بر عکس
کسوف وباید دانست که افتاب همیشه متوسط بود میان اوج قمر و
مرکز تدویر او وبیانش انست که اوج ومرکز تدویر قمر هرگاه که بمرکز
شمس در نقطه از فلک البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند مرکز تدویر بحرکت
حامل در شبانروزی بیست وچهار درجه وبیست ودو دقیقه بتوالی
حرکت کند وحامل با جوزهر اوج را بر خلاف توالی هر دو مرکز تدویر را
نیز رد کند بمقدار حرکت خود یعنی یازده درجه دوازده دقیقه پس بعد
مرکز تدویر از شمس سیزده درجه وده دقیقه باشد وچون شمس پنجاه
ونه دقیقه بتوالی حرکت کند همین مرکز تدویر نیز دیگر واز اوج دورتر

شود

شود و مابین او و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده
دقیقه شود لهذا بجهت حرکت حامل را بعد مضاعف گویند یعنی بعد مرکز
تدویر را از مرکز شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر باشد از اوج
و از آنچه گفتیم لازم آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال
در اوج باشد و در تربیع شمس و قمر در حضیض بود و در هر ماهی دو بار
باوج و دو بار بحضیض رسد و مثل این توسط اوج تدویر عطارد را باشد
میان مرکز تدویر او و اوج حامل او و سببش آنست که هرگاه که مرکز تدویر
او با هر دو اوج مجتمع شوند و بعد از آن مرکز تدویر بحرکت حامل بمقدار ضعف
حرکت مرکز بتوالی حرکت کند و هر اوج حامل را بقدر حرکت مرکز شمس
بخلاف توالی برد و مرکز تدویر را بهمین مقدار رد کند پس بعد اوج حامل
و مرکز تدویر بمقدار حرکت مرکز شمس باشد و از آنچه گفتیم لازم آید که مرکز تدویر
بمقدار از آن زمان که از اوج تدویر مفارقت کند تا باز با او مساوی کند دو بار
باوج حامل بود و بار بحضیض او برسد و از جمله احوالیست که متحیره را الا
شمس عارض نمیشود و این چنان است که بعد مرکز علویه از ذروه تدویر همیشه

مثل بعدی کز ذروه او پیداست از مرکز شمس پس همه اختراق علویه در ذروه

باشد در وسط استقامت و مقابله در حضیض باشد در وسط رجوع

و ازین بعد ما بین مریخ و شمس در مقارنه و حال آنکه در یک دقیقه مجتمع اند

بیشتر باشد از بعد ما بین این دو در مقابله و حال آنکه در یک شش برج

در میان است چه در ابعاد و اجرام بیان کرده اند که قطر تدویر مریخ از قطر

مثل شمس با خانه و منحنی مریخ اعظم است و چون شمس از علویه

سبقت یابد هر کدام که مقارن شود بعد از مفارقت از وی بتوالی بعضی شود

و آن کوکب در صباح از جانب مشرق نمایان شود و کوکب را در این حال مشرق

گویند تا زمانی که شمس از وی شصت درجه دور شود و بعد از آن او را مشرق

نگویند و بعضی تا زمانی که از شمس نود درجه دور شود او را مشرق گویند

و چون شمس از مغرب بکوکب نزدیک شود و بعد میان ایشان کمتر از نود باشد

و بعضی کوکب را در این حال مغرب گویند تا زمانی با شمس مقارن شود و بعد

از آن حالت اولی عود کنند اما سفلین مرکز تدویر ایشان همه مقارن

مرکز شمس باشند یعنی خط وسطی سفلین با خط وسطی شمس همه مقارن

باشند

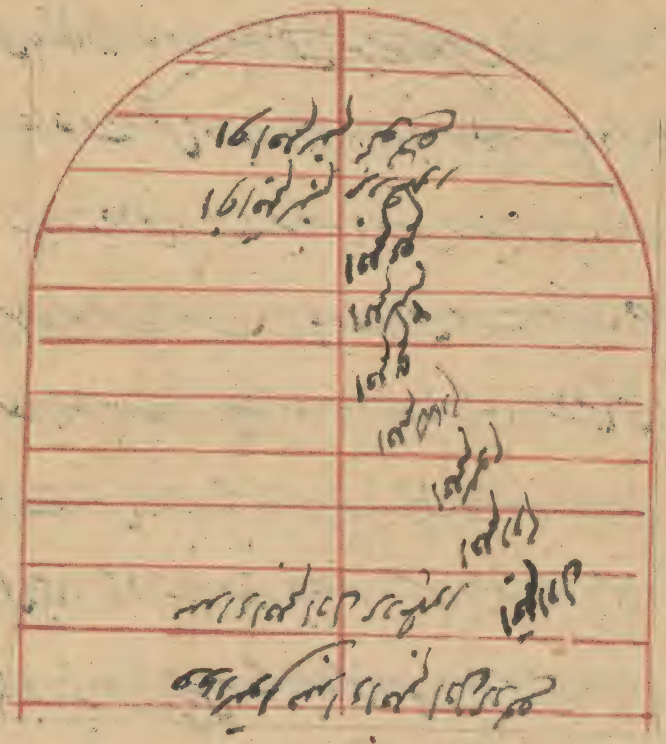
باشند و چون در وسط استقامت مقارن شوند بعد از ان در جانب
مغرب نمایان شوند و انرا مغرب گویند تا انزمان که در وسط رجوع باز
مقارن شوند و بعد از ان از جانب مشرق نمایان شوند و انرا مشرق گویند
تا انگاه که در وسط استقامت مقارن شوند و حالت اول عود کنند مقاله
دوم در هیات زمین و تقسیم او با قالیم و بیان انچه لازم اید در واجب
اختلافات اوضاع علویات و ان یازده باب است باب اول
در ساحت زمین و ذکر اقالیم زمین چنانکه گفتیم کری است و اب بالتمام
سطح او محیط است و عمارات بر کمتر از یک ربع است از سطح او و ان
ربع را ربع مسکون خوانند و چون مرکز زمین مرکز عالم است پس سطح دایره
معدل النهار بر سطح محیط بر زمین دایره عظیمه احداث کند و انرا خط استوی
خوانند و چون دایره دیگر را فرض کنند که بر دو قطب خط استوی بگذرد و بطرف
عمارات زمین بان دو دایره بچهار ربع مساوی شود دو شمالی و دو
جنوبی طول هر ربعی بقدر نصفی از دایره عظیمه و ازین چهار ربع یک ربع
از دو ربع شمالی مسکون است اما تمام او معمور نیست بلکه بعضی از دو در جانب

شمال از فرط سرما ممکن نیست که حیوانی درو تواند بود و این مواضعست
که عرضش زیاده از تمام میل کلی بود در المقدار معموره ربع مواضع عمارة
از کوهها و دریاها و رودها و بیشهها بسیارست و تفصیل آن از کتب مسالک
و ممالک معلوم است و در جانب جنوب از خط استوی اندک عمارتی یافته اند
اما از غایت کمی اثر آن در حساب نمی آورند و مبدا عمارة را در طول منجمان از
جانب مغرب گرفته اند تا بعد شهرها از آن مبدا در جهت توالی بروج باشند
و بعضی منجمان از جانب مشرق گرفته اند تا بعد در جهت حرکت اولی باشد و
مبدا عمارة از جانب مشرق موضعیست که آنرا کنگ دز خوانند و از جانب
مغرب جزیرهای الست که وقتی معمور بوده و حالی خراب است آنرا جزایر
خالدات گویند و از آنجا تا ساحل دریای مغرب ده درجه است و منجمان
بعضی مبدا عمارة از جزایر خالدات گرفته اند و بعضی از ساحل دریای مغرب
و جمهور اهل صناعت منطقه معموره را در عرض بهفت قسم کرده اند
هر قسمی در طول از مشرق تا بمغرب و در عرض چندانکه در غایت درازی
روز نیم ساعت تفاوت کند در خط استوی درازی روز دوازده

ساعت

ساعت و نصف و ربع ساعتی بود و عرض بلد آنجا دوازده درجه و ثلث
و از خط استوی تا بآنجا جهت قلّت عمارة داخل اقلیم ندانسته‌اند و بعضی
ابتدا داخل اقلیم دارند و مبدا اقلیم اول خط استوی گیرند و وسط اقلیم
اول باتفاق آنجا بود که نهار اطول سیزده ساعت باشد و عرض پانزده
درجه و نصف و ثمن و مبدا اقلیم دوم آنجا بود که نهار سیزده ساعت و
و ربع باشد و عرض بیست درجه و ربع و خمس و مبدا سوم آنجا بود که نهار
سیزده ساعت و نصف و ربع باشد و عرض بیست و هفت درجه و ثمن
و مبدا چهارم آنجا بود که نهار چهارده ساعت و ربع باشد و عرض سی و سه
و نصف و ثمن و مبدا پنجم آنجا بود که نهار چهارده ساعت و نصف و ربع باشد
و عرض سی و نه درجه الا عشر درجه و مبدا ششم آنجا بود که نهار پانزده ساعت
و ربع باشد و عرض چهل و سه درجه و ثمن و مبدا هفتم جایی بود که نهار پانزده
ساعت و نصف و ربع باشد و عرض چهل و هفت درجه و خمس و وسطش
جایی بود که نهار شانزده ساعت باشد و عرض چهل و هشت درجه و نصف و ربع
و ثمن و آخرش نزد جمهور جایی بود که نهار شانزده ساعت و ربع باشد و عرض چهل

پنجاه و سه درجه و از آنجا تا نهایت عمارت جهت کمی عمارة داخل اقالیم
نکردند و بعضی در اقالیم داخل دارند و آخر اقلیم هفتم را آخر عمارة گیرند و صورت
اقالیم اینست



باب دوم در خواص خط استوا و آن بقعه که بر خط استوی بود دایره
معدل النهار بر سمت راس آن بقعه بگذرد و دو قطب معدل النهار

بر افق

بر افق بود و دایره افق جمله مدارات یومی را بدو نیمه کنند یک نیمه ظاهر
و یک نیمه خفی و به این سبب روز و شب همیشه متساوی بود و جمله کواکب
را طلوع و غروب بود و فلک را بالقیاس ان بقاع کره منتصبه و کره مستقیمه
خوانند زیرا که دور فلک درین بقاع دولابی باشد و منطقة البروج در
شبانروزی دو بار بسمت راس گذرد و یکبار بوقت وصول اول حمل بسمت
راس و یکبار بوقت وصول اول میزان و درین دو وقت دو قطب فلک البروج
بر افق بود و دایره مارّه باقطاب اربعه بر افق منطبق شود و فلک البروج
و معدل النهار هر دو بر افق قایم باشند و از اول حمل تا اول میزان اجزای
فلک البروج همیشه از جانب شمال بسمت راس گذرند و قطب شمالی فلک
البروج تحت الارض بود و قطب جنوبی فوق الارض و چون قطب جنوبی
بغایت ارتفاع رسد و ان بقدر میل کلی بود دایره مارّه باقطاب اربعه
بر نصف النهار منطبق شود و غایت دوری فلک البروج از سمت الراس
در موضع سرطان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان
تا اول حمل اجزای فلک البروج همیشه از جانب جنوب بسمت راس گذرند

و قطب شمالی فلک البروج فوق الارض بود و قطب جنوبی تحت الارض و چون
قطب شمالی بغایت ارتفاع رسد دایره ماره باقطاب اربعه بر نصف
النهار منطبق شود و اول جدی بر نصف النهار بود و در موضع غایت دوری
منطقة البروج از سمت الراس و درین حال ارتفاع قطب و بعد اول
جدی از سمت الراس هر یک بقدر میل کلی باشد و در بقاعی که عرض شان
از میل کلی کمتر بود آفتاب در سالی دو بار بسمت الراس آن بقاع گذرد و
آن در وقت تحویل بود بنقطه اعتدال بود و در آن دو روز بوقت النهار
اشخاص را سایه نباشد و در باقی سال در یک نیمه سایه از جانب
جنوب افتد و در دیگر نیمه از جانب شمال و فصول سال هشت باشد دو
تابستان و ابتدا آن وقت رسیدن آفتاب بود بنقطه اعتدال
باشد و دو زمستان و ابتدای وقت رسیدن آفتاب بود بنقطه
انقلاب باشد و دو بهار و ابتدای آن وقت رسیدن آفتاب باوساط
اسد و دلو باشد و دو خریف و ابتدای آن وقت رسیدن آفتاب
باوساط ثور و عقرب باشد و بعضی علما گفته اند که اعدل بقاع

بر روی زمین خط استوا است گوئیا از جهت تشابه احوال فصول گفته اند
یعنی هوا ایشان بیکدیگر نزدیک است مواضعی که خط استوا است مانند سودان
مغرب و اسافل بربر و جنوب مصر و بلاد حبشه و زنج و جنوب سراندیب همه گرم
باشد بغایت گرم است و اهل آن سیاهان و جعد مویان اند و از اعتدال
مزاج و در خلق و خلق نیک دور افتاده اند **باب سیوم** در خواص آفاق
مایله بر وجه کلی هر موضعی که نه معدل النهار و نه قطب او بر سمت الرأس آن موضع باشد
دور فلک بحرکت اولی او بر آنجا حامل باشد مایل از سمت الرأس
و آفاق آن موضع را آفاق مایله خوانند و آن پنج قسم بود اول آنکه
عرض او کمتر از میل کلی بود دوم آنکه عرض مساوی کلی بود سیوم آنکه
عرض او از میل کلی بیشتر باشد تمام میل کلی باشد پنجم آنکه عرض از تمام
میل کلی بیشتر و از نود کمتر بود و دیگر بجای همان قدر تحت الارض
و این آفاق همه معدل النهار را بنصف کنند پس چون آفتاب
بیکی از دو نقطه اعتدال رسد روز و شب هر دو برابر شوند
و مدارات یومی را تنصیف نکنند بلکه مدار هر نقطه که بعد آن

معدل النهار کمتر از تمام عرض بلد بود آن مدار را قطع نکند پس اگر در جهت
قطب ظاهر بود آن مدار ابدی الظهور بود و اگر در جهت قطب خفی بود ابدی
الخفا و در مدارات ابدی الظهور همچنین در مدارات ابدی الخفا یک مدار
اعظم از جمیع بود و او مماس افق شود و این مداری بود که بعد از معدل النهار
تمام عرض بلد بود و دیگر مدارات را بدو قسم کنند یکی بزرگتر و یکی خردتر انچه در
جهت قطب ظاهر بود قسم ظاهر به و بزرگتر از قسم خفی بود و انچه در جهت قطب
خفی بود ظاهر هر یکی مساوی خفی دیگری بود و هر دو مدار که در یک جهت باشند
قسم ظاهر هر دیگر بمعدل النهار بزرگتر از قسم ظاهر دورتر بود اگر در جهت قطب خفی
باشند و بر عکس اگر در جهت قطب ظاهر باشند و بدین سبب چون افق که مدار هر دو
منقلب را قطع کند دراز ترین روزها روزی بود که افتاب در آن منقلب بود که از
جانب قطب ظاهر بود و چه دورترین مدارات افتاب از معدل مدار دو منقلب
باشند و چون افتاب از آن منقلب بگذرد هر روز کوتاه تر از روز گذشته باشد
تا دیگر منقلب و آنجا کوتاه ترین روزها بود و بعد از آن هر روز دراز تر بود از
روز گذشته تا رسیدن بمنقلب اول و هر گردشی که بعد او از معدل النهار

از جهت

در جهت قطب خفی بود آن کوکب فوق الارض بدایره اول سموت
نرسد وان کوکب که بعد او در جانب قطب ظاهر مثل عرض بلد بود در دوره
یکبار بسمت راس رسد و مماس دایره اول سموت شود فوق الارض
وانچه بعد او بیشتر از عرض بلد بود بدایره اول سموت نرسد وانچه بعد او کمتر از عرض
بلد بود مدار او دایره اول سموت را فوق الارض بدو نقطه قطع کند یکی شرقی
ودیگر غربی پس کوکب دران دو نقطه باول سموت رسد باب چهارم
باب چهارم در خواص یک قسم از اقسام سگانه آفاق مایله اما در قسم
اول مداری که بعد او از معدل النهار در جانب قطب ظاهر بقدر عرض بلد بود فلک
البروج را قطع کند بر دو نقطه متساوی البعد از منقلب و چون آفتاب
بیکی از ان دو نقطه رسد در نصف النهار آن روز هیچ شخص را سایه نباشد
و دو قطب فلک البروج بر افق بود و مادام که در ان قوس بود از فلک
البروج که میان آن دو نقطه بود از جانب ظاهر آفتاب از سمت راس
در جانب قطب ظاهر گذرد و سایه نصف النهار در جانب قطب خفی افتد و در
قوس باقی از فلک البروج از سمت راس در جانب قطب خفی گذرد و سایه

در جانب قطب ظاهر افتند دو قطب فلک البروج طلوع و غروب بود و مادام

که قوس اول بر نصف النهار گذرد قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود

تحت الارض بود و قطب دیگر فلک البروج فوق الارض و مادام که قوس دوم بر نصف

النهار گذرد بر عکس بود یعنی قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود فوق الارض

باشد و قطب دیگر تحت الارض و ارتفاع افتاب را در نقصان و غایت بود یکی در

جهت قطب ظاهر بود و آن ارتفاع بیشتر بود یکی در جانب قطب خفی و آن

کمتر بود اما در قسم دوم مدار منقلبی که در جهت قطب ظاهر بود بسمت الراس گذرد

و مدار دیگر منقلب بسمت قدم و ارتفاع افتاب را یک غایت بیش نبود در جانب

نقصان و در جانب زیاده بسمت الراس رسد و سایه همیشه در جانب قطب

ظاهر بود و الا آن روز که افتاب در منقلب ظاهر بود در ان روز هیچ شخص

را سایه نبود و یک قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود ابدی

الظهور بود و در دوره یکبار مماس با فق شود و طلوع نکند و طلوع

نکند و اما در قسم سیوم افتاب را دو ارتفاع بود یکی اعلی که بقدر

مجموع تمام عرض و میل کلی باشد و دیگر اسفل که بقدر فضل عرض بلد بر

میل کلی باشد وقطب ظاهر فلک البروج را دو ارتفاع بود یکی اعلی بوقت
رسیدن منقلب صیفی بر قطب خفی بنصف النهار ودیگر اسفل بوقت رسیدن
منقلب دیگر بنصف النهار واما در قسم چهارم مدار منقلب ظاهر اعظم مدارات
ابدی الظهور بود ومدار منقلب خفی اعظم مدارات ابدی الخفا بود ودر دوره
یکبار منقلبین بافق رسد ودر آن حال قطب فلک البروج ظاهر بسمت
راس رسد وقطب فلک البروج خفی بسمت قدم ومنطقة البروج بافق
منطبق شود بعد از ان یک نیمه منطقة البروج یکبار از افق بر خیزد ویک
نیمه دیگر یکبار از افق فرو شود وآن نیمه که تحت الارض بود بتدریج طلوع
میکند تا تمامی آن نصف بالا آید ودر معدل النهار طلوع کند وان نیمه که فوق
الارض بود بتدریج غروب میکند تا تمامی ان نصف بالا آید ودر معدل
النهار غروب کند پس اگر قطب ظاهر شمالی بود آن نصف که از اول جدی
تا اول سرطان بود یکبار طلوع کند ودیگر نصف دریکبار در معدل النهار
کند واگر قطب ظاهر جنوبی بود بعکس این باشد یعنی ان نصف که از اول
سرطان تا اول جدی بود دفعه بر آید ونصف دیگر بتدریج در مدت

یکدور و درین افاق روز می فراید تا یکدوره معدل النهار تمام روز شود و
ان دور را شب شود پس شب پدید می آید و می افزاید تا یکدوره همه شب شود
و آن شب را روز شود و غایت ارتفاع افتاب بقدر ضعف میل کلی باشد
و در جانب شمال با آن آفاق عماره منتهی شود و اما در قسم اعظم مدارات
ابدی الظهور منطقه البروج را بدو نقطه قطع کند که مثل ان دو نقطه در
جهت قطب ظاهر برابر تمام عرض بلد بود و اعظم مدارات منطقه البروج
ما بین چهار نقطه بچهار قوس منقسم شود یکی ابدی الظهور بود در منتصف
ان منقلب ظاهر بود و دیگری ابدی الخفا و در منتصف ان منقلب
دیگر بود و مدت بودن آفتاب درین قوس لیل اطول بود و دو طرف
قوس اول مماس افق شود و غروب نکند و دو طرف قوس
دوم مماس افق شود و طلوع نکند و اما آن دو قوس باقی آنکه در
منتصفش اول حمل بود معکوس طلوع کند یعنی اخر قوس پیش
از اول طلوع کند بر خلاف معهود و مستوی غروب کند اگر قطب ظاهر
شمالی بود و مستوی طلوع کند و معکوس غروب و منتصف بود
بعکس

بعکس مذکور طلوع وغروب کنند ودرین افاق منقلب ظاهر را در
ارتفاع بود یکی اعلی وان بقدر مجموع میل کلی وتمام عرض بلد باشد در
جهت قطب خفی از سمت راس ودیگری اسفل وان بقدر فضل عرض
بلد بر تمام میل کلی باشد در جهت قطب ظاهر وقطب فلک البروج را
نیز دو ارتفاع بود یکی اعلی وان بقدر مجموع تمام عرض بلد وتمام میل کلی
باشد ودیگر اسفل وآن بقدر فضل عرض بلد بر میل کلی باشد وقطب ظاهر
فلک البروج یا منقلب ظاهر از دو طرف سمت راس بر نصف النهار
بدو ارتفاع متساوی باشند وهمچنین قطب خفی یا منقلب خفی در جهت
اسافل تصور طلوع وغروب معکوس افقی فرض کنیم که عرضش هفتاد
درجه شمالی باشد ودرین عرض دو برج ابدی الظهور باشند وان جوزا
وسرطان بود ومدت بودن افتاب درین دو برج نهار اطول بود ودو
برج بود ابدی الخفا وان قوس وجدی بود ومدت بودن افتاب
درین دو برج لیل اطول بود بر دو بیست برج باقی را طلوع وغروب
بود چهار برج که منتصف اول حمل بود معکوس طلوع کنند ومستوی

غروب کند و چهار برج دیگر که منتصف آن اول میزان بود بر عکس یعنی مستوی

طلوع کند و معکوس غروب پس در وقتی که اول سرطان بر ارتفاع اعلی

باشد در جانب جنوب و آن چهل و سه درجه و نیم بود که اول میزان بر مطلع اعتدال

باشد و اول حمل بر مغیب اعتدال و نصف ظاهر فلک البروج در جانب

جنوب باشد در مابین مغیب و مطلع اعتدال باشد و قطب فلک البروج

بر ارتفاع اسفل بود و آن چهل و شش درجه و نیم بود در آن وقت هیئت

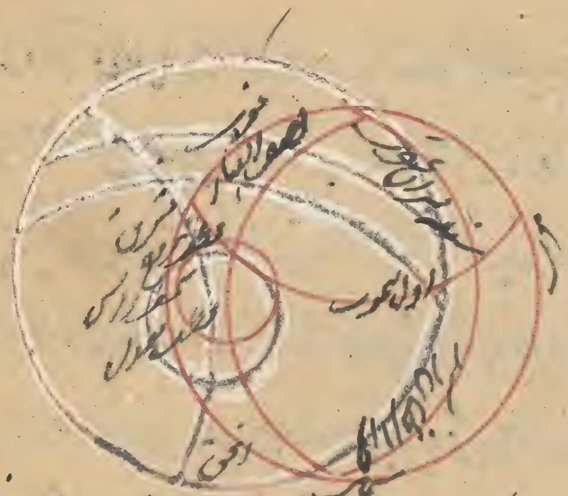
فلک بدین شکل بود



و چون بحرکت اولی حرکت کند اجزای میزان و عقرب مستوی طلوع

کند

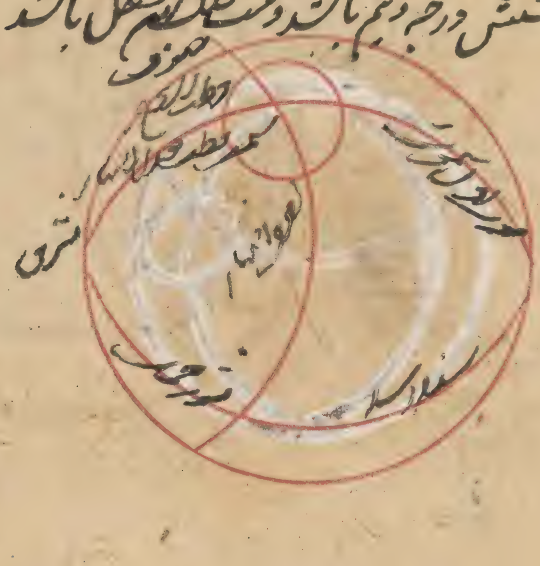
کنند و اجزای حمل و ثور مستوی غروب کنند چنانچه مطلع هر جزوی از اجزای
میزان از مطلع اعتدال دورتر و بجنوب نزدیکتر میشود و از مطلع جزوی که
پیش از وی باشد و سعت هر جزوی از اجزا حمل از سعت اعتدال بود
دورتر و بشمالی نزدیکتر میشود از سعت جزوی که پیش از وی باشد و همبرین
ترتیب اجزای میزان و عقرب را و اجزای حمل و ثور را سعت مشرق از جانب
جنوب و سعت مغرب از جانب شمال می افزاید تا چون نوبت طلوع باول
قوس رسد نوبت سعت مشرق بنقطه جنوب رسد و اول قوس مماس بنقطه
جنوب شود و طلوع نکند و چون نوبت غروب باول جوزا رسد نوبت سعت
مغرب بنقطه شمال رسد و اول جوزا مماس نقطه شمالی شود و غروب
نکند و وضع فلک البروج چنان بود که نیمه ظاهر او از اول جوزا باول
قوس در جانب مغرب بود از نقطه شمال تا نقطه جنوب و قطب ظاهر
فلک البروج بدیم اول سموت بود از جانب مشرق و وضع فلک
برین شکل باشد



بعد از ان چون حرکت کند اول جوزا از نقطهٔ شمال از افق بلند شود و در جانب
مغرب آید و قوسی از ثور که با اول جوزا پیوسته بود از افق برآمدن گیرد معکوس تا
یعنی آخر برج پیش از درجهٔ بیست و نهم بود و درجهٔ بیست و نهم پیش از درجهٔ
بیست و هشتم تا تمام بود و بعد از ان بهمین ترتیب اجزای حمل نیز طلوع کند
و هر جزوی از اجزای این هر دو برج که طلوع کند مطلع او از نقطهٔ شمال
دورتر و بمطلع اعتدال نزدیکتر شود از مطلع جزوی که پیش از و طلوع کرده
باشد و هر جزوی که پیش کند طلوع کند نظیر او از اجزای عقرب و میزان
غروب کند و مغیب هر جزوی از نقطهٔ جنوب دورتر و بمغیب اعتدال
نزدیکتر شود از مغیب جزوی که بیشتر از و غروب کرده باشد تا

تمامی

تمامی ثور و حمل از ربعی که میان شمال و مشرق باشد بر آید و تمامی عقرب
و میزان در ربعی که میان جنوب و مغرب فرو شود و چون نوبت طلوع با
ول حمل رسد از نقطه مشرق و اول میزان از نقطه مغرب غروب کند
و درین نصف ظاهر از فلک البروج از اول میزان در جانب
شمال بود از مطلع اعتدال با سعت او و اول سرطان بر ارتفاع
اسفل بود از جانب شمال و آن سه درجه و نیم باشد و اول جدی تحت
الارض بر انحطاط اکثر بود در جانب جنوب و آن نیز سه درجه و نیم باشد
و هر دو قطب البروج بر نصف النهار باشند و قطب ظاهر فلک البروج
بر نصف النهار بود در جانب جنوب از سمت الرأس و ارتفاع
هشتاد و شش درجه و نیم باشد و صورت فلک بدین شکل باشد



بعد از آن بحرکت اولی بر قرار گذشته حوت و دلو معکوس بر آمدن
گیرند از ربعی که ما بین مطلع اعتدال و نقطه جنوب باشد و سنبله و اسد
معکوس فرو شدن گیرند در ربعی که ما بین مغرب اعتدال و نقطه شمال
باشد تا چون نوبت طلوع باول دلو رسد مماس جنوب شود و فرو
نشود بر نیاید و نوبت غروب باول اسد رسد و مماس نقطه شمال شود و فرو نشود
و از منطقه ظاهر فلک البروج از اول دلو باول اسد رسد در جانب مشرق
بود از نقطه شمال و قطب ظاهر فلک البروج بر دایره اول السموات باشد
در جانب جنوب و در آن وقت هیئة فلک برین شکل باشد

جنوب تا نقطه



و بعد از ان بحرکت اولی اول اسد از نقطه شمال برخیزد و در جانب مشرق
بلند شود و اجزای اسد و سنبله مستوی طلوع کنند از ربعی که میان شمال
و مشرق و اول دلو از افق فرو شود و درجات دلو و حوت مستوی غروب
کنند در ربعی که میان جنوب و مغرب تا چون نوبت طلوع باول میزان رسد
از نقطه مشرق طلوع کند و اول حمل از نقطه مغرب غروب کند و وضع اول
که از انجا اغاز کردیم باز اید

باب پنجم

در خواص مواضعی اول
که عرضش ربع دور بود و ان بر سمت رؤس بر دو نقطه نخواهد بودن و
درین دو موضع قطب معدل النهار بر سمت راس بود و دایره معدل
النهار بر سمت راس بود بر افق منطبق باشد و دور فلک رحوی باشد
و هر نقطه که بحسب حرکت اولی بر مدار موازی معدل النهار حرکت کند
نه طلوع کند و نه غروب بلکه برابر ارتفاع متساوی گردش میگردد
و اگر قطب شمالی بر سمت راس باشد نصف شمالی ظاهر بود و
نصف خفی و اگر قطب جنوبی بر سمت راس بود بر عکس و طلوع و
غروب نشود الا بحرکت ثانیه پس هر کوکبی که بحرکت خاصه خود از

جهة شمال معدل النهار بجهت جنوب شود ویا از جهت جنوب بجهت شمال اید

طلوع کند یا غروب وچون بر معدل النهار بود بر افق بود آفتاب در یکنیمه

سال که وزیر جهای شمالی بود در افقی که قطب شمالی بر سمت راس بود

فوق الارض باشد ودر یکنیمه تحت الارض ودر افقی که قطب جنوبی

بر سمت راس بود بعکس سبانروزی یک سال بود یک نیمه روز ویک

نیمه شب بعد از انکه در یک نصف اطول تر ودر یک سر بغیر باشد میان شب

وروز تفاوت باشد وان تقریبا هفت شبانروز باشد ودرین افق مغرب

از مشرق متمیز نبود ودر همه جهات شاید که کوکب طلوع کند وغروب کند

ونصف النهار نبود بلکه در همه جهات بغایت ارتفاع شاید برسد

وغایت ارتفاع افتاب بقدر میل کلی باشد باب ششم در بیان

مطالع بروج ومطالع قوسی بود از معدل النهار که با قوسی از منطقة البروج

طلوع کند وان قوس بروج را درج السواخوانند وطوالع نیز گویند ومغارب

قوسی بود از معدل النهار که با قوس از بروج غروب کند ودر خط استوا

درمیان دو دایره میل که یکی افق بود منحصر شوند یعنی انچه درمیان دو

دایره میل بود از معدل النهار مطالع بود آنچه از بروج که در میان قطری میل افتد
و مطالع خط استوا را مطالع فلک مستقیم و مطالع کره مستقیمه گویند و در آفاق مایله
منحصر شوند میان افق و عظیمه که با دل قوس بروج کند و مماس اعظم
دوایر ابدی الظهور شود و در خط استوا هر ربعی که متحدد بود بودند و نقطه از چهار
نقطه دو نقطه اعتدال و دو انقلاب مر ربع طلوع کنند و با درگر قوسها متساوی
از فلک البروج قوسهای متساوی از معدل النهار طلوع نکنند بلکه هر قوسی
که کم از ربع باشد یا بیش از نصف اگر یک طرفش احدی الاعتدالین بود
مطالعش کمتر از و باشد و اگر یک طرفش احدی الانقلابین مطالعش بیشتر از و باشد
و هر قوسی که بیشتر از ربع و کمتر از نصف بود یا بیشتر از سه ربع بود بعکس این
باشد یعنی مطالع آنکه یک طرفش با احدی الانقلابین باشد کمتر بود و منطقة البروج
بچهار ربع منقسم شود که نقطهای چهارگانه بر اواسط این چهار ربع باشند در
ربعی که احدی الاعتدالین بر منتصف او باشد زیاده بود از مطالع به هیچ درجه
درجه پس تفاوت میان طلوع ربعی با طلوع ربعی ده درجه تواند بود
و مطالع هر چهار قوس که الجاد والثان از دو نقطه اعتدال متساوی بود

ماننده ده درجه اول حمل و ده درجه اول میزان و ده درجه آخر حوت و ده درجه
آخر سنبله متساوی بود و مطالع هر برجی برابر مغارب آن برج بود این هم
که گفتیم در خط استوا بود اما در آفاق مایله نصف بالنصف طلوع کند اگر متحد
باعتدالین باشد و ربع بار بع طلوع نکند بلکه ربعی یکطرفش اعتدالی
بود که چون کوکب متوالی ازو گذرد بجانب قطب ظاهر بود با کمتر از ربع معدل
طلوع کند بمقدار تعدیل النهار کلی یعنی تعدیل النهار مدار منقلب و ربعی یکطرفش
اعتدال دیگر بود با بیشتر از ربع طلوع کند هم بمقدار تعدیل النهار مذکور پس مطالع
نصفی که مبدء او اعتدال اول بود کمتر از مطالع نصف دیگر بود باربعه
امثال تعدیل النهار کلی و آنچه گفتیم حکم دو نصف متحدد بانقلابین معلوم
شد و اما حکم دو نصف متحدد باعتدالین یکی بود ولیکن در یک نیمه بر ولاء و در دیگر
نیمه بر خلاف ولاء یعنی مطالع برج حمل برابر بود با مطالع برج حوت
و مطالع دو برج حمل و ثور برابر بود با مطالع دو برج دلو و حوت
و برین قیاس که بعد ایشان از نقطه اعتدال متساوی بود و مطالع
هر برجی با مغاربش برابر نشود ولیکن با مغارب نظیرش برابر بود

و مطالع

و مطالع هر برجی در افق شمالی برابر بود با مغارب آن برج در افق جنوبی که عرضش برابر افق شمالی بود و مطالع جزوی از فلک البروج قوسی بود از معدل النهار که میان اول حمل و نقطه معدل که با آن جزو از فلک البروج طلوع کند بر توالی و بعضی مطالع استوائی جزو را ابتدا از نظیر اول جدی گیرند برای نکته که در عمل ظاهر شود

باب هشتم

در بیان درجه ممر و درجه طلوع و درجه غروب درجه ممر کوکب درجه باشد از فلک البروج که با کوکب بهم نصف النهار گذرد و چون کوکب با جدی المنقلبین باشد یا عدیم العرض بود درجه کوکب بعینه درجه ممر باشد و الا هر یکی نقطه دیگر باشند از فلک البروج و قوس ما بینهما را اختلاف ممر گویند پس درجه کوکب در نصفی بود که از منقلب ظاهر است یا منقلب خفی پیش از کوکب نصف النهار رسد اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر بود بعد از کوکب نصف النهار رسد اگر عرضش در جانب قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب در نصف دیگر بالعکس این باشد یعنی بعد از کوکب نصف النهار رسد اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر شود و پیش از کوکب رسد اگر عرضش در جانب دیگر باشد

و درجهٔ طلوع درجه را گویند از فلک البروج که با کوکب بهم طلوع کنند
و درجهٔ غروب درجه را گویند که با کوکب بهم غروب کنند و حکم درجهٔ طلوع و غروب
در خط استوا البته حکم درجهٔ ممر باشد فی التفاوتی اما در غیر خط استوا در افقی که عرض
ضلش زیاده از میل کلی باشد پیش از درجه اش طلوع کند و بعد از درجه
اش غروب کند اگر عرض کوکب در جهت قطب ظاهر باشد و بعکس اگر عرض
قطب در جهت قطب خفی باشد یعنی بعد از درجه طلوع کند و پیش از درجه غروب
کند و در افقی که عرضش مساوی میل کلی باشد حکم طلوع و غروب همین است
متعینه جز آنکه اگر کوکب در اعتدال باشد که چون ازو گذرد در جانب قطب
خفی شود و با درجه اش بهم طلوع کند و اگر در اعتدال دیگر باشد با درجه اش بهم
غروب کند و در باقی آفاق مائله منطقة البروج بدو نقطه که بعد نقطه کم بعد هر یک
از اعتدالی که چون کوکب ازو گذرد در جانب قطب خفی شود و چون بعد نقطه بود
که نسبت آن را اس کرده از منقلب ظاهر بدو قطعه منقسم شود یکی صغری و هر منتصفش
اعتدال مذکور باشد و دیگر عظمی و هر منتصفش اعتدال طلوع کنند و اگر درجه
کوکب احدی المنتصفین بود با درجه اش بهم طلوع کند و اگر درجهٔ کوکب یکی از

در جانب

درجات قطعه صغری باشد بعد از درجه اش طلوع کند اگر عرض در جانب
قطب ظاهر باشد و پیش از درجه اش طلوع کند اگر درجه اش در جانب قطب
خفی بود و اگر درجه کوکب یکی از درجات قطعه عظمی باشد بعکس یعنی کوکب
پیش از درجه اش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد و بعد از درجه
اش طلوع کند اگر عرضش در جانب قطب خفی باشد و نیز فلک البروج
بدو نقطه دیگر که نظیر آن دو نقطه باشد بدو نقطه باشد بدو نقطه مختلف منقسم
شود قطعه صغری نظیر قطعه صغری مذکوره قطعه کبری نظیر قطعه کبری مذکور
بود پس اگر درجه کوکب یکی از این دو نقطه باشد کوکب با درجه اش هم
غروب کنند و اگر درجه کوکب یکی از درجات قطعه صغری باشد پیش
از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد و بعد از
درجه اش غروب کند اگر در جانب قطب خفی باشد و بعد از درجه
اش را اگر درجه کوکب در یکی از درجات قطعه عظمی باشد حکم بعکس
این بود یعنی کوکب بعد از درجه اش غروب کند اگر عرض کوکب در
جانب قطب ظاهر باشد و پیش از درجه اش غروب کند اگر عرض

کوکب در جانب قطب خفی بود بماند باید دانست که هر کوکب که درجه
طلوع او در نصفی بود که میان شمس والطیر جرد است آن کوکب هر روز
طلوع کند و اگر در نصف دیگر بود آن کوکب هیچ طلوع نکند و در درجه
غروب کوکب اگر در نصف اول باشد هیچ غروب نکند اگر در نصف
دیگر باشد هر روز غروب کند **باب هشتم** در بیان صبح و شفق
صبح روشنائی است که در جانب مشرق پیشتر از طلوع آفتاب پیدا
شود و شفق روشنائی است که در جانب مغرب از غروب آفتاب
باقی ماند صبح و شفق بشکل متشابه اند و بوضع مقابل چه در اول
ظهور صبح روشنائی بغایت ضعیف و طولانی باشد و آن را صبح کا
ذب میگویند و بعد از آن روشنائی بر افق پهن میشود و آن را صبح صا
دق گویند و بعد بسرخی گراید تا وقتی که آفتاب طلوع کند و شفق منعکس
این بود چه بعد از غروب آفتاب در افق غرب سرخی ظاهر میشود و
بعد از آن سپیدی عریض و بعد از آن سپیدی باریک و طولانی تا آنگاه
که بکلی منتفی شود و بتجربه و امتحان در طولانی معلوم شده که ابتدای صبح و

انتهای

انتهای شفق انحطاط آفتاب بهجده درجه می باشد پس در افقی که عرضش چهل
و هشت درجه و ششم باشد وقتیکه آفتاب در منقلب ظاهر باشد از شفق تا اول صبح
صبح متصل شود غایت انحطاط آفتاب درین عرض درین وقت از هجده درجه
میگذرد و در افقی که عرضش زیاده از غو بود باشد شفق بنهایت نارسیده صبح
مبدا شود **باب پنجم** در بیان تاریخ سال و ماه و اجزای آن از سال و روز
و ساعات چون از همه اجرام سماوی ظاهرتر آفتاب و ماه است سال
گردش هر دور آفتاب نهاده اند و مدت یکدور آفتاب را یعنی از هنگام
مفارقت او از نقطه چون اول حمل مبدا با وقت معاودت او بدان نقطه یکسال
اعتبار کرده اند و ماه گردش هر دور ماه نهاده اند یعنی از هنگام مفارقت او از
وضعی معین او با آفتاب چون اجتماع مبدا با وقت معاودت او بهمان
وضع یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده دور ماه نزدیک است یکدور
آفتاب یعنی دوازده دور را یکسال گرفته اند و این سال قمری گویند
و آن دیگر را سال شمسی و چون یکدور ماه نزدیک است بمدت سیر
آفتاب در یک برج یکماه اعتبار کرده اند این را ماه شمسی گویند و آن

وان دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی باشند و قمری باشند
و شبان روز دو نوع است یکی حقیقی و آن نزد منجمان ولایات با و منسوب زمین
از نیم روز است تا نیم روز دیگر و نزد منجمان خطا والغور از نیم شب تا نیم شب دیگر
و بهر دو اصطلاح مقدار شبان روز بحسب اختلاف آفاق مختلف نشود زیرا مقدار
یکدوره معدل است با مطالع استوایی که آفتاب بسیر خاص خود قطع کرده
از نیم روز تا نیم روز یا از نیم شب تا نیم شب و نزد عرب اهل شرع از اول شب
تا اول شب دیگر و نزد بعضی دیگر از اول روز است تا اول روز دیگر و بدین
دو اصطلاح مقدار شبان دیگر از اول روز است تا اول روز دیگر و بدین
دو اصطلاح مقدار شبان روز در هر افقی جزوی دیگر می شود چه اختلاف
شبان روز بسبب اختلاف مطالع است و چون شبان روز حقیقی مطلق
می گویند مراد مصطلح منجمان باشد و دوم شبان روز وسطی و آن مقدار
یکدور فلک اعظم است با سیر وسط شمس که آن پنجاه و نه دقیقه و هشت
ثانیه و هشت ثالثه است و چون مطالع قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود
قطع میکند مختلف است از دو جهت یکی آنکه سیر آفتاب بگاهی سریع

گاهی بطی

می باشد و گاه بطی چنانچه در مقنطره معلوم شده است پس قوسی که آفتاب
بسیر خود قطع کند گاه زیاده از وسطی می باشد و گاه کمتر دوم آنکه بتقدیری
که حرکت آفتاب بسرعت و بطو مختلف نشدی در دوایم و قوسهای متساوی قطع
کردی مطالع قوسها چنانچه در پیش معلوم شده است متساوی نمی بود پس باین
دو سبب مقدار شبان روز حقیقی و شبان روز وسطی مختلف شود و گاه بعکس و این
تفاوت را تعدیل الایام گویند و آن در یک دو روز و دو در محسوس نشود
اما چون مدت بسیار شود محسوس شود و روز نزد منجمان و اهل فارس و اهل
روم از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب او و نزد اهل شرع از طلوع صبح صادق
تا غروب تمام جرم شمس و چون روز معلوم شود بهر اصطلاح که هست بهمان اصطلاح
شب معلوم شد چه ابتدای روز انتهای شب است انتهای ابتدای هر یک از شبانروز
حقیقی و وسطی به بیست و چهار قسم منقسم متساوی کنند و آن را ساعات
مستویه و معتدله نیز گویند و اقسام وسطی را ساعات وسطی و اقسام حقیقی
را ساعات حقیقی گویند و نیز هر یک از شب و روز را بدوازده قسم متساوی
کنند و آن را ساعات معوجه و زمانیه خوانند و اول سالی که در آن سال

حادثه عظیمه واقع شده باشد چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال
اینها آن را مبدا سال سازند تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند که
کرده باشند بآن مبدا نسبت کنند و آن را تاریخ خوانند و آن بحسب اصطلاح هر قومی چیزی
دیگر باشد و آنچه مشهور است تاریخ هجرت است و تاریخ فرس و تاریخ روم و تاریخ ملکی
اما تاریخ هجری از اول محرم است که پیغمبر صلعم از مکه هجرت بمدینه کردند در اول سال و ماههای
این تاریخ از رویت هلال تا رویت هلال گیرند و آن هرگز از سی روز زیاده نباشد و از بیست
و نه کمتر نه تا چهار ماه متوالی سی سی روز زیاده نه و تا سه ماه متوالی بیست و نه بیست
نه روز زیاده نه و هر دوازده ماه سالی گیرند و اسامی ماههای ایشان بجهت
شهرت مستغنی از ذکر است و منجمان محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه همچنین
یکماه سی و یکماه بیست و نه روز گیرند تا آخر سال و در هر سی سال یازده کبیسه را
گیرند و آن در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و
بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم باشد و این یازده سال سالها کبیسه باشند و آن
بهز یجح ادوط جمع است و بعضی در جای پانزدهم و شانزدهم را کبیسه دارند
پس بر ترتیب نقطا بهز یحوح ادوط باشد و اما تاریخ فرس

اول

اول او اول جلوس یزدجرد شهریار بوده است در سیصد و شصت و
پنج روز و ربع کسری سالی گیرند و ماهها را سی سی روز گیرند و پنج روز زیادتی
را بعضی در آخر آبان ماه گیرند و بعضی در آخر سال گیرند و نام ماههای ایشان
این است فروردین اردیبهشت خرداد تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر
دی بهمن اسفندارمذ اما تاریخ رومی ابتدای او بعد وفات سکندر بن
فیلقوس رومی بوده است بر دوازده سال شمسی و سیصد و شصت و
پنج روز و ربعی زیاده و نقصان سالی گیرند و نام ماههای ایشان دوازده
دوازده باشد و از الجمله هفت ماه سی و یک روز شمرند و چهار ماه دیگر
سی روز و یک ماه بیست و هشت روز و در هر چهار سال یکبار آن ماه را بسبب
اجتماع ارباع مذکور بیست و نه روز شمرند و آن را سال کبیسه خوانند
و تفصیل نام ماهها و عدد روزها این است تشرین الاول روز تشرین
الآخر روز کانون الاول روز کانون الآخر روز شباط روز آذار
روز نیسان روز ایار روز حزیران روز تموز روز آب روز ایلول
روز اما تاریخ ملکی مبدای او روز جمعه دهم رمضان المبارک سنه احدی

و سعین اسعابه از صحابه بحرب است و بر سعید و سعت و پنج روز و ربعی الاکبری سال گیرند و اول سال روزی گیرند که در نصف النهار آن آن روز آفتاب بحمل آمده باشد و همچنین ماهها از نزول آفتاب به برجی گیرند و بعضی ماهها سی روز گیرند با عدد ایام در اوراق تقاویم مختلف نشود و اسامی ماههای این تاریخ بعینه اسامی ماههای فرس باشد و الا آنکه این ماهها را جلالی مقید کنند و ایام الخمسه را القدیم و پنج روز زیادتی در آخر سال گیرند و هر چهار سال و پنج سال و یکروز زیاده کنند تا آن پنج روز شش روز شوند

باب دوم در بیان ظل و آن چه تعلق بآن دارد

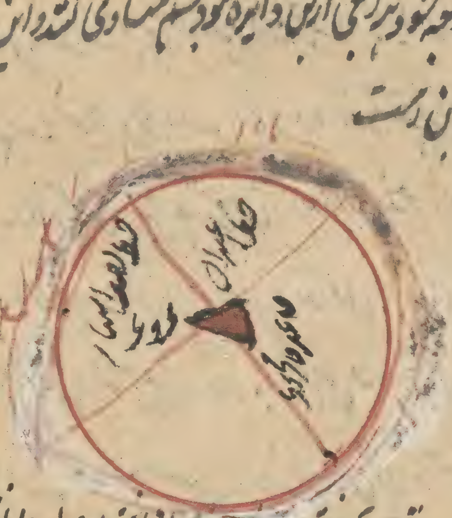
مقیاس ظل عمودی باشد قایم بر سطح افق و یا بر سطح که قایم باشد بر هر یک از سطح افق و سطح دایره ارتفاع نیز از جانب شرقی مقیاس موازی افق باشد و در سطح دایره ارتفاع بود و از سطح بر و قایم شود در جای که نیز از آن سطح در این حالت بود و ظل حقیقی باشد مستقیم در سطحی که مقیاس بر و قایم باشد میان قاعده مقیاس و طرف خط شعاعی که بر مقیاس گذرد و اگر مقیاس موازی افق باشد آن را ظل اول معکوس خوانند و اگر قایم بر افق

بالد

باشد آن را ظل دوم و ظل مستوی خوانند و خطی که واصل باشد میان سر مقیاس و سر
ظل آن را قطر ظل خوانند و اول که نیر از افق طلوع کند ظل اول معدوم باشد و بعد از آن حادث
شود و تزاید ارتفاع می افزاید تا اگر بسمت باشد ظل اول نامتناهی شود و ظل دوم بعکس این
باشد یعنی چون نیر در افق باشد ظل دوم نامتناهی باشد و تزاید ارتفاع متناقص می شود تا
چون نیر بسمت راس رسد معدوم شود و تقدیر ظل باجزای مقیاس کنند و مقیاس را
بشصت جزو تقسیم کنند و مقیاس ظل دوم را گاه بدوازده قسم نیز کنند و آن را اصابع
گویند و گاه بهفت و گاه بشش قسم و هم کنند و آن را اقدام گویند چون ظل دوم معدوم
شود یا بنهایت کوتاهی رسد و آن را فی زوال گویند اول وقت ظهر باشد و اول
وقت عصر نزد امام شافعی و صاحبین آنگاه باشد که ظل حادث شود یا زیاده شود
بر فی زوال بقدر قامت مقیاس و بضعف قامت مقیاس نزد امام حنیفه رحمة الله علیه

باب [illegible] در معرفت خط نصف النهار و سمت قبله زمین را هموار کنند بر وجهی
که اگر آب بر وی بریزند از همه جوانب برابر سیلان نماید و از برای تسویه آلتی سازند مثلث
متساوی الساقین بر منتصف قاعده او نشانی کنند و از راس مثلث شاقولی
در آویزند و سطح زمین چنان سازند که این مثلث را بهر طرف که گردانند شاقول بر آن
منتصف نماید پس دایره بر آن زمین رسم کنند بر مرکز دایره مقیاس ظل نصب کنند و
طریق اسهل آن است که مقیاس را مخروط مستدیر قایم سازند و بر مرکز دایره

رسم کنند و هی قاعده مقیاس مقیاس را اضعاف نصف کنند که فاصله صفحه میان
دایره تمام منطبق شود محیط و مدخل ظل را از این دایره فتان کنند و قوس که در میان
هر دو فتان است نصف کنند و از مرکز بمنتصف خطی اخراج کنند تا آن خط خط نصف
النهار باشد و چون خطی دیگر بر وی عمود سازند خط اعتدال باشد و لاجرم دایره بدان
دو خط چهار ربعه شود و هر ربعی از این دایره نود قسم متساوی کنند و این دایره را دایره هندیه
گویند و صورتش این است



اما جهت معرفت سمت قبله و آن نقطه تقاطع باشد میان افق بلد و دایره ارتفاعی که بسمت راس مکه
گذرد و خطی که از مرکز افق بدین نقطه کشند خط سمت قبله بود گوییم که اگر بلد با مکه موافق باشند در طول سمت قبله
نقطه جنوب بود اگر عرض بلد زیاده از عرض مکه باشد و الا نقطه شمال بود اگر در طول موافق نباشد
تفاوت ما بین الطولین را بر پانزده درجه ساعتی گیریم و آنچه کم از پانزده درجه باشد هر درجه را چهار
دقیقه ساعتی گیریم آنچه بر آید از ساعات و دقایق نگاه داریم آنگاه روزی را رصد کنیم که آفتاب در آن
روز بدرجه هشتم جوزا یا بدرجه بیست و سیم سرطان تحویل کند پس در آن روز چون از نیم روز بمقدار

ساعات

ساعات و دقایق که نگاه داشته ایم که از ظل مقیاس خط سمت قبله بود اگر طویل باشد بیش از ظل باشد

و الا پس از یمین زیر مقدار ساعات و دقایق که دور ظل مقیاس خط سمت قبله بود قبله در خلاف جهت ظل باشد

مقاله دوم در معرفت ابعاد و اجرام بر جدید و حساب معلوم کرده اند که دور زمین تخمیناً محیط عظیمه که بر زمین

فرض کنند بیست هزار فرسنگ است و هر فرسخی سی میل و هر میل سه هزار گز و هر گزی دو و اصبع و برابر

صبحی مقدار عرض شش جو معتدل و عرض هر جوی مقدار عرض شش موی یال اسب و قطر زمین

دو هزار و چهار صد و چهل و پنج فرسخ است و مساحت تمام روی زمین بیست هزار هزار و سیصد و

شصت و سه هزار و شصت و سی و شش فرسخ است و مساحت مقدار معموره از روی زمین

چهار هزار هزار و سیصد و هفتاد و شش هزار و هفتصد و چهل فرسخ است و بعد مقعر فلک قمر از

مرکز عالم چهل و یک هزار و نهصد و سی و شش فرسخ و بعد محدب فلک قمر و آن مقعر فلک عطارد

باشد از مرکز عالم هشتاد و پنج هزار و هفتصد و سه فرسخ است و بعد محدب فلک عطارد که مقعر فلک

زهره باشد دویست و هفتاد و پنج هزار و سیصد و هشتاد فرسخ است و بعد محدب فلک زهره

که مقعر فلک شمس باشد هزار هزار و سیصد و چهل و هشت هزار و شش صد و هشتاد و دو

فرسخ است و بعد محدب فلک شمس که مقعر فلک مریخ است هزار هزار و دویست و

هشت هزار و نهصد و سی و چهار فرسخ است و بعد محدب فلک مریخ که مقعر فلک

مشتری باشد چهارده هزار هزار و هفتصد و هفتاد و هشت هزار و سیصد و هشتاد و دو

فرسخ است و بعد محدب فلک مشتری که مقعر فلک زحل است بیست و سه هزار هزار و نهصد و

75.

151

و یک هزار و دویست و پانزده فرسخ است و بعد محدب فلک زحل که مقعر فلک ثوابت
است باشد سی و سه هزار بار هزار و پانصد و سه هزار و صد و هشتاد و هشت فرسخ است و بعد
محدب فلک ثوابت که مقعر فلک اعظم است سی و سه هزار بار هزار و پانصد و بیست و چهار هزار و ششصد و پنج
فرسخ است اما محدب فلک اعظم آن را جز خدا تعالی کس نداند و همچنین معلوم کرده اند
که قطر آفتاب هفده هزار و پانصد و بیست و هشت فرسخ است و جرم او سیصد و بیست و شش
برابر جرم زمین است و قطر قمر هفتصد و سی و یک فرسخ است و جرم او یک سبع جرم زمین است
و قطر زحل چهارده هزار و چهارصد و سی و پنج فرسخ است و جرم او صد و هشتاد و دو برابر
زمین است و قطر مشتری چهارده هزار و پانصد و نود و شش فرسخ است و جرم او صد و هفتاد
و هشت برابر زمین است و قطر مریخ نه هزار و هفتصد و نود و پنج فرسخ است و جرم او
سه زمین است و قطر زهره نهصد و شصت فرسخ است و جرم او مقدار ثلث و ربع
زمین است و قطر عطارد صد و نه فرسخ است و جرم او یک بخش از دوازده هزار و
هفتصد و شصت و نه بخش زمین است و قطر اعظم ثوابت مرصوده دویست و بیست و دو و هفت
برابر زمین است و اصغر ثوابت مرصوده بیست و نه ۱۹ برابر زمین است

تم تمت تمام شد رساله مولانا علی قوشجی

نسخه بتاریخ غره شهر جمادی الاول ۱۲۴۸ هجری

از حضرت خواجه نصیر الدین طوسی: از مرکز خاک تا بهم چرخ فلک که غم رنج مجنون هیچ نشد اسرار